

دنیای زن

مجله هفتگی - شنبه ۳۱ حمل ۱۳۵۳ - شماره پنجم
عکاسی روی جلد از یحیی آصفی

Ketabton.com



رئیس دولت و صدر اعظم گفتند که

باحل یگانگانه اختلاف سیاسی قضیه پمبتو نستان

دیگر هیچ چیز مانع روابط احسنه بین افغانستان و پاکستان نمیگردد

ریاست عمومی دفتر ریاست جمهوری خبر داده است که اخیراً بناغلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم، بناغلی میر جمیل الرحمن مدیر روز نامه نیوتایمز چاپ راولپندی را پذیرفته و مصاحبه آنی را با وی بعمل آورده است :

سوال : میخواهم از اینکه موقع مصاحبه برایم میسر و مرا پذیرفته اید ، تشکرات خویش را تقدیم دارم .

جواب : خوش هستم که شما را در کشور خویش میبینم امیدوارم اقامت شما در اینجا خوش گذرد .

س : اجازه میدهید بسوالات خود شروع نمایم ؟

ج : بفرمائید .
س : شنیده میشود که قانون اساسی جمهوری ریت جوان افغانستان در تابستان امسال تدوین و آماده میگردد . میتوانم پرسان کنم که درین باره توضیحاتی اظهار نمائید ؟

ج : در مورد قانون اساسی افغانستان تا حال چندین اخبار نویسی سوال نموده و جواب لازمه گفته شده است . نمیدانم یک نهمایکه بیش از ده ماه از عمر آن نمیگذرد ، چرا درین موضوع عجله نماید ؟

در حالیکه حکومت عایی بوده که سالیان دراز فاسد قانون اساسی بوده اما حکمروایی کرده اند .

س : میتوانید بگوئید که چند وقت را در بر خواهد گرفت ؟

ج : هر وقت که آماده گردید . اما چیزی که گفته میتوانم این است که دیموکراتیک و مترقی خواهد بود .

روزنامه جمهوری در شماره روز ۲۹ حمل خود متن مصاحبه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم را که با بناغلی میر جمیل الرحمن مدیر روزنامه نیو تایمز چاپ راولپندی بعمل آورده اند به نشر رسانیده است که اینک متن کامل آن تقدیم میگردد .

س : چه نوع اقتصاد را برای افغانستان پیش بین شده اید ؟

ج : این مربوط به قانون اساسی آینده افغانستان خواهد بود .

س : در باره پشتو نستان بیانات مختلف داده شده لطفاً بگوئید وقتی که حکومت شما در باره پشتو نستان سخن میگوید چه منظور است ؟

به عبارت دیگر پشتو نستان را بصورت واضح چطور تفسیر میتوان نمود ؟

ج : تعجب میکنم که یک روزنامه نویسی پاکستانی چطور این سوال را میکند . راجع به قضیه پشتو نستان در مدت بیست و هشت سال عمر پاکستان کافی نشریات و بیانات رسمی داده شده و موقف افغانستان درین مساله کاملاً واضح و روشن است و در آرشیف هر دو کشور یقین که ریکارد این همه اظهارات ، نشریات و مذاکرات موجود خواهد بود .

س : لطفاً اگر توضیح فرمائید پشتو نستان چه است ؟

ج : در باره پمبتو نستان فیصله های لوی جرگه و شورا و بیانیته های رسمی حکومت افغانستان در هر موقع و هر زمان داده شده و در آن موقف ما توضیح گردیده است ، شما بحیث روز نامه نگار اگر

میخواهید در باره پشتو نستان معلومات بگیرید میتوانید از وزارت خارجه خود این معلومات را حاصل دارید علاوه بر آن تاریخ افغانستان و نیم قاره هند مطالعه شود و واقعاتیکه در این منطقه خاصه در دوره استعمار انگلیس صورت گرفته خود جوابگوی سوال شماست و هم میتوانید این سوال را از خود لیدران پشتون و بلوچ نمائید .

س : در جریان یک سال مناسبات بین افغانستان و پاکستان قناعت بخش نبوده است علت چه خواهد بود ؟

ج : باتاسف باید اظهار نمایم که سبب آن تحریکات و حرکات غیر دوستانه ای که از طرف حکومت پاکستان و گماشتگان آن بر ضد رژیم جمهوری صورت گرفته و میگیرد میباشد .

س : لطفاً اگر توضیح فرمائید که حرکات غیر دوستانه چه بوده است ؟

ج : خود اظهار نمودید که مناسبات دو کشور خوب نیست ، لهذا نمیخواهم در این باره تذکر بیشتری بدهم . اما نزد ما شواهد و اسنادی موجود است که شاهد گفتار ماست .

س : چه اقدامی را برای بهبود مناسبات لازم میدانید ؟

ج : یگانگانه راه بهبود مناسبات

این است که مساله را از جنبه واقعیت آن مطالعه کنیم ، گمان میکنم اگر حسن نیت موجود باشد ، هیچ پرابلمی نیست که راه حل پیدا نکند . ما هیچ وقت برای حل مساله ای که اساس آن بر واقعیت و قابل قبول باشد خود داری نخواهیم کرد ، البته تحت شرایطی که

ما میتوانیم بصورت واضح بشما میگویم که بین افغانستان و پاکستان بجزاز قضیه پشتو نستان کدام مساله دیگر وجود ندارد اگر برای حل آن راه حل مبنی بر واقعیت مساله جستجو شود ، طوریکه بارها گفته ام و اکنون باز میگویم که باحل این یگانگانه قضیه دیگر پرابلمی باقی نخواهد ماند .

س : شما پاکستان را برای امنیت افغانستان تهدید میدانید ؟

ج : این مربوط به رویه پاکستان است .

س : آیا پاکستان گاهی نسبت به افغانستان دشمنی زیاد داشته و گاهی کم یا چطور ؟

ج : متاسفانه که رویه حکومت و زما مداران پاکستان هیچ وقت صمیمانه و دوستانه نبوده است .

س : مسافرت اخیر هیأت نظامی هند به افغانستان در پاکستان حس بد گمانی تولید نموده و حتی بعضی از روزنامه ها در باره همکاری نظامی بین افغانستان و هند تبصره و راپور داده اند میخواهید در این باره اظهار تبصره نمائید ؟

ج : این حق را به هیچکس نمیدهم که از ما چنین سوالی نماید این مربوط به خود مردم افغانستان است ، در هر وقت

و هر زمان که بخوایم از هر کشور یکی خواسته باشیم مسیون می پذیریم و به هر جانی که بخوایم مسیون خود را میفرستیم .

س : آیا در نظر است کدام موافقه نظامی صورت گیرد ؟

ج : این موضوع تنها مربوط به خود ماست به هیچکسی دیگر تعلق ندارد .

س : بیشتر از یک قرن افغانستان سیاست بیطرفی داشته ، شما فکر نمیکنید همکاری نظامی با کشور دیگر این چهره افغانستان و موقف آنرا تغییر دهد ؟

ج : تعجب میکنم که چطور نماینده اخبار یک کشور یکی از ابتدای تاسیس خود تا حال در داخل پکت های نظامی بوده است این سوال را از ما مینماید ، سیاست اعلان شده افغانستان خیلی روشن و واضح است و این سیاست را همان طور حفظ خواهیم نمود .

س : در مصاحبه با نماینده لو مو ند فرموده بودید که اگر او ضاع در بلوچستان و سرحد بیشتر به خرابی نگرایید به داخله نظامی اقدام نمیکنید ، ممکن است توضیح فرمائید که خرابی به چه اندازه ای باشد که چنین مداخله را ایجاب نماید ؟

ج : نماینده لو مو ند هر چه نوشته است مربوط به لو مو ند است آنچه من گفته میتوانم این است که نارامی برادران پشتون و بلوچ افغانستان را بیطرف و بیعلاقه مانده نمیتواند و این مساله بارها به زمامداران شما گفته شده است .

حکومت امریکامعادل ۳۹۸ هزار دالر

به افغانستان کمک بلاعوض مینماید

حکومت ایالات متحده امریکا برای پیشبرد امور ربا ست احصایه مرکزی معادل سه صد و نو دو هشت هزار دالر بافغانستان کمک بلاعوض می نماید. موافقتنامه مربوط به این مساعدت قبل

از نظیر ۲۴ حمل توسط بناغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و بناغلی توب دور ایلویوت سفیر کبیر امریکا در کابل امضاء گردید.

همو جب این موافقتنامه حکومت - نماید.

داکتر سهیل رئیس

موسسه نشراتی روزنامه جمهوریت

مقرر گردید

حسب پیشنهاد وزارت اطلاعات و کلتور تصویب مجلس عالی و زراء و منظوری رئیس دولت بناغلی دکتور محمد اصف «سهیل» با حفظ رتبه بحیث رئیس موسسه نشراتی جمهوریت مقرر گردیده است.



داکتر سهیل

فعالیت های احصائیوی تو حیدمی یابد

ریاست اداری مرکزی احصایه صادرات عظمی بحیث یکنواحد مرکزی و مسلکی جهت اندازه گیری و ارز یابی تمام فعالیت های اقتصادی از شروع سال جاری فعالیت خود را تنظیم می بخشد. يك منبع آن ریاست گفت قیلا فعالیت های احصایه گیری از طرف ادارات و موسسات مختلف کشور صورت میگرفت ولی برای تنظیم و جلوگیری از مصارف اضافی در امور احصائیوی فعلا این اداره تمام فعالیت های احصائیوی را توجیه بخشیده و اجرا میکند.



هنگامیکه بناغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و بناغلی ایلویوت سفیر کبیر ایالات متحده امریکا موافقتنامه را امضاء میکنند.

قیمت قالین افغانی در مارکیت های لندن و هامبورگ

افزایش یافته است

در فروشات قیمت قالین افغانی در مارکیت لندن ۶۰ درصد و در مارکیت هامبورگ ۴۱٫۶۶ درصد نسبت به سال گذشته افزایش بعمل آمده است. يك منبع ریاست اتحادیه صادرکنندگان قالین افغانی گفت که در ماه مارچ امسال به صورت وسطی فی متر قالین در مارکیت لندن ۲۵۲۰ افغانی و در مارکیت هامبورگ ۲۴۶۵ افغانی به فروش رسیده است. منبع گفت که در ماه مارچ سال گذشته بصورت وسطی فی متر قالین در مارکیت لندن به ۱۵۷۰ افغانی و در مارکیت هامبورگ به ۱۷۴۰ - افغانی بفر و ش رسیده بود.

اولین فابریکه صابون پودری در منطقه صنعتی کابل افتتاح شد

بارویکار آمدن این فابریکه که در سال از پنجم تا هزار تن تولید دارد سالانه معادل ۳۰ میلیون افغانی اسعار صرفه جویی میگردد.

صرفه جویی میشود. يك منبع فابریکه گفت مواد خام پودری صابون از کمپنی های مشهور امریکا و اروپا وارد میگردد.

در سالهای بعدی در هر سال هزار تن میباشد که این رقم نیازمندی تعداد زیاد مردم کشور را مرفوع میدارد. منبع گفت با رویکار آمدن او لیسن فابریکه پودری صابون در کشور سالانه در حدود معادل سی میلیون افغانی اسعار

خلیل الرحمن و یس تد و بر گردیده است. يك منبع وزارت معادن و صنایع قبل از افتتاح دستگاه فابریکه گفت: تولید سالانه این فابریکه در سال اول پنجمتن

فابریکه صابون پودری به سر مایه ابتدایی پنج ملیون و شصت و پانزده هزار افغانی در منطقه صنعتی روز ۲۶ حمل افتتاح شد. این فابریکه که بنام خلیل دینتر جنت مسمی میباشد به سر مایه شخصی بناغلی



شنبه ۳۱ حمل ۱۳۵۳ برابر ۲۷ ربیع الاول مطابق ۲۰ - اپریل ۱۹۷۴

افزایش قیمت لبلبو

بمنظور تقویه بنیه مالی زار عان لبلبو و جهت ازدیاد بخشیدن تولیدات شکر در کشور ، در قیمت خرید هر سورت لبلبو نزده فیصد افزایش بعمل آمده و فابریکاتی برای تولید شکر احداث میشود .

با ازدیاد قیمت خرید لبلبو از یک طرف ، سطح تولیدات و مقدار زرع لبلبو که یک ماده حیاتی و مورد نیاز همه می باشد ، بلند می رود .

از جانب دیگر بهترین کمک و تشویق برای دهاقینیکه مشغول کشت و زرع لبلبو اند ، میباشد . در شرایط موجود که جهت عمده تولیدات مارا تولیدات زراعتی تشکیل میدهد ، تشویق و حمایه طبقه مولد ، برای توسعه و گسترش زراعت و بلند رفتن پیمانان تولیدات زراعتی در کشور اهمیت بسیار است . چه اکثر دهاقین مادارای زمین کافی نبوده و عاید شان نیز از مدرک حاصل زمین بسیار ناچیز است . منظور از ازدیاد بخشیدن قیمت خرید لبلبو افزایش قیمت پخته که چند هفته قبل تجویز شد ، فقط تشویق و تقویه بنیه مالی دهاقین است .

در اثر تحقیقاتکه وزارت زراعت در فارم های تحقیقاتی نموده است ، زرع لبلبو در مناطق مختلف کشور صورت گرفته میتواند و در بسیاری از مناطق امکانات زرع لبلبو که مقدار کلو کوز آن برای تولید شکر کافی است میسر میباشد .

زرع لبلبو در مناطق مختلف بیک پیمانان زیاد بخصوص در مناطق که از طرف وزارت زراعت و آبساری تحقیقاتی در آن بعمل آمده ، امکان احداث فابریکات قند را مهیا میسازد برای رفع نیاز مندی شکر در داخل کشور و پائین آمدن قیمت آن یکنه راه ایجاد واحداث فابریکات شکر در داخل کشور میباشد که با تحقق یافتن این مامول احتیاج به شکر که در حال حاضر از خارج برای رفع نیاز مندی مردم توريد میگردند نخواهد بود و نیز از فرار اسعار جلو گیری بعمل آمده و هم از قیمت آن کاسته بود و نیز از فرار اسعار جلو گیری بعمل آمده و هم از قیمت آن کاسته خواهد شد . در حال حاضر شکر که از خارج خریداری میگردد ، بیشتر از قیمت است که بالای مردم بفروش میرسد . که در آینده نیز ممکن است قیمت شکر در بازارهای بین المللی بالا برود . روی ازین معلوظ تجویز دولت در قسمت احداث فابریکات قند و افزایش قیمت شکر تجویزیست نیکو و در خور اهمیت فراوان .

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر و دوام دار یک هلت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

در آخرین دقایق روز که همکاران زوندون میخواستند دفتر را ترک بگویند ، جوانی نسبتا قد بلند که لباس شیک به تن داشت و عینک های سیاهی بر چشم وارد دفتر میشود و در حالیکه بلند بلند نفس میکشید با صدای لرزانی میگوید: معذرت میخواهم ، مثل اینکه کمی ناوقت رسیده ام ! بعد تا ماهی را بمن میدهد و میگوید اگر وقت داشته باشید پیشنهاداتی برای شما دارم که درین نامه نوشته ام ضمنا شعری سروده ام تا در یکی از صفحات زوندون نشر شود . بعد با عجله دفتر را ترک میگوید و میرود .

نامه را میکشایم . او اینطور مینویسد : « قصه ها و افسانه های شما خیالی بوده و یا بیشتر آن از منابع خارجی میباشد باید که فکاهیات و غیره وطنی باشد نه اینکه از جا های دیگری مثلا قصه و حکایت لیل تا ماما خیالی بسوده و خواندن آن برای ما درد سر پیدا میکند . این بود نظر بنده . چون این خواننده ما بدون اندک درنگ دفتر را ترک گفت و نتوانستیم با ایشان درین مورد صحبت کنیم لازم دیدم در پاسخ نامه شان در زیر ستون چیزی بنویسم .

دوست عزیز فهمیده نمیشود منظور تان از خیال چیست ؟ مگر قصه ی هم وجود دارد که ذهن و خیال در آن دخالت نداشته باشد . همه قصه ها جهت های خیالی دارند فقط برداشت ها عینی است . اگر خیال ، منظور تان از قصه دیو و پری است که ما اصلا به نشر آن مبادرت نکرده ایم .

یک مجله باید هم نشر اتسی از خارج و منابع خارجی برای ازدیاد معلومات خوانندگان خویش داشته باشد . بادر نظر داشت این موضوع که جهت عمده نشراتش را مطابق موضوعات داخلی تشکیل بدهد و همان طوریکه حتی شما هم شاهد هستید نشرات داخلی مجله زوندون بیشتر است .

شما چرا باور تان نمیشود که قصه لیل واقعت دارد ؟ عرض کنم قصه او یک واقعت است منتها بشکل یک داستان نشر میشود که در بعضی جاه ها بندها ها و خیال نویسنده شامل آن میشود .



وطن و عقیده

وجود وطن امری است لابد... انسان گزیری ندارد جز آنکه نیاز هندی اش را نسبت به وطن ابراز کند... در سایه وطن است که انسانها با هم انس و الفت می یابند... درمید وطن فکر ایجاد میشود و رشد مینماید... در محدوده وطن اسباب زندگی فراهم میشود... مسلماً ائتلاف مردم چون اصلی شناخته شده و بپایت عقل در میان انسانها موضوعی است نهایت و غایه...
وفرت و فراوانی اسباب معیشت و زندگی جز و مهم تلاش های حیات است و وطن مرکزی است که این وسایل همه در آن سراغ شده میتواند، همچنانیکه خاك منبع اصلی رشد و نمو نبات و امر بشمار می آید.

همانطوریکه زمین و خاک در صورتیکه آب نگیرد، زراعت و نبات در آن نروید و در نتیجه نمری از آن نصیب کس نگردد، کدام ارزش و قیمتی نداشته فاقد هر گونه مزیت و برتری است، هکذا و وطن هر گاه يك روحیه جامعه و همگانی در آن حکومت نکند، افکار و اندیشه های مردم در سایه آن رشد و آزادی نگیرد، اسباب يك زندگی مرفه و سعادت بخش در آن فراهم نگردد، بدون شك درین احوال، وجود واقعی و حقیقی برای وطن باقی نخواهد ماند و از مزایای که برای يك وطن از عر حیت لازم و حتمی است، بی نصیب خواهد بود، زیرا همین عوامل اند که همه بصورت دسته جمعی وطن را سامان میبخشند و راه را برای سعادت آینده آن باز و هموار مینمایند.

یکانه مرجع و یگانگی راه را منحصر بفرود نجات بخشی که اینهمه اسباب و عوامل خوبشختی را در لایبلائی دستگیر و مقرره های انسانی اش، جاداده و رهبری بشریت را بجا نب پیروزی و کامکاری، تضمین میکند، عبارت از آئین جاویدان اسلام است، چه این آئین در تمام بر نامه های مادی و معنوی خود، جز خوشبختی دنیا و انسانیست در کلیه جهات، و جز رسانیدن انسانها بیک زندگی شرافتمند و شایسته کرامت انسانی غایه ای ندارد.

اسلام به آن عده پیروانش که آن را از روی عقیده و عمل پذیرفته و بران بنا بند و تابع اند، می آموزد تا وطن خویش را چون سنگری برای

اسلام (مکه) را ترك گفت و بمنظور انتخاب وطن جدید راه مدینه را در پیش نهاد و در آنجا متوطن گردید. پیامبر بزرگوار اسلام (ص) رهسپار مدینه شده، ولی دلش سرشار از محبت وطن اصلی اش (مکه) بود و در سرپای وجودش عشق و علاقه به آن، می جو شنید و از جدا یی و دوری آن الم و حسرت داشت، و در حالیکه و طنش را ترك میگفت خطاب بران فرمود:

«... تو در نظر من از محبوبترین و دوست داشتنی ترین سر زمینها بشمار می آیی، اگر با شنیدن کان تو بر من جفا و نا سازگاری روا نمی داشتند، هیچگاه حاضر نمیشدم به به ترك تو راضی شوم.» او وطن محبوبش را گذاشت، زیرا حق خداوند (ج) و اشاعه آئین حق، و بالاخره هموار ساختن راه برای تبلیغ و گسترش حق، بر ای او محبوب تر و بالاتر از هر چیز دیگری بود.

این ایثار و فدا کاری در تاریخ اسلام و رهبران صدیق و راستین راه حق و حقیقت چیزی بی سابقه نیست، زیرا رهبران بحق و رهبری یا اینکه بخاطر تعمیم حق و رهبری انسانیت بسوی سعادت و پیروزی، موظف بودند، جز انجام وظیفه و جز استخکام حق و دعوت مردم بجانب حق، به چیز دیگر نمی اندیشیدند و کلیه ملاحظاتی دیگر را در بر آن فاقد ارزش میخواندند.

چنانچه عین این واقعه در مورد حضرت ابراهیم (ع) آن زاد مرد راه حق و آن فر ستاده رز منده الهی، واضح می یابیم، زیرا او پدران خویش را با آنهمه محبت و علاقه ای که نسبت به ایشان داشت، در طریق نامین فرمان خدا یی و در طریق انجام، صحیح و وظیفه پیامبری ترك گفت و تقدس و وظیفه رهبری بسوی حق و سعادت را بالاتر از پدر و محبت او و همه چیز دیگر دانست.

این پیامبر عالم مقام نیز هنگام جدایی و مفارقت از پدرش گفت: «سلام بر تو ای پدر... امروز تو را با آنچه طرز تفکر و عقیده شماست، یکجا ترك میگویم و از خداوند آرزو دارم خودش تو را هدایت کند و مغفرت خویش را شامل حال تو فر ما ید...»

اسلام به پیروان خود خاطر نشان میسازد که بقا و استقرار زمین، مال، اهل و قدرت،

وطن، مصون مانده نخواهد توانست.

رهبر بزرگ اسلام حضرت محمد (ص) با آنکه مسقط الرأس و زاد گاهش (مکه) بود و در آن رشد یافته به آن علاقه و محبت داشت، ولی باز هم خداوند (ج) اراده فرمود این وطن محبوب اوزمینی برای غرس از زشها و مبادی باشد تا آنکه این نهال های غرس شده، قد کشد، نمو کند، ثمر آرد و بالاخره از نتایج این غرس اسباب حمایت و وطن فراهم گردد.

اماعلی الز غم آرزو و مرام، آن زمین از قبول این غرس عصیان کرد و همه مساعی و تلاشی که برای زرع و غرس در آن بکار رفت، جز ضیاع و هدر نبود، بنا بران خداوند (ج) خواست جای این وطن، و طنی دیگر برای پیامبرش تعیین کند، زیرا وطنی که در آن برای حمایت عقیده و مبدء نفعی و اثری سراغ نگردد، برای خودش و برای با شنندگان بقا و دوامی نخواهد داشت.

روی این تدبیر و دلیل، پیامبر

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

بقلم مولوی عبدالرحیم عینی

حضرت جعفر بن ابی طالب (رض)

که احدی مظلوم واقع نمیشود و آن سرزمین راستی است بروید بهتر است شاید خداوند مشکلات فعلی را که دامنگیر شما است رفع سازد.

همان بود که در اول مرحله ده مرد بشمول چهار زن رهسپار حبشه شدند بعد از عده شان افزون گردیده به ۳۸ مرد و ۱۸ زن بدون اطفال رسید که در میان شان جعفر بن ابی طالب باخانمش اسماء بنت عمیس نیز بود. نجاشی فرمان روی حبشه آنها را خیلی گرامی داشته زندگی شانرا تا مین دامنیت آنها را بدوش گرفت.

وقتیکه قریش ها از راحت و اطمینان اصحاب رسول خدا (ص) در حبشه اطلاع یافتند میان شان کنگاش نموده به این نتیجه رسیدند که دونه را از میان خویش انتخاب کنند تا آنها به حبشه رفته از قلمرو آن اصحاب رسول خدا علیه السلام را بیرون نمایند.

بقیه در صفحه ۶۱

این شخصیت بزرگ اسلامی یکی از فخر مانان نامی و فرماندانان با تدبیر و دانشمند شهر اصحاب رسول خدا (ص) بوده پس کاکای رسول خدا و برادر حضرت علی کرم الله وجهه از خاندان هاشمی میباشد.

از جمله گروهی که نخستین اسلام بوده بعد از ۳۱ نفر بدین اسلام مشرف گردیده در راه پیشرفت اسلام ایثار و قربانی های زیاد نموده بالاخره درین راه جام شهادت نوشید.

جعفر (رض) نسبت به حضرت علی (رض) بیست سال کلاتر بوده از اخلاق نیکو بهره کافی داشت و اخلاق او را شبیه اخلاق رسول خدا صلی الله علیه وسلم دانسته اند.

عجرت آن بعثت:

زمانیکه پیغمبر اسلام مصیبت و اراده مسلمانان را ملاحظه کرد به آنها گفت: اگر شما در سرزمین حبشه که در آن پادشاه عادل

جستجوی صلح در جریان جنگ

مساعی بناغلی کیسنجر در جداساختن قوادر گولان بکجا خواهد کشید؟

تاروز جمعۀ ایکه گذشت زده خورد و تصادمات بین سوریه و اسرائیل در جنبه گولان به چهل و پنجمین روز خود وارد شد و بین طرفین تبادل آتش قوای توپخانه و غیره هنوز جریان دارد در جنگهای مذکور حتی یک وادی توسط قوای هوایی نیز حمله صورت گرفت و چنانچه شایع شد در حملات هوایی جانب اسرائیل عمده تلفات داد در حالیکه در طرف سوریه سه نفر هلاک شدند.

چنانچه مظاهر این حملات هوایی سقوط طیاره اسرائیل در خاک لبنان بود که در آن دو نفر پیلوت اسرائیل بدست لبنانی ها افتیدند همچنان خبرنگاران و ناظران از جریان حملات هوایی چشم دید های خویش را ابراز داشتند.

بطور عمومی هدف جنگ در جنبه گولان از طرف سوریه همان موضوع تفهیم شده و مسلم کشیدن اسرائیل از قلمرو های اشغالی این ساحه میباشد ولی بطور خاص در طرف سه هفته اخیر زده خورد ها اکثر موضوع کوه ستراتزیک هر مونی بوده است که سوریه میخواهد باید گشت آوردن آن مو قف بهتر سوق الجیشی خود را تامین نماید چه قبل کوه هر مونی بلند ترین قسمت درین ساحه بوده و بدون شک سوریه با داشتن آن برای نظارت و دیدبانی حرکات نظامی جانب مقابل امتیازی خواهد داشت. گرچه طی زده خورد های اخیر چندبار قوای سوریه تا حدی رسیده بودند که کوه هر مسون را متصرف شوند مگر طوریکه از طرف اسرائیل ادعا شد قوای سوریه را بمبارد کرده و مورد حمله قرار داد تا ازین امر مانع شود.

در حالیکه چنین زده خورد ها و تصادمات بین سوریه و اسرائیل جریان دارد که بعضی از صحنه های آن از زمان جنگ ماه میزان سال گذشته باینطرف شدید ترین صحنه ها بوده است، دکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکسا مقدمات یک مسافرت دیگر را جهت تامین صلح و درین امر برای جدا ساختن قوا در جنبه گولان طرح میکند. قرار است کیسنجر بروز یکشنبه

هشتم نور عازم شرق میانه شود و قرار یک هفته گفته شده است وی نخست در زنیو با اندری گرو میگو و ریر خارجه اتحاد شوروی به مذاکره میبرد دژد بعداً وارد قاهره میشود و در آنجا با انور السادات و سایر منابع مربوط جمهوری عربی مصر راجع به امکانات ایجاد موضوع جدا ساختن قوا در جنبه گولان مذاکره خواهد کرد.

و سپس عازم دمشق شده و در آنجا با مقامات سوریه ای مذاکرات خود را دنبال میکند.

مسافرت کیسنجر به تعقیب مذاکرات وی با مقامات سوریه و اسرائیل در واشنگتن صورت میگردد. وی با اشخا صس مسؤل سوریه و اسرائیل را جمع به دریافت نظر و بیان آنها در اوقات مختلف و بصورت جداگانه مذاکراتی

انجام داده است و حالا با حفظ آن نظر هافعالیت خود را دوام میدهد. قابل تذکر است که بطور عمومی نظر سوریه در امر جدا ساختن قوا در جنبه گولان این بوده است که اسرائیلی ها تمام قلمرو هایی را که طی جنگ میزان سال گذشته و جنگهای ۱۹۶۷ اشغال نموده اند تخلیه نمایند ولی نظر اسرائیل است که قسمتی از خاک های اشغالی را تخلیه میکند.

حقیقت این است که برای رسیدن به یک هدف باید آرزوی رسیدن به آن موجود باشد و غیر آن اگر نه ها کیسنجر و غیره صرف مساعی نمایند شاید سعی شان بجای نرسد. همچنان برای رسیدن به هدفی شرایط و زمینه های آن مد نظر گرفته شود. در حالیکه ما عملاً می بینیم اسرائیل بعوض سعی در ایجاد صلح برای تطبیق اهداف صیهو نیست خود میبرد دژد. مامی بینیم که در برابر یک حمله مبا و زبن فلسطینی که ناشی از غضب حقوق

و حق طبیعی شان است اسرائیل لجوجانه شش قریه همچو از لبنان را مورد حملات وحشیانه قرار داده اشخاص را به قتل میرساند و خانه هارا ویران میکند مامی بینیم که به صراحت به لبنان اخطار می دهد که یادو پیلوت اسرائیلی را آزاد ویا اینکه میدان هوایی آن کشور را بمبارد میکند در حالیکه گرفتاری همین دو پیلوت خود نشانه تجا و ز بر خاک اعراب میباشد. در حالیکه می بینیم عمل اسرائیل بار هامورد تقبیح و نکوهش شورای امنیت ملل متحد قرار گرفته است ولی حتی این امر را نیز نادیده می نگیرد. به این ترتیب ملاحظه میشود که اسرائیل سرساز گاری کمتر دارد و به جای اینکه به حق تسلیم شود و بگذارد مساعی صلح جو یا نه کیسنجر و امثال آن تحقق پذیرد در برابر آن مواعی ایجاد میکند که با ایسن

جریان را مثبت دید. ازین موضوعات که بگذریم آیا فلسطینی هاراضی هستند چنین یک کشوری برای آنها تشکیل گردد؟ چه عملاً فلسطینی ها در یک جنبه و یک مفکوره قرار ندارند شاید عملاً به تشکیل یک حکومت در غرب رو ذ اردن قانع باشد.

ولی مسلماً تعداد زیاد آنها باین امر راضی نیستند چه آنها عملاً اشغال گری اسرائیل را مشا هده کرده اند و عملاً دیدند که خود شان و غامیل و حتی اطفال معصوم آنان از خانه ها و سر زمینهای آبایی و اجنادی شان بیرون ساخته شده و بجای آن ها اسرائیلی ها مستقر شدند.

فلسطینی ها حتی هستی اسرائیل را در این منطقه بحیث یک خطر دائمی تلقی کرده و گمان نمی رود باین امر راضی باشند که تحت آس و چنین یک خطر دائمی اند خوف و رجا بسر برند بناء اسرائیل بادرگ این واقعتیت ها کیسنجر و قوای بزرگ جهان با ملاحظه چنین سوالات باید طرقی راجستجو نمایند که جوابگوی آرزو های اعراب و فلسطینی هاباشد تا اینکه این گوشه جهان از خطر بر خورده های دائمی و جنگسپای خانمان سوز نجات داده شود.

بررسی مسایل روز

روحیه و عمل اسرائیل امکان ایجاد صلح کمتر به نظر میاید. دکتر کیسنجر طی کنفرانس مطبوعاتی در واشنگتن که بروزشش نور ایراد کرد جدا ساختن قوا در جنبه گولان اصل مهمی در جهت تامین صلح درین منطقه خوا نده و ابراز داشت که برای تحقق دادن آن مسافرت خود را بزودی به شرق میانه آغاز میکند. وی برای بر آورده شدن جدا ساختن قوا همکاری و معاومت بعضی از قوای بزرگ دیگر جهان را نیز یاد آور شد. اما حقیقت این است که اگر قوای بزرگ جهان سعی کنند ویا قوای کوچک تا زما نیکه اسرائیل کنار نیاید و به واقعتیتها تن در نهد ایجاد صلح ناممکن است گرچه با تحول اخیر در جریان سیاست داخلی اسرائیل که با لرو آن گو لدامیر مستعفی شده اسحق را پین از طرف حزب کار گروردیسی جمهور اسرائیل مامور تشکیکسل حکومت شد این امید واریهای پیدا

رپورتر : ضياء روشن

عكاس ظاهر صابر

زن زيبائی كه باد و گلو له در جاده



وقتي زن زيبا از تكسي پائين شدن نخست گيسوان مواجش را مرتب كرد وبعد تفنگچه را عيار كرده شوهرش را هدف گلو له قرار داد پوليس ميگويد :

ازدواجهاي قبل چنين وا فعات دلخراش را بار مي آورد كه منجر به قتل واحيانا جرم مي شود و خانواده هارا دچار مصيبت هاي ناگواري مي گرداند .

درجاده انصاري واپ و شفاخانه قواي مركز ساعت چند دقيقه ازده نگذشته بود كه تكسي والگه سياه رنگ كه درسيبت عقب آن يك زن ويك مرد نشسته بودند به سرعت از انصاري واپ جانب شفاخانه قواي مركز به صوب نامعلومي در حركت بود كه دفعتا در حين رفتار صدای انفجار گلوله از بين تكسي شنیده شد و متعاقب آن صدای دلخراش براكهاي موتر در سينه سر ك خط سياه ايجاد كرد و متوقف شد .

حيتي كه موتر متوقف شد دروازه عقبي والگه باز شد و مردی در حاليكه از بازويش خون فواران ميشمود فرار كرد، هنوز آن مرد بيست قدم بر نهشته بود كه زني زيبا و جوان با گيسوان از هم پاشيده و لباس شريك و آخرين مد روز از دروازه عقبی والگه بيرون شده با دست چپ تفنگچه را در دست راستش عيار ساخته و بايك چشم بر هم زدن مرد را دنبال كرده و در بيست متری بالایش فیر كرد و در همان دم او را نقش زمین ساخت ، رهگذران و ديگر مردمان دورويش همه در جا هاي خود متوقف شده نگران حال بودند و همه فكر كردند حتما شوتنگك كدام صحنه از فلم است كه شايد فلم

برداران در كدام اپارتماني و يا حويلي در همان محل هستند، چه وقتي مرد نقش زمين شد زن زيبا تبسم كنان دستي به گيسوان مواجش زده تكسي سياه رنگ بنزرا كه از مقابل تكسي شان مي آمد دست داده و با تفنگچه دست داشته در حاليكه دريور آنرا تهديد ميكرد بصوب نامعلومي در حركت افتاد ، از بين حادثه همه در هراس قرار گرفتند و هيچكس جرأت نيكرد براي كمك به مجروح پيش برود زيرا فكر ميكردند مبادا صحنه فلم گيري خراب شود تا آنكه مرد تير خورده از جايش بلند شده چند قدم در حركت افتاد و دوباره نقش زمين شد وقتي مردمديدند شوتنگك فلم در ميان نبوده قصد بقتل رساندن اين مرد توسط آن زن بوده لذا همه بطرف جسد مجروح دويدند فوراً موضوع بپوليس قومانداني امنيه ولايت كابل اطلاع داده شده و مجروح به شفاخانه انتقال داده شد .

جگرن محمد عيسي سر مامور پوليس كابل در حاليكه قاتله را در اتاق كارش جهت بازپرسی ابتدائي و عكس برداري توسط عكاس مجله ژوندون خواسته بود معلومات فوق را ارائه كرده و متبقي جريان را از

خود قاتله ميرمن ماري بنت محمد عزيز ساكن قلعه شاده زن ۱۶ ساله بود برسيده كه او گفت :

۱۳ سال داشتم كه پدرم فوت كرد، چون از او پول هنگفتي ميراث ماند فلپذا من و برادران صغير و كوچكم مادرم رابه حيث وكيل شرعي خود ها گرفته جهت وكالت خط شرعي راه محكمه بريگوت رادربيش گرفتيم همه كارها روبراه شد و همه كاركنان محكمه دانستند كه پدرم چه اندازه داراي منقول وغير منقول دارد كه از آن ميان يك نفر بنام عصمت الله «نديمي» پسر عبدالله كه محرر محكمه بود كار هاي مارا معطل مي ساخت و همه روزه من و مادرم و برادران كوچكم رابه بهانه هاي مختلفه احضار ميكرد مادرم براي رفع اين همه سرگرداني ها براي آن شخص پول وعده كرد اما پول نگرفت... براي او چند مترتكه دريشي خريداري كرد ولي او نگرفت، سرانجام مادرم از او خواست چرا كار شان رامعطل مي كند و اجرا نمي كند تا اينكه مقصد آن مرد معلوم شد و هرچه كرد و هر فيصله با مادرم در ميان گذاشت سرانجام وكالت خط

شرعي مادرم تكميل شد ولي من ... آري من بدبخت زن محرم محكمه شدم چه خودم اصلا حاضر به اين كار نبودم ولي مادرم مرا وا داشت تا زن عصمت الله نديمي شدم چون او از خود خانه و زندگي نداشت مادرم او را خانه داماد ساخت و همراي امور زندگي مادريك خانه و در زير ينك



ده عام شوهرش را به قتل رساند



تبسم ملیحی بر لبانش نقش می بندد
ومی گوید :

افتخار دارم که چنین يك مردلجام
گسیخته را که در خانواده خود و در
اجتماع خود مصدر خدمتی خوبی
نمیکردم از بین بردم.

ازش می پرسم :

شوهرت فعلا چه کار میکند :

می گوید :

دارایی و ثروت میرائی پدرم اورا
چنان تنبل ساخت که وظیفه را رها
کرده و صبح تا شام بیکار می گشت.
از میرمن ماری قاتله پرسیدم، چه
وقت از دواج کرد که اکنون ۱۶ سال
دارد می گوید :

۱۳ ساله بودم که عروسی کردم
ریکسال بعد از عروسی من بالغ شدم
زیرا این ظلم را اصرار عصمت الله
و مادرم بالا می قبولانند .

چگون محمد عیسی سر مامور
پولیس درباره نظریه داده می گوید:
اکثر واقعات خانواده گوی که منجر
به قتل و جرح میگردد و به دستگاه
پولیس میرسد ناشی از غفلت پدران
و مادرانی است که درس خورده
دختران و پسران شان را بی آنکه
عواقب ناگوار چنین وصلت ها را
بدانند سرانجام مناقشات شان به
قتل و جرح می کشید چنانچه میرمن
ماری هم يك تن از جمله خانواده
های است که قبل از سن واقعی در قید
ازدواج آمده که سرانجام زندگی
خانوادگی شان را از هم پاشیده
شوهرش را به دیار عدم رهسپار ساخت

بقیه در صفحه ۵۷

آمده روی موضوع با تفنگچه دست
داشته مرا تهدید کرد و لذا من بفکر
آنکه چون روزهای گذشته تفنگچه اش
مرمی ندارد موضوع را نادیده گرفته
و بعد به پر خاش مختصر و صرف جای
و پوشیدن لباس ذریعه تکسی بصوب
قلعه فتح الله خان همراه با شوهرم
در حرکت افتادیم در قلعه فتح الله خان
شوهرم از من خواست تا ذریعه موتر
بنزی یکی از رفقاییش بصوب که
اومی خواست جهت تفریحی برویم
که من این درخواست شوهرم را
قبول نکرده تکسی را ایستاده کرده
تنها با شوهرم در آن نشستیم در حرکت
افتادیم، هنوز چند کیلو متر حرکت
نکرده بودیم که شوهرم از این حرکت
من بر آشفته شد در بین موتر بنای
پر خاش را نهاد و باز هم مرا با تفنگچه
تهدید کرد که این بار اورا مجال
ندادم، تفنگچه را از دستش گرفته
و وقتی دیدم مرمی در بین آن است
بالای او در تکسی فیر کردم که در
بازویش اصابت کرد و وقتی تکسی
ران متوقف کرد و او فرار کرد دوباره
بروی فیر کردم و ذریعه تکسی دیگر
برای آنکه لباس خود را عوض کنم
رهسپار منزل شدم وقتی لبای سم
را عوض کردم در حویلی بر آمدم تا به
پولیس خودم را تسلیم کنم که دیدم
پولیس قبل از عزم من عقب منزل ما
آمده است فلذا بعد تحقیق به زندان
رهسپارم ساختند !

از میرمن ماری می پرسم :

اکنون که شوهرت را به قتل
رساندی آیا از عملت نادم نیسی !!

سقف رو براه ساخته میشد در اوایل
زندگی با هم خوش بودیم و ای وقتی
دیدیم او بخاطر پول و دارایی پدرم
با من ازدواج کرده و همه وقت حق
و ناحق پول و دارایی پدرم را به مصرف
میرساند و خودش تا ناوقت های شب
در خانه نمی آید فلذا خوشی و زندگی
خانوادگی ما به غم و اندوه مبدل شد
و این وقتی بود که يك پسر از ما بدنی
آمد و کارمان را مشکل تر ساخت زیرا
نخواستیم با موجودت این طفل زندگی
مشترک مان را از هم بپاشانیم فلذا
با همه مشکلات در
سه سال با هم ساختیم
ولی درین اواخر توقعات او از من در
موضوع پول و بسامسایل خانوادگی
افزون شد.. چنان افزون شد که
مشکل بوديك لحظه را با او بسازم
و بگنرانم زیرا جنگ و جدال های ما
از مشقت و لگد گذشته بود چند روز
قبل او با کارد مرا زدمن اورا با قیچی
زخمی ساختم هر چه بود و هر چه شد
گنشت تا اینکه روز جمعه ... آری آن
روز، روز تسویه واقعی ما بود که
تسویه هم شد .

میرمن ماری که صنف نهم رادر
یکی ازلیسه ها خوانده است باوصف
آنکه به حیث قاتل شوهرش محکوم
شده بود با جرات و فصاحت کلام حرف
میزد و جریان به قتل رساندن
شوهرش رادر جاده عمومی در انظار
عام در محضر سر مامور پولیس کابل
چنین توضیحات داد که :

همان روز هنوز از بستر خواب
برنخاسته بودم که شوهرم بالای سرم





مرگ نقره‌ی مینماتا

رئیس فابریکهٔ کیمیاوی در برابر قربانیان خودزانو زده طلب عفو می‌کند. (محکمه حکم شدیدی علیه فابریکه صادر کرده، اما ملیو نهایول و ثروت نمی‌تواند به مفلو چین کمک شود مینماتا تا چند سال پیش بنام یک شهر کوچک در کنار خلیجی بهمین نام واقع در جزیره کیو سوی جاپان معرفی بود. اما امروز مینماتا مفهوم یک مرض خطرناک را می‌رساند که به اثر آلودگی محیط‌عده‌ی را بد بار نسبتی کشانده است تا آغاز همین سال ۶۸ نفر انسان در اثریک مرگ تدریجی و عذابکش بدرود زندگی گفته اند. زیرا یک فابریکه مولدهوادی کثافات و آب فاضل این حیوانات بحری مریض توسط



اهالی چپان سواحل دور و نزدیک
صید شده به بازار عرضه شده است
عوارضی از قبیل اسهال، قی و ناراحتی
جهازها ضمه از علایم نخستین یک
بیماری بود که از خوردن حیوانات
بحری مسموم شده به فضلۀ فابریکه
کیمیای نصیب افراد گردید به این
تر تیب عده بصورت دستجمعی به
واسطۀ سیماب مسموم شدند. این
تسمم علاوه بر درد امعا و گوده،
تخریبات جلدی تشنج عضلات و
تشوشات دگر از قبیل رعشه اعضا
کلالت زبان، ضعف قوه باصره و سامعه
رابعث گردید.

(مریضی مینماتا) که تا امروز
هیچ دارو و وسیله جهت مبارزه با آن
در دست نیست، سرانجام به شکل
یک پولیو یعنی فلج شدن قربانی
می انجامد و پس از سالها رنج و
عذاب باعث مرگ میشود.

در جون ۱۹۶۹ علیه فابریکه اقامه
دعوا شد. در صورت دعوا قید شده
بود که رها کردن آبهای کثیف
کردیده است.



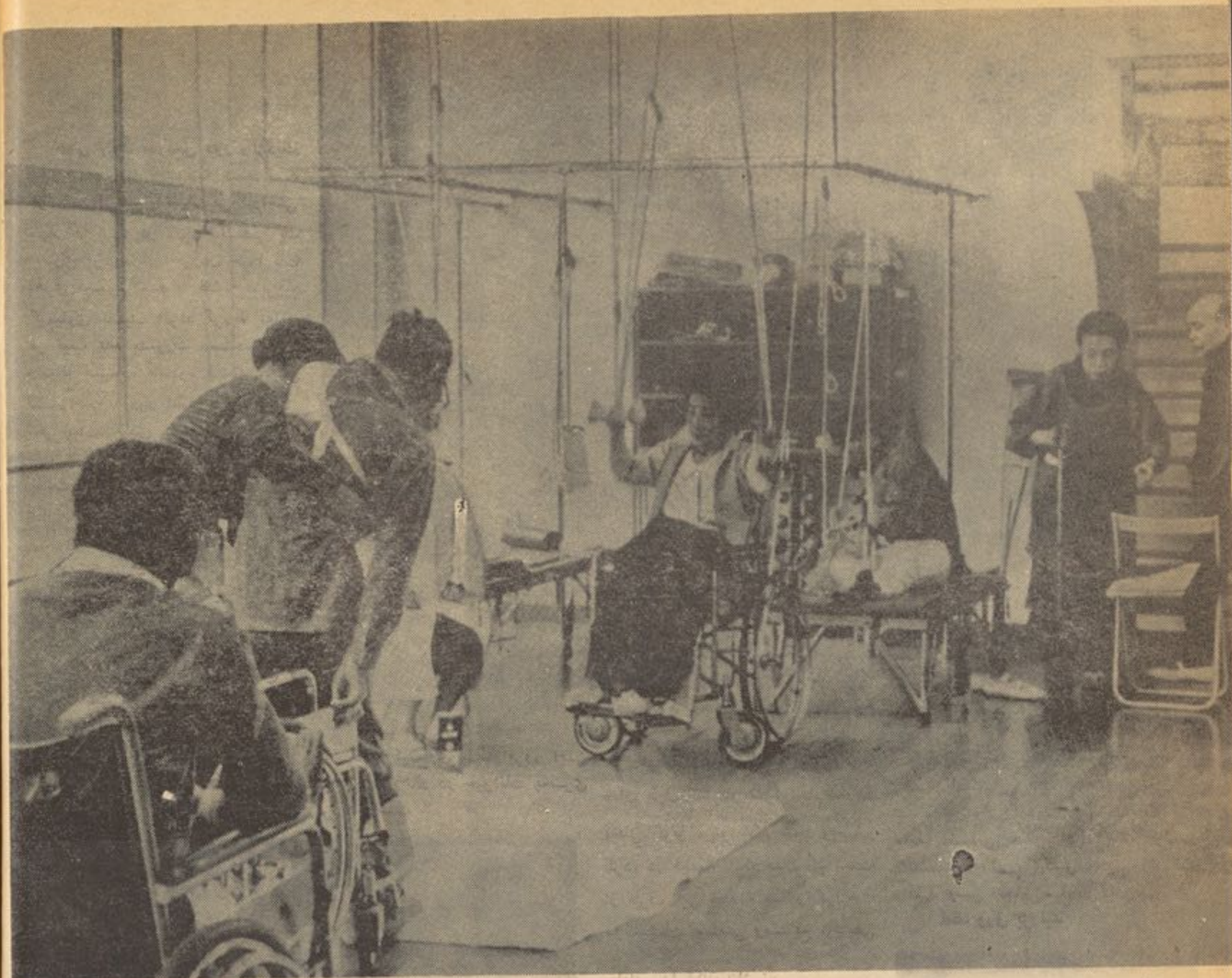
دعوی خارنوال علیه فابریکه سه
سال طول کشید و سرانجام محکمه
محلی کوما موتو حکم خود را صادر
کرد. در فیصله ایکه سال گذشته
از طرف این محکمه صادر گردید.
مو سسات صنعتی و صنایع ماشینی

جاپانی را تکان داد:

کارخانه تولید مواد کیمیاوی
مینماتا باید جمعاً مبلغ ۱۸ اعشاریه ۸
ملیون مارك آلمانی معادل (۴۷۰
میلیون افغانی) به مدعیها و بازماندگان
قربانیهای خود بپردازد. شرکت
گذشته ازین باید مقدار تخمین شش
صد هزار تن گل ولای بستر خلیج
مینماتا را که در آن ۴۰۰ تن سیماب
وجود دارد، دفن کند، پس از اصدار
این حکم عملاً فابریکه به سقوط مواجه
شد. فابریکه دار مطابق به کود اعاده
حیثیت در برابر قربانیان سیاست
فابریکه داری خود زانو زده طلب
عفو کرد.



لطفاً ورق بزنید



...

مرگ نقره‌پی نیماتا



اول سال جاری دو حادثه دگر ناشی از آلودگی سیماب را در دو ناحیه دگر کشف کردند. یک طفل سه ساله و یک مرد ۶۷ ساله در نواحی دگر جاپان به مرض مینماتا درگذشته اند.

از آنجا اینکه آلودگی سیماب یکی از انواع خطرناک آلودگی‌های محیط بشمار میرود، بنا بر این خطر به صورت جدی جاپان و مردم آنرا تهدید آنها در یافته اند که ولو با تمام می‌کند.

د زړه دنار و غیو د تشخیصو لو د پارهنوی دستگاہ

تر اوسه پوری د زړه د ناروغیو د تشخیص او تداوی کولو په برخه کې یوازینی دکار دیوگرام د گرافونو څخه استفاده کیده مگر ددی اوس دغه راز ناروغی درادپو یا تیلفون په مرسته تشخیص او معالجه کیدای شی. د شوروی د ساراتوف د طبیی څیړنو په انستیتوت کې داکتران بریالی شویدی چه دالکترو کاردیو گرام دیوی نوی استوو نسکی آلی په واسطه په پنځو دقیقو کې د کاردیو گرافیکې څیړنو دمرکزڅخه د زړه دناروغ تر کوره یادفتر پوری ناروغ د زړه ویرو سونه تشخیص او تداوی یی کړی. ددغو ماهرانو په واسطه داسی کمپیو ترو نه کشف شویدی چه په یوه دقیقه کې په زرگونو تاریخی ارقام ، اعداد او گرافونه ذخیره کولای شی دلاسه ته راغلو اطلاعاتو او معلوماتو په سیوری کې د ناروغیو دپیدا کیدو دعواملو او په کورونو او دفترونو کې په انفرادی توگه د زړه دناروغیو د تشخیص او تداوی کولو له پاره په کافی اندازه معلومات تر گو تو کړی او هم د ضرورت په مواردو کې د زړه د ناروغانو په باب د ډیرو دقیقو او حساسو اطلاعاتو او ارقامو دلاسه ته راورلو او برابرولو په برخه کې داکترانو او په تیره کار دیو گرافانو سره مرسته کوی. که چیری ضرورت پیداشی چه ددغه راز کمپیوترو نو

څخه دناروغ په بستر کې د نرس په توگه کار واخستل شی، کمپیوتری نرسان په هرو پنځو دقیقو کې د ناروغ د زړه د فعالیت، د وینو د فشار د لوړوالی یا تپتوالی، او د زړه ناروغانو ته د ضروری دوا گانو دور کولو چاری ترسره کوی .

په تیرو دریو کلونو کې د ساراتوف داکترانو موافق شویدی چه د زړه او نورو کاردیو گرافیکې ناروغیو د تشخیص او تداوی کولو دپاره درې ډوله استوونکی دستگاوی جوړی کړی او په کورونو، دفترونو او طبی کلینیکونو کې یی په کار واچوی. دلومړنی استوونکی دستگاہ په مرسته په خورا اسانی سره

کیدای شی چه د زړه کاردیو گراف ډوله را پورونه تر لاسه شی. ددغه ډول استونکو کاردیو گرافانو څخه په کور، دفتر او روغتون باندی علاوه په امبو لانسونو او نورو نقلیه وسایلو کې هم پشی او په زړه پوری استفادی ترگو تو کیدای شی. دوهه مرسله په مستقیمه توگه دناروغ دکورڅخه په زړه پوری کاردیو گرافیکې ارقام او اطلاعات مخابره کوی او په عمومی توگه دعادی تیلفون بڼه لری. د زړه د ناروغیو ددریم ډول مرسلې څخه هغه وخت کار اخستل کیږی چه دناروغ په کور یا شاوخوا سیموکی دتیلفون لین موجود نه وی .

پاتی په ٦١ مخ کی



د دفترونو ، کورونو، او سفرونو دپاره د زړه دناروغیو د تشخیصو لو دنوی دستگاہ د فعالیت یوه څڼه .



کاندیدهای تیم ملی پهلوانی را بشناسیم؟ تیم ملی به تخنیک، تمرین، و تفکر بازی نیاز مند است!

امیدواری در روزهای سبک است یا سنگین؟

حساب کرد:

۳ - محمد عارف از کلب معارف سومین کاندید این کلاس و یکی از چهره های آشنای ورزش، برخلاف مسابقات قبلی درخشش سابق را درین تورنمنت نداشت عارف که از پهلوانان خوب ماست، شاید نسبت کمی تمرین، آنطور که علاقمندان نش توقع داشتند بدرخشید ولی یقین داریم که در مسابقات دورنهایی شاهد پیروزی بهتر این جوان خواهیم بود.

کلاس سوم (۵۷) کیلو گرام:

۱ - محمد اسمعیل عضو کلب میوند بمقام قهرمانی این کلاس دست یابنده تخنیک درست و دقت روی حرکات حرریف از خصوصیات خوب این کشتی گیر جوان است وی یکی دیگر از تک ستاره های تیم ملی، خواهد بود بشرطیکه با آموزش بیشتر تخنیک و قدرت مجازله پیگیر بیافزاید.

۲ - میاگل عضو کلب ورزشی، معارف

بود.

این جوان با موجودیت دور قیب پراورزی در همین وزن به تمرین بیشتر و بخصوص آموزش تخنیک نیاز مند است.

نجف علی از کلب میوند حائز درجه دوم این وزن، از استعداد سرشاری بهره مند است. تامل و دقت نظر و قسما تخنیک خوب از خصوصیات بانندی درین مسابقه بود.

نجف علی را میتوان رقیب بسیار نزدیک ملا محمد درین وزن حساب کرد.

۳ - سهراب از کلب فیض سو میسن کشتی گیر کلاس اول طوریکه لازم نبود قدرت در آویختن را نداشت ولی با اینکه در طول تمام مسابقات منتظر نقطه ضعف و اغماز حرریف بود، با این خصوصیت اگر در طول تمرین خصلت جنگندگی و تخنیک بهتر را در خود پرورش دهد در وزن اول استعداد - کمتر از دورقیب دیگرش را نخواهد داشت.

و بر وسیله یک حیات با صلاحیت انتخاب گردیدند.

بعد از مدتی تمرین، درین هر سه کاندید هر کلاس باز هم مسابقات صورت گرفته و نفر اول بمقام قهرمانی گشود و شایستگی عقوبت در تیم ملی را حاصل میکند. این تدبیر که عجانا قهرمان هر وزن را کمیته موظف بحیث عضو تیم ملی پذیرفته و دو کاندید دیگر را بسرای رقابت در پهلوی نفر اول قرار داده است اقدام نهایت مفید و منبت میباشد. چه یک ورزشکار وقتی بداند که رقیب دیگری پیشروی او نیست، در امر تمرین بی توجه

درین اواخر سلسله اما دگی تیمهای ورزشی دولت جمهور ی افغانستان، برای اشتراك در بازیهای آسیایی (۱۰ سپتامبر ۱۹۷۴) تهران، ریاست المپیک تورنمنت های را دایر نموده است که درین شماره مسابقات دور سوم پهلوانی را مورد تقد و تبصره قرار داده، دو شماره آینده پیرامون پلان اساسی آمادگی تیمهای افغانی و تغییراتی که درین موسسه ورزشی در نظر است مطالبی خدمت خوانندگان ارجمند تقدیم خواهیم کرد.

ریاست المپیک در ماه قوس سال گذشته تورنمنت مسابقات کلب های آزاد را برای



و چهره آشنای کشتی مقام دوم را بدست آوردی نیز از پهلوانان مستعد کشور است که از فرمایش خوب بدنی و دیدو تشخیص حرریف برخوردار است، میاگل سخت در مسابقاتش ژرف نگری حرکات طرف مقابل را ارزیابی میکند که این وقت بیش از صد کم کم او را بمرز (محافظة کاری) میکشاند در بازیهای نپایی ازین جوان خوب عرصه کشتی انتظار ارائه بازی خوب را داریم.

۳ - میرعلم عضو کلب میوند جای سوم را درین کلاس برای خود اختصاص داد، میرعلم باوضع مناسب بدنی که از قدرت سرشار توانایی نیز بهره مند است مخصوصا در روز مسابقه با (اسمعیل) محافظه کاری را

کلاس دوم (۵۲) کیلو گرام:

۱ - محمد اسلم عضو کلب میوند، نیرو مندترین کشتی گیر این کلاس با هیكلتی مناسب و قوی و خصوصیات در آویختن زیر کانه باحرریف، درخشش قابل توجیهی در مسابقات داشت، اسلم با نیروی بدنی خوب و شناخت درست قدرت حرریف، اگر در جریان تمرین آینده زحمت بیشتر را قبول کند، یکی از امیدهای تیم ملی ما خواهد بود.

۲ - نوکل عضو کلب میوند دومین کشتی گیر کلاس دوم باحفظ داشتن نیروی بدنی خوب اگر خصلت برخوردار (حساب شده) و تفکر درست را در مواقع حمله و دفاع بکاربرد میتوان بحیث یک کشتی گیر خوب رویش

شده از جانبی چانس آنهایکه تفاوت نسبی باشخص اول هر کلاس دارند معلوظ مانده زمین رقابت مشروع ورزشی برای ورزشکاران ممتاز مساعد میگردد.

درین فشرده نخست بایک نظر اجمالی سه کاندید هر وزن را معرفی و بعدتکات و ملاحظاتی که در قسمت بر گزار مسابقات پهلوانی، و تر تیبات بهتر تیمهای ملی ما قابل تذ کار است مطالبی تقدیم میگردد.

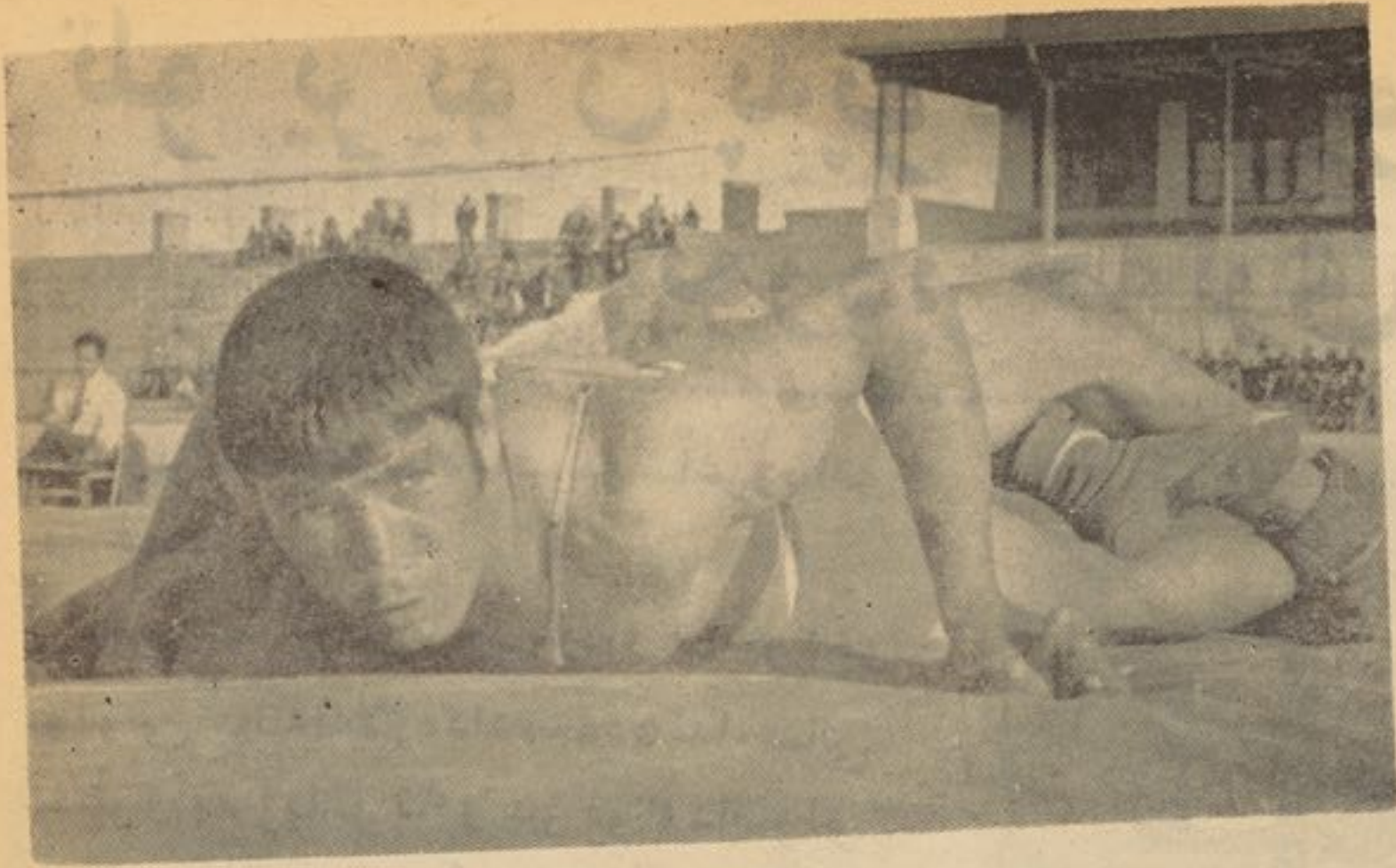
کلاس اول ۴۸ کیلو گرام

۱ - درین کلاس ملا محمد از کلب افغان بمقام قهرمانی دست یابنده، آنچه بیش از همه برای وی موفقیت بار آورد، «جنگندگی»، دقت نظر و استفاده از وقت

دور اول بین کشتی گیران این رشته دایر و پس از یکدور کامل، حذف گرو هیکه فرم دلخواه داشتند، دور دوم مسابقات پهلوانی را تکمیل و از بین تمام پهلوانان کلب های آزاد «۲۴» پهلوان ورزیده را غرض مسابقات «کاندید برای تیم ملی» که مسابقات آن در دو هفته اخیر ماه حمل امسال برگزار شد، انتخاب نمود.

با مسابقات دور سوم ماه جول، در هر وزن سه سه نفر «کاندید» تیم ملی شدند باین مفهوم که از بین تمام پهلوان های اشتراك کننده در تمام تورنمنت که اضافه از سه صد داوطلب بودند، ۲۴ پهلوان پسرانیده در هشت و زن طی مسابقات

صفحه ۱۴



بسر حد آخر رسانید، میر علم درین مسابقات با آنکه کاندید تیم ملی شد ولی در خشش گذشته را نداشت مردم ماز میر علم و - پهلوانان نظیر او انتظاری بالا ندارند.

کلاس چهارم (۶۲) کیلو گرام :

۱ - احمد جان عضو کلب پنجشیر و چهره ی بسیار آشنای کشتی کشور مقام قهرمانی را درین کلاس بدست آورد.

هر چند احمد جان بازم (بازی خوب) از خود نشان داد ولی (عالی) نبود، تقریباً تمام تماشا چیان و صبا حینظران وارد درهورد - بازیهای اخیر احمد جان عقیده دارند که وی درین مسابقات با کمترین تمرین وارد میدان شده بود احمد جان یکی از امید های بسیار قوی تیم ملی خواهد بود بشو طیکه بنا علاقمندی و (دسیلین) تمرینات آینده اش را تعقیب کند احمد جان در یک مسابقه با خیر آن عضو صیت پازر جنگنده، سرعت و ابتکار گذشته را با محافظه کاری تعویض کرده بود که نتیجه مساوی برایش آورد.

یقین داریم در مسابقات دور نهایی شاهد کارهای پرشکوه این جوان ارزنده تیم ملی خواهیم بود.

۲ - عبدالرزاق بلال عضو کلب رحیم با فرم بدنی مطلوب، دقت و آرزویایی زیرکانه و تشخیص نقاط ضعف حریف، درین مسابقات با درخشش شایانی مقام دوم را بدست آورد (بلال) اگر دیگری تخنیک را در پهلوی صفات موجود در خود تقویت بدهد به پیروزی های عظیم دست خواهد یافت.

۳ - محمد کبیر عضو کلب اردو جای سوم را درین کلاس حاصل کرد، با آنکه وی در ردیف کاندید های تیم ملی آمد است با موجودیت دو حریف قوی درین وزن بیش از دیگران به تمرین مداوم نیازمند است.

کلاس پنجم (۶۸) کیلو گرام :

۱ - جان آقا عضو کلب اردو مقام قهرمانی این کلاس را تصاحب کرد، ولی یکی از چهره های شناخته شده و امید دیده ی ماست با داشتن تجربه ی ملی و بین المللی

۱ - شجاع الدین عضو کلب معارف بحسب قهرمان این کلاس دور سوم مسابقات را مو فغانه پایان رسانید .

شجاع رو به پرفتنه از امکانات بسیار - خوب بهره مند است اما یگانه ایرادی که بروی میتوان گرفت (تردید) و (دودلی) او است در موقع مقابله با حریف اگر شجاع الدین با حفظ تخنیک متکا ملتر، خصوصیت (تعصیب) و (جنگندگی) را در خود تقویه کند باز امید های بسیار خوب تیم ملی ما خواهد بود.

۲ - عبدالغفار عضو کلب افشار که مقام دوم این کلاس را حاصل کرد، حسن شاهد اولین مسابقه این کشتی کبیر جوان بودم در گذشته حاضر معلوم دیسه بازی با حریفان مانند این مسابقات نداشته و از قدرت بدنی سرشاری بهره دارد از جریان مسابقات عبد الغفار فهمیده میشد که به تجربه و تمرین نیازمند و اما پهلوانی دلیر و قدرت در گیری قابل تحسینی دارد.

۳ - عبدالکریم عضو کلب اردو مقام سوم این کلاس را تصاحب کرد از جریان مسابقات وی بر میآید که تمرین کافی و آموزش تخنیک را کمتر رعایت کرده بود.

کلاس هشتم (۹۰) کیلو گرام :

۱ - پیر نظر عضو کلب ورزشی فرقه هشتم را که بمقام قهرمانی این کلاس رسیده برای نخستین بار میدان مسابقه دیدیم با وجود قامت بلند، عضلاتی درشت و قدرت جسمی مطلوب بخوبی تشخیص شده میتواندست که وی اصلاح کشتی محلی (چپنکی) صفحات شمال را آموخته و تازه به تمرین اصول پهلوانی مدرن پرداخته است، پیر نظر تنها بقدرت بدنی خود پیروزی را بدست آورد.

و بالاخره وارد کردن ضربه به حریف معجیل بدون تفکر داشت اگر ناصر این نکات را در پهلوی خصلت در آویختن بجا، تقویت کند شاهد کارهای بهتری از او خواهیم بود.

۳ - محمد عظیم عضو کلب اردو، با موجودیت دور قویب چابک و چهره دست مقام دوم را درین کلاس حاصل کرد، وی فرصت کافی خواهد داشت تدریجاً تخنیک بازی و به اصطلاح (روساختن) تخنیک و بلند بردن - معیار (نوان) خود تمرین بیشتر نماید.

کلاس ششم وزن (۷۵) کیلو گرام :

۱ - مقام قهرمانی را درین کلاس غلام سخی عضو کلب میوند بدست آورد، وی درین دور مسابقات تبارزی بسیار متناسز داشت، خصوصیت فرم بدنی دلخوا در آویختن بجا، و بکار بستن تخنیک درست و بموقع، نقش تعیین کننده در پیروزی او داشت با مید ارائه بازی خوب این جوان در بازیهای آینده، میتوان روی غلام سخی بحسب یک کشتی گیر ماهر و با تجربه حساب کرد.

۲ - عوض علی عضو کلب ورزشی اردو که مقام دوم را بدست آورد، بر خلاف انتظار، آن گبرایی و گرمی سابق را نداشت وضع اخیر مسابقات نشان میداد که از تمرین کمتری برخوردار است اگر عوض علی با آن فرم عالی تمرین بیکتر داشته باشد، یکی از چهره های اساسی تیم ملی ما خواهد شد.

۳ - دین محمد عضو کلب میوند، جای سوم را درین کلاس اشغال کرد، هر چند تفاوت بازی او با دیگر حریفان این کلاس بسیار محسوس نیست ولی آنچه قدر مسلم است اینست که باید قدرت آرزویایی ضعف حریف و تخنیک بهتری را در خود پیروزی دهد.

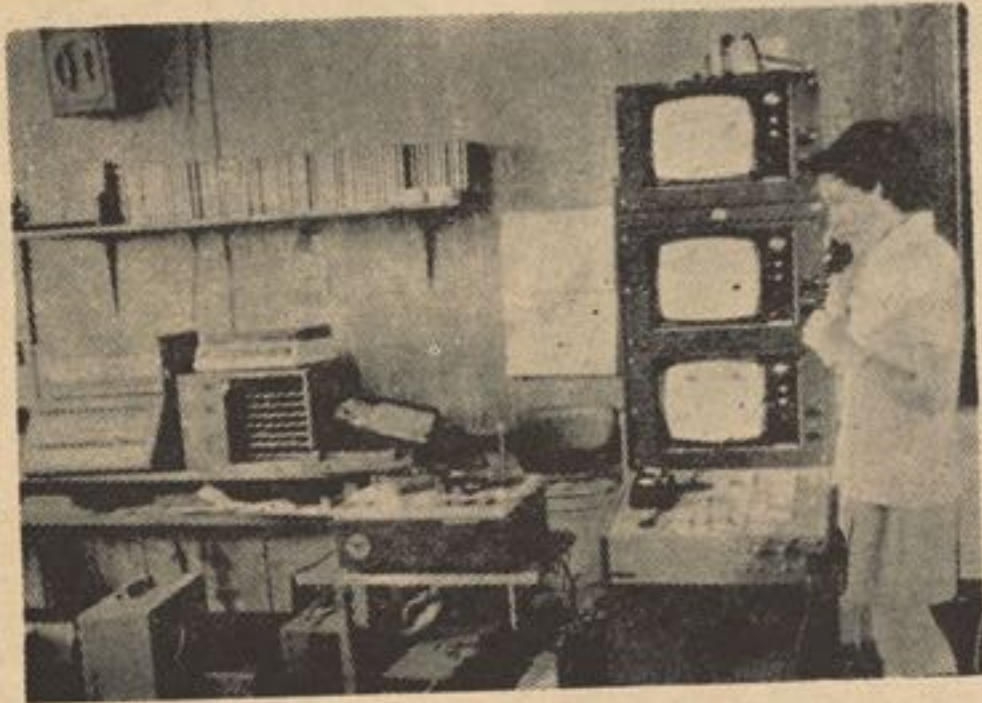
و فرم خوب، تماشا چیان از این چهره ورزشی انتظار بیشتری داشتند، گرچه در خشش در دور سوم مسابقات بدنی وی در یک مسابقه سخت حرکت و مسابقه محافظه کارانه داشت، در حالیکه ما برای تیم ملی خود به پهلوانان پرتوان جنگنده و با تخنیک - ضرورت داریم، اگر جان آقا باین آرزوهای امیل - کم توجهی کند، موقعیت او در پهلوی دو حریفی که در وزن بالای قرار دارند چندان ثابت و استوار نخواهد بود.

۲ - محمد ناصر عضو کلب میوند مقام دوم را درین کلاس حاصل کرد، اگر ضادقانه بگوئیم ناصر از جنگنده ترین پهلوانان بود که در تورنمنت اخیر سهم داشتند ولی در مقابل ناصر در آرزویایی و تشخیص نقاط ضعف طرف (بررسی فکری) بحریت



تلویزیون په پوهنه او روزنه کېښی

پوره برخه لری



د نړۍ په زینو مترقی هیوانا وکښی د تلویزیون په وسیله د زرد ه کوونکو دپاره گټور پروگرامونه تهیه او خپریږی

آیا تلویزیون او سینما د ماشوم په ماغزو باندی
سسته قیمة اغیزه لری؟

مجبور یو چه د تلویزیون سره ژوند وکړی وڅو
یوازنی عاقله نه لاره داده چه دهغه احتمالی
خطر و نه زیانونه و پیژنو او د اصولو
او قاعدی لاندی یی څارنه وکړو.
سینما او تلویزیون د فرهنگ له هموار
کانو او د زده کړی په غورلاطریقه ده.

د خپل ماشوم روزنه یوازې پخپله
غاړه ولری ځکه چه راډیو، تلویزیون
او سینما د ماشوم په روزنه باندی
ژوره اغیزه کوی او داهغه عوامل دی
چه د ماشوم ماغزه اشغالوی او دده
عقیدې ته صیقل ورکوی. د کور او
ښوونځی په مقابل کېښی نوی رقیب
رابرسیره شویدی چه دواړه اړومرو
باید هغه وزغمی. زموږ لومړنی
مشکل دادی چه په ماشومانو کېښی
د نورو عواملو په تیره بیا د تلویزیون
اغیزه ولټوو.

شک نشته چه تلویزیون زموږ
د عصر څرگندوی دی او هماغسی چه
نشو کولای د تمدن د نورو پرمختگونو
لکه موټرو، اورگاډی، الوتکو او نورو
څخه سترگی پټی کړو، دهغه له وجود
څخه هم انکار کړو، نو ځکه
مجبور یو چه د تلویزیون سره ژوند
وکړو، خو یوازې عاقلانه لاره داده چه
دهغه د احتمالی خطرونه او زیانونه
وپیژنو او د اصولو او قاعدی لاندی
یی څارنه وکړو.

په رښتیا سره په تلویزیون باندی
څه ډول لویه نیمگرتیا اښودلای
شو؟
له هرڅی نه پخوا دهغو معلوماتو
اندازمه چه ماشوم یی لاس ته راوړی

کورنی. په ده باندی ډاډه دی اوله دی
آمله چه ددوی د زمانو روزنه په غاړه
لری، ور باندی ویاړی، دده عقیده
قضاوت او پوهه د بحث وړنه ده. په
ښوونځی کېښی او تر همدغه قدرت
لاندی، ماشومان خپل دوستان او
رقیبان پیدا کوی او د نورو کورنیو او
اجتماعی قوانینو سره آشنا کیږی.
د بهرنیو عواملو نفوذ تریوی اندازی
پوری محدودی او په هغو کتابونو پوری
تړلی دی چه مور وپلار او ښوونکی
ورته لارښوونه کوی یایی ورته

برابرویی. د ماشوم معاشرت تر څارنی
لاندی او محدود دی، کله کله کورنی
خپل ماشومان دخان سره تفریحی
مسافرتونو ته بیایی مگر په هر حال
د نورو سره دده د اړیکې څارنه کوی.
د ماشوم ټولنه د ښوونځی او کورنی
ټولنه ده او په پای کېښی د ښوونځی
له پای ته رسولونه وروسته یوه
ورځ د لویانو ټولنی ته داخلیری،
مگر تر هغی ورځی پوری زیاته موده
او زیاته فاصله شته.

خونن ورځ دغه فاصله دله منځه
تلویه حال کېښی ده. د اړیکو زیاتوالی
ماشوم د لویانو ټولنی ته رابولسی
اونن ورځ څوک پدی نه ویاړی چه

د بدلون وړنه دی.
په دغه تړل شوی محیط کېښی
پلار د خپل وجود او د خپل ځانگړی
طبیعت په وجه دیوه ستر قدرت په
عنوان دخاښی نمانځنی څخه بهر هور
دی، هغه قدرت چه تیرو نسلونو له
ځانه پری ایښی اوله یوه نسل څخه
بل نسل ته ور پاتی شویدی
او تراوسه پوری دیوه پیژندل شوی
او منل شوی اصل په عنوان د منلو
وړ دی.

مورد کورنی مرکز ساتونکی او
د کور درتیس مرستیاله ده. مورنی
مینه او دمور او ماشوم ترمینځ اړیکې
په کور کېښی ځانگړی ځای لری او
لویان د ماشومانو له نمانځنی څخه
گټور دی. د پیړیو د تجربو په اساس
ننی ټولنی یوه ټینگه کلامنځ ته راوړی
ده او په دغه کلاکښی د هرڅی حدود
ټاکل شوید.

په وروسته مرحله کېښی ماشومان
د ښوونځی هغه محیط ته گام ږدی چه
یومرکز لری. په دغه نوی محیط
کېښی پوهنه اساس دی او ښوونکی
چه نوم یی پخپله دده د قدرت څرگندوی
دی، د زده کوونکو اومیندو او پلرونو
له خاص احترام څخه بهر وړدی.

ماشومان له زرگونو کلونو راهیسې
د ټولنی ډیر با ارزښته محصول
پیژندل شویدی، ځکه د ټولنی همدغه
زمان دی چه تل په حرکت او
دورانندی تک خواته مخ په هڅه
دی، هغه زمان چه آینده جوړوی.
نن ورځ ددوی په روزنه کېښی
زیات عوامل اړیکې لری، داسی عوامل
چه داغیږی څرنگوالی یی داندیښنی
وړدی. د شلمی پیړی په سر د ماشومانو
د گړندی پرمختگ او دهغو د زده کړی
د نامحدودی اندازی سره سره ډاډه
نه دی.

میندی او پلرونه د خپلو ماشومانو
له پلوه اندیښمن دی او ددوی دپاره
هرڅی د استفهام حالت لری.
- آیا دغه نامحدوده زده کړه

د ماشومانو آیندی ته زیان نه رسوی؟
- آیا د روزنی او پالنی دغه طریق
چه نن ورځ په ښوونځیو کېښی شته
سه ده او آیانه ښایی چه بدلون
پکښی راوستل شو؟

د ماشوم د ژوند لومړنی مرحله
په کور کېښی شروع کیږی، کور
یو وړوکی او ستر تړلی محیط دی چه
د بهر نیو عواملو له اغیزنی څخه تقریباً
لیری پاتی دی او داسی قوانین پکښی
شته چه د کښانی قوانینو په شان

دوغسی یوی صحنی امکان نه منی اودغه سینمایی تخیل هیخکله دخپلی حقیقی نری خواته لاره نه ورکوی . برعکس یوه لنهه مگر ناوړه صحنه امکان لری دماشوم په ماغزه باندی دیره بده اغیزه پریریدی . ددله ایزواپیکو دمؤسس رئیس ((کلود بر موند)) دهغه فام خخه یادونه کوی چه د داستان په پای کبسی یوسری دخپلی بنخی به مخ کلکه خپیره لکوی .

آیا په رښتیا سره جنایی او وسترن فلمونه په خوانانو کبسی د جنایت دزیاتیدو سبب دی؟ دا هغه مسالده چه باید تر خپرنی لاندی ونیوله شی البته خینی دغسی فلمونه په رښتیا سره زیانمن دی خکه چه به هغو کبسی جنایت او زیروالی د ژوندانه دیوانی لاری په عنوان معرفی کبیری . تیرکال دامریکی دتلویزیون دری شبکو وعده ورکړه چه ددغه

په ماشوم باندی منفی اغیزه کوی ترهغه وخته پوری چه ماشوم لوییری اودتفکر او ښو او بدو پیژندلو قدرت لاس ته رازی . په دغه تیرایستونکی او افسانوی سمندر کبسی لامبووهی دغسی فلمونه ماشوم دکار او کوشش له فکر خخه راباسی او هغه دهوسایی غوښتنی خواته رابولی . مثلاً دوهلو او ټکولو یا په اصطلاح (ویسترن) فلمو نه به نظر کبسی

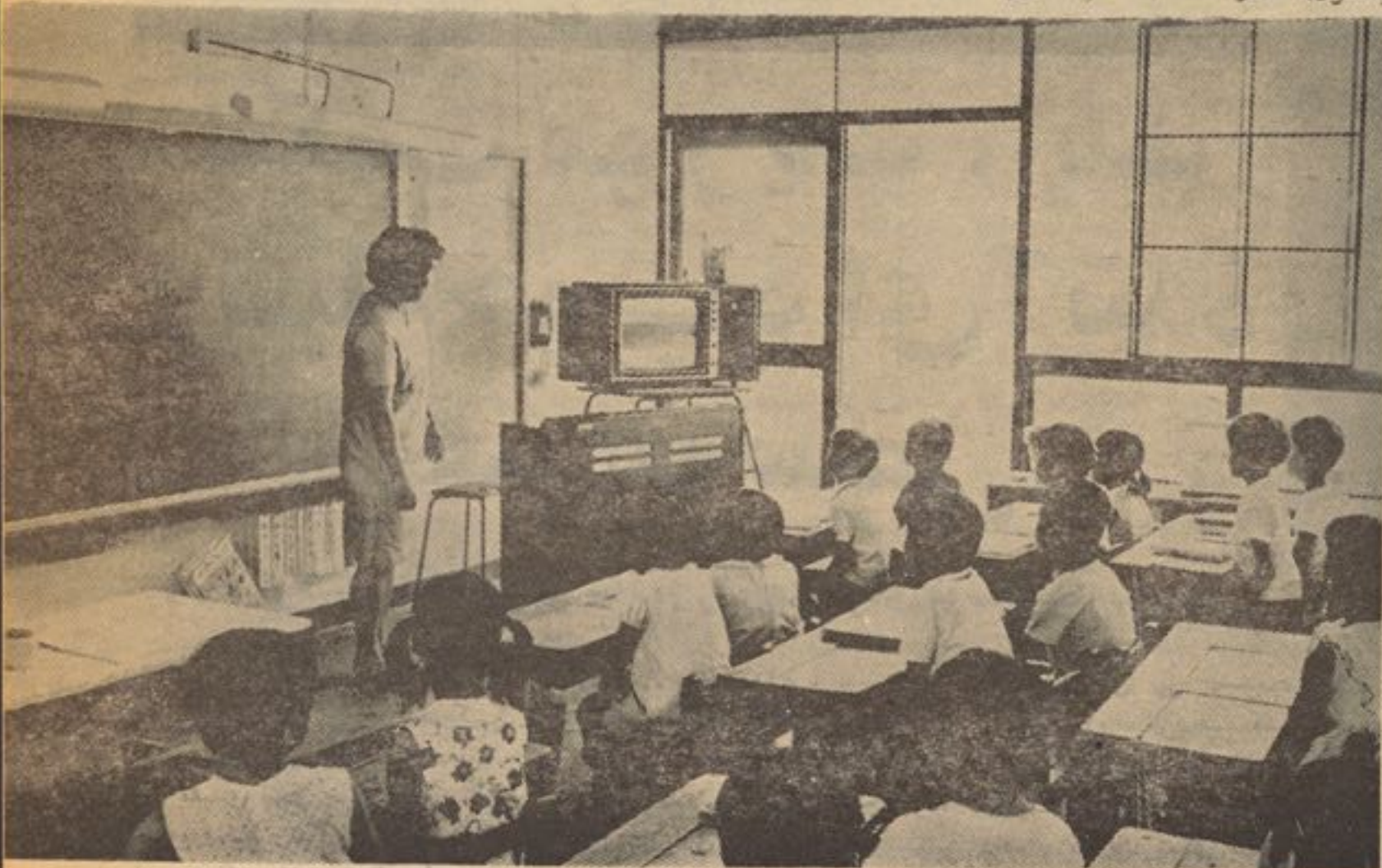
تلویزیون ماشومانو ته ډیر زیات رازراز معلومات ورکوی چه ناپیژندل شوی ښه او بد سره گډ او نغښی دی . دغه معلومات دومره پراخ دی چه مورو پلار او ښوونکی دهغو په سلو کبسی د یوی برخی دروزنی قدرت هم نه لری داخکه چه ماشوم ددغه ستړی وسیلی لاندی لاس او پښی وهی .

دکورنیو دپاره ددغو پروگرامونو دنداری دساعتونو محدودول په رښتیا سره گران کاردی . هغه گری چه ماشوم یی باید په خوب ، لویسو او جسمانی فعالیتونو ولکوی ، تر تلویزیون لاندی تیروی او په نتیجه کبسی ماشوم ته جسمی کمزوری او دژوند په پروگرام کبسی یو خاص ډول بی نظمی پښوی . داخکه چه تراوسه پوری د ماشوم تلویزیون پیژندنه ده برابره شوی او خوک قضاوت نشی کولای چه دکوم اصل په اساس باید دماشومانو مخصوص پروگرامونه برابرشی او ماشوم باید کوم ساعتونه ورته وټاکی .

سربیره په دی ماشوم دتلویزیون دعکسونو او پروگرامونو سره علاقه پیدا کړی ده ، بی له دی چه پخپله پکبسی برخه ولری ، هرڅه چه وینی پرته له دی چه دښو او بدو په فکر کبسی یی ولویری ، پخپل ذهن کبسی ساتی .

دډوډی خوړلو اوساتیری وختونه پخپله دماشوم د روزنی له اصولو خخه دی ، خکه چه دکورنی غړی یو دبل سره تماس نیسی خبری کوی او یوبل پیژنی او دا ددوی دگډتفا هم سره مرسته کوی . مگر تلویزیون دکورنی دغړو دندادی تماس مانع گرخی او هغه وخت چه باید دکورنی دغړو دپیژند گلوی او تفا هم دپاره ولکول شی ، له دی خخه اخلی دوهم انتقاد چه په تلو یزیون با ندی واردیری دهغه د خینو مطا لبسو نه رښتیا والی دی ، مثلاً جنایت ، قهر او غوسه او جنسی تحریکات خینی پوهان لکه (کوپرنیک) په دغو

پروگرامونو باندی داسی کلکه حمله کوی- له غیر واقعی شخصیتونو خخه دروغجن عکسونو ، دروغجن فلمونه چه لوبغاړی یی ټول ښکلی او ښایسته دی . بلای او شتمن یو افسانوی محیط او داسی نور ټول هغه پروگرامونه او ننداری دی چه



تلویزیون و فرهنگ له مهموارگانو ا و د زده کړی یوه غوره طریقه ده

نوموړی وایی : (ددغه فلم ننداره زما د ماشومانو په روحیه باندی زیاته اغیزه پری ایښی وه ، د فلم له پای ته رسیدو وروسته می ددوی غږ اوريد چه دهغه په باره کبسی بحث کاو .)

باید وویل شی چه دخوانانو د شرارت په زیاتوالی کبسی سینما او تلویزیون ډیر وړوکی نقش لوبوی او په دغه برخه کبسی یی نشوتومتی کولای .

هغه احصائیه چه دامریکی په متحده ایالاتو کبسی اخیستل شویده ښیی چه سینما او تلویزیون د خوانانو دشرارت په زیاتیدو کبسی زیاته اغیزه نه لری اود هغو نفوذو ته باید زیات اهمیت ورنکړی شی

پاتی په ۵۵ مخ کبسی

ډول فلمونو له ښودلو خخه ډډه وکړی ، خو هیخکله یی پخپله دغه وعده وفا ونه کړه او که د هغو یوشمیر یی کړ ، پر خای یی تر پخوا ناوړه فلمونه وښودل او عجیبه داده چه ددغه پروگرام ښودنه په هغو گړیو کبسی په نظر کبسی نیسی چه ماشومان پخپلو کورو نو کبسی دی .

دزیاترو پوهانو په عقیده نه ښایی چه ټول فلمونه یوځای سره مقایسه شی او غوره داده چه رښتیانی ناوړه او زیانمن فلمونه یوی خواته کیښودل شی مثلاً خینی وسترن فلمونه چه قهرمان یی په یوه شبیه کبسی لس تنه وسله وال دښمنان وژنی ، ویلای شو چه دهغو ننداره د ماشومانو افکارو ته هیڅ ډول زیان نه رسوی خکه ماشوم که هر څومره ساده وی

ونیسو . داسی فلمونه چه دهغو د جوړوونکو او تبلیغ کوونکو د وینا له مخی دسینما په پرده کبسی وینه جاری کوی . ډیری کورنی په رښتیا سره په تلویزیون کبسی دغسی صحنو دښودلو له امله اندیښنه او خپگان څرگند وی . خینی عقیده لری چه دغه غیر انسانی ننداری خه ناخه دهغو جنایاتو او ناوړو اعمالو نتیجه ده چه دنیمگرو او نوو خوانانو په وسیله سرته رسیری .

د ((را برت کیندی)) له وژلو وروسته دهغه وخت جمهور رئیس جانسن دامریکی دسنا مجلس دجنایاتو له خپرنکی کمیټی خخه غوښتنه وکړه په دغه باره کبسی خپرنه وکړی چه آیا دجنایت تخم درادیو تلویزیون د خپو په وسیله نه خپیری ؟



مکتب موزیک ، یک وسيله خوب برای آینده هنر موسیقی

... نو تیشن یک طریق ساده و راه بهتر برای توسعه هنر موسیقی

های عینی آنرا شکل بخشیده داخل یکدسته اسلوب و نو تیشن نمودند. و به همین منظور در تمام ممالک دنیا جهت پیشرفت هنر موسیقی مکاتیبی تاسیس گردیده که توسط قوانین و یانوتیشن ذکر شده تدریس میگردند. زیرا نو تیشن و یا اسلوب علمی تدریس موزیک در قسمت تدریس و آموختن موزیک تسهیلات بار آورده

هنر موسیقی نیز پیشرفت عا و تحولاتی رونما گردیده، هنر موسیقی را که فقط در محدوده خاصی قرار داشت، راه و یک جهت معینی برایش داده ، به یک شکل بهتر عرضه نمودند . یعنی موسیقی را علمی تر و جهت

و تحول در زندگی روزمره بشر یک شرط حتمی بوده، گرچه در نظر اول جزئی و ناچیز جلوه کند ولی با زعم در واقع یک گام مثبت و بجا بوده امیدواری زیادی را با خود دارد . همزمان با پیشرفت و تحولات بشر در ساحت های ذکر شده، در ساحت

پیشرفت های روز مره بشر در ساحت علمی، اجتماعی، و تکنیکی بستگی به تلاشهایست که انسانها، گامهای مفیدی را در جهت ارتقای آن برداشته، محیط زندگی را هر چه زیاد به مفهوم واقعی اش، زیبا و دلچسب جلوه گر میسازند . که همین تغییر



شاگردان مکتب موسیقی در حال فرا گرفتن تر میت به طریق نو تیشن

و برای توسعه ساحه رشد موسیقی علمی و یا معرفی نمودن موسیقی اصیل يك منطقه، امر ضروری بوده راه بهتر و کاملتری میباشد .

برای آنکه راپوری در زمینه برای خوانندگان محترم مجله مبنی بر تاسیس لیسه موزیک برای اولین بار، سیستم تدریس آن تهیه توانسته باشم، خواستم با مدیر مسلكی لیسه موزیک در دفتر کارش ملاقات کرده مصاحبه ترتیب بدهم. او در نظر اول آدم پرکار و حساسی معلوم میشود. از گفتارش که فشرده و کوتایبان میدارد طرف مقابل به واقعیت گفتارش پی میبرد. بعد از رد بدل چند جمله خود را غلام نبی وهاب مدیر مسلكی لیسه موزیک معرفی میکند. میپرسم: مکتب موسیقی قبلا هم وجود داشت یاخیر...؟ کمی بفکر رفته... کاغذ های نامرتب که روی میزش را گرفته جمع جور میکند و بعدا بگوشه راست میز خود مرتب کرده میگوید: در گذشته هم وجود داشت اما بشکل دیگری چون این اولین بار است که لیسه موزیک بصورت رسمی و با زحمات مقامات مربوط در پرتو نظام نوین جمهوری تاسیس میگردد.

میپرسم: لطفا پیرامون مضامین که تدریس میگردد معلومات دهید...؟ با کلمات شمرده و جدی تری میگوید: در مکتب موزیک دو نوع مضمون تدریس میگردد. البته در دو تایم، چنانچه در تایم اول از ۸ صبح الی ۱۲ ظهر مضامین متداوله مکاتب چون درسی، پنبتو و غیره. مطابق پروگرام درسی تدریس میگردد. و در تایم دوم که از یک بعد از ظهر

شروع و تا حوالی پنج بعد از ظهر دوام میکند مضامین مسلكی موزیک باشکل عملی تدریس میگردد. مثلا برای تدریس پیانو وقت معین برای هر شاگرد تخصیص داده شده که معلم پیانو با هر يك از شاگردان بطور جداگانه به تمرین میپردازد. زیرا در قدم اول برای هر شاگرد رشته اختصاصی پیانو شرط عمده بوده و بعد از نظریه استعداد و وسعت ذکاوت هر شاگرد رشته هایی اختصاصی موسیقی تعیین میگردد. مضامین مسلكی مکتب موزیک عبارت از: - سلفیژ تیوری موزیک - دکت موزیک آلات شناسی و غیره... مضامین یاد شده توسط معلمین ورزیده چون توریالی زارع معلم گیتار، فقیر محمد ننگیالی معلم ترمپت - محمد اسمعیل نظری معلم کلارانت و رباب عبدالرزاق ظفر یار معلم پیانو تدریس میگردد.

پاز میپرسم مواد تدریسی توسط کدام منبع تهیه و چه تعداد شاگرد در کورسهای آزاد با چه شرایط درس را می آموزند؟ میگوید: غیر از آلات موسیقی اصیل خود مملکت ما مواد درسی دیگر بصورت نوتیشن توسط مملکت دوست ما «اتریش» تهیه و آماده استفاده قرار گرفت. ازین سبب بعضا در قسمت تخنیک آن به مشکلات بر میخوریم.

چنانچه در گذشته برای «سور کردن» پیانو به مشکلاتی زیادی مواجه بودیم چه اشخاصی که در زمینه دسترسی داشتند طالب حق الزحمه هنگفتی از جانب مکتب موزیک بودند. حق شمولیت را در مکتب موزیک هر شخص بطور مجانی دارد مانعی در آن نیست و چون مشمولین لیسه موزیک را

فارغان صنوف ششم بقسم رسمی تشکیل میدهند.

بدین لحاظ شرایط پذیرفتن در لیسه مطابق اعلان وزارت معارف صورت گرفته و اگر تعداد مراجعین زیادتر از حد گنجایش باشد به اساس امتحان کانکور شاگردان را از بین داوطلبان انتخاب میکنم. شاگردان بعد از سپری نمودن یک دوره شش ساله یعنی فارغ شدن از صنّف دوازدهم سند علمی و عملی بدست می آورند.

در لیسه کورس آزاد مجموعا ۳۵ دختر و ۸۵ پسر در حال فرا گرفتن درس موسیقی هستند.

میپرسم: کدام رشته های موسیقی در مکتب موزیک تدریس میگردد...؟ لحظه تحمل کرده میگوید:

رشته شرقی و غربی! در رشته شرقی موسیقی اصیل افغانی تدریس شده برای وسعت و گسترش موسیقی شرقی موسیقی اصیل افغانی را تقویه کرده در آینده آرزو داریم که همه آن داخل به نوتیشن آورده شود چنانچه نوتیشن رباب توسط محمد اسمعیل نظری استاد کورس تهیه و بوسیله وزارت معارف طبع گردیده است که فعلا در قسمت آموزش تیوریک رباب از نوت آن استفاده بعمل می آید.

در شعبه غربی آلاهی چون پیا نو ویلون - سکسفون - گیتار - چیلون - ترومپت - ترومبون - دیولای تدریس میگردد. که این هم توسط استادان ذکر شده تدریس میگردد. در جواب پرسش دیگرم که باز هم در آینده لیسه موزیک به اشخاص

و مواد احساس کمبودی میکنند یاخیر...؟ میگوید: فعلا تا اندازه زیادی مشکلات ما ازین ناحیه مرفوع گردیده ولی باز هم تا اندازه در قسمت اشخاص فنی يك خلاء احساس میکنم، که امیدواریم مقامات مربوطه بموقع مساعد توجه لازمه را درین قسمت مبذول داشته، خلاء ذکر شده را پر نمایند. تا اشخاص مفید و رسیده تری در اجتماع تقدیم شود.

گرچه برای تدریس درس عمومی و عملی فعلا بتعداد هشت معلم داریم ولی در آینده به معلمین زیادتری در رشته های مختلف ضرورت خواهد داشت.

مدیر لیسه موزیک در جواب پرسش دیگرم میگوید: موزیک يك کلمه یونانی بوده و در قدیم به هنر های زیبا موزیک میگفتند که به مرور زمان کلمه موزیک به هنر موسیقی منحصر گردیده است. و موزیک در دو حال قابل تحلیل و بررسی است!

۱- موسیقی عملی: - مانند نواختن پیانو و یاد دهنده کشیدن ویلون... و غیره.

۲- موسیقی علمی: - که همانا تدریس قوانین مربوط موسیقی و آموختن و تجزیه کردن قوانین موسیقی میباشد.

موسیقی علمی و عملی همیشه لازم و ملزوم یکدیگر اند. گرچه موسیقی علمی روی قوانین طبیعی موسیقی و تجربه علم و عمل قرارداد ولی با آنها هر کسی که موسیقی علمی را بداند از نواختن موسیقی عملی بیشتر لذت میبرد.



تر جمه روز

آیا «زینت امان» دیواندرا از نظر خواهد انداخت؟

سراسری یک فیلم که زینت امان در آن نقش دارد، در افغانستان
فلمبرداری خواهد شد

چوپرا، یعنی (دهوند) نخست
آماده شد. بعد هم فلم (یادو کی
بارت) ساخته (نظیر حسین) روی
پرده آمد. تقریباً همزمان با همین
فلم، فلم (هیرا پتنا) تکمیل گشت که
فلمی بود از نظر درامه ناکام.

هنگامی که (زینت امان) در فلم
(هیرا پتنا) «دیواند» بازی می
کرد، در دو فلم دیگر که توسط
دوستان نزدیک (دیواند) ساخته می
شد، نیز سرگرم بازی بود. یکی از
این فلمها (پریم شاسترا) بود که به
کارگردانی (بی، آر، اشاره) تکمیل
شده است. و دیگری هم فلم «دار -
لنگ، دار لنگ» بود که به کارگردانی
(گوجی آنند).

متأسفانه فلم (هیرا پتنا) سقوط
کرد. در مورد این سقوط مرتبم خیلی
چیزها گفتند. بسیاری از مردم را
عقیده برین بود که علت عمده سقوط
این فلم آن بود که هر دو بازیگر
اصلی در فرجام فلم میمیرند.

بعد هم خبر دیگری سر زبانها
افتاد در حلقه های سینما بی بخش
شدو آن اینکه (شتر وگن سنبا) یا
به میدان گذاشته است. مجله های
سینمایی درین زمینه خیلی چیزها
نویسند. ولی این قصه ها با تلاشهای

و این دختر به سرعت در حلقه زنان
پر آوازه سینمای هند وارد شد -
سینمایی که از جوانان زنان و دختران
خجالتی جان به سیر آمده بود.

بازی خوب (زینت امان) در فلم
(هری راما، هری کرشنا) برای وی
بسیار سودمند افتاد.

(دیواند) میداند که صنعت

سینما، چون سنگ گر سینه بی در
انتظار است تا به شیر حمله کند و

سهم او را بر باید. این کار صورت
گرفت. ولی روابط مشخص بیسن
(زینت امان) و (دیواند) مستحکمتر

امان) اکنون سه فلم دارد که با
(دیواند) همبازیست. در فلمهای
دیگر با مردانی همبازی شده که همه
از (دیواند) جوانتر اند.

آیا این نکته دال بر آن است که
(زینت امان) از نظر شخصی و صر ف
بی (دیواند) را از نظر میاندازد؟
خوب، پیش از همه چیز، بهتر است
نگاهی به عقب بیندازیم:

فلم (هری راما هری کرشنا) سر
صدای بزرگی به راه انداخت. درین
زمینه دو عامل موجود بود نخست
مو سیقی دلپذیر (آر. دی. برمن).

که در کامیابی فلم نقش بزرگی
بازی کرد. (به خصوص آهنگ (دم
مرودم... دود یگر، دختری
که آهنگ (دم مرودم... را درین
فلم میخواند: یعنی (زینت امان)

حقیقتش این است که (دیواند)

در فلم «هری راما هری کرشنا»
به (زینت امان) نقش داد که
بازی کند و این دختر جوان را

به جهان هنر پیشگی وارد
ساخت. با اینهمه، کاملاً به جا نیست
که فلم (هری راما، هری کرشنا)

را نخستین فلم (زینت امان) بنا میم
زیرا پیش ازین در یکی از ساخته
های (او. بی. راتن) ظاهر شده بود

ولی در حال حاضر هر وقت سخن از
(زینت امان) پیش آید، همه او را از
کشفیات (دیواند) به شمار میاورند.
آنچه این عقیده را استوار تر

ساخته است، روابط بسیار نیرومند
شخصیست که بین (زینت امان) و
(دیواند) موجود بود و موجود است
ولی علی الرغم این روابط (زینت



زینت امان در حال اجرای نقشی که با او سپرده شده

از آن بود که با این تلاش های
دیگران بر هم بخورد. دو سال پیش
(زینت امان) اعتراف کرد که (اگر
چه من آدم آزاد فکری هستم، با
اینهم یک گام نیز بدون مشوره
(دیواند) بر نمی دارم.)

او بعد از بازی در فلم (هری راما
هری کرشنا) هشتماد و دو پیشنها د
برای بازی در فلم های گوناگون،
از طرف آدمهای گوناگون، در یافت
کرد. (زینت امان) در زمینه ایسن
پیشنهادها (دیواند) مشوره کرد
وتنها چار پیشنهاد را پذیرفت. از
میان این چار فلم، ساخته (بی، آر،



زینت امان در یکی از فلمهای که او را به شهرت رسانید



کرده بولا که سه ماه را برای ساختن
فلم (عشق، عشق، عشق) تخصیص
بدهد .

در جر یان این گفت و شنود بود که
(زینت امان) لار یافت نقشهای و
داستا نهایی خوبی در انتظار او
هستند . این نقشها و داستا نهایی ،
بهتر از نقش و داستا نهایی بود که
نزد (دیوانند) و دوستا نشس پیدا
میشد .

- نتیجه چه شد ؟

- (زینت امان) قرار داده های
نازه یی برای بازی در فلمهای گونا
گون بست . فلمهایی را که تقریبا
به سر رسا نیده است ، عبارت اند
از (پریم شاسترا) ، (دار لنگت ،
دار لنگت) ، (عشق، عشق، عشق) ،
(منور نجن) قبلا روی پرده آمده است
و فلم (روتی ، کاپدااو رمکان) ساخته
(منوچ کمار) آماده نمایش است .
«زینت امان» در خلال مصاحبه
اش از فلمهای تازه اش با من
صحبت کرد . این فلمها عبارت اند از
(چوری میرا کام) به کارگردانی
(بریج) ، (انجایی) به کارگردانی
(شکتی سمنتا) ، (چیلایا بابو) به
کارگردانی «جوی مو کرچی» ، (پاپی
دیوتا) به کارگردانی (دولال گوها)
(ماها گورو) به کارگردانی (شکتی
سمنتا) و فلم «وارنت» به کارگردانی
(پرا مود چکر ورتی) که سرا سران
در افغانستان فلمبرداری خواهد
شد .

به اینصورت ، (زینت امان) قرار
داد های بسیار بسته است وقتی به
دیدن (زینت امان) رفتم ، لباسی از
نوع بهای ستهای که در فلم (منور نجن)
میپوشید ، به تن داشت . این فلم
قبلا در زهلی به نمایش در آمده بود
و گزارش های عالی از بین نمایش می
رسید .

من قبلا این فلم را دیده بودم و
می دانستم که بسیار سرگرم کننده
است و معلوم بود کسانی که در
ساختن فلم دست داشتند ، همه
بسیار سرگرم شده بودند .

فلم (منور نجن) نشان میدهد که
(زینت امان) «دیوانند» را از نظر
انداخته است و این فلم لار بین آنان
درزی به وجود خواهد آورد .

ولی آیا (زینت امان) ازدواج
خواهد کرد ؟

آیا او به زندگی شخصی پناه
خواهد برد ؟

وی خودش درین مورد به من گفت
(من از ازدواج نخواهم کرد و به کار م
تا بیروز بهای بزرگتری ادا مه
بقیه صفحه ۵۶



آدمها قر بانی میدهند

((... در دهمین روز ماسروغ کردیم به خوردن گوشت هممنوع خود))

پرداختند - بکنفر درما یکر و فون گفت. خامها آقایان : لطفاً پارا شو تمبا ی تا ترا بیندیده مایه آند - ن رسیده ایم .

هیچکس نخندید زیرا درست در همین لحظه طیاره وارد يك خلاى هوا شد . در حدود بیش از ۱۰۰ متر سقوط کرد .

يك گروه از سر نشینان طیاره مسی خواستند جرات شانرا نشان دهند و بار تیم شروع به سرودن کردند :

(کونگا، کونگا، کونگا، کونگا)

محصل طب و بازی کن رگبی . بنام رابرتو نیسا توپ را برداشته پسر ای یکن دگر ازرقا یش انداخت . او یکن پارادو که ازخاواده های ثروتمند بشمار میرفت سر خود را ازروی کتاب برداشته مطالعه راقطع کرد .

از پنجره طیاره جز ایر های غلو چیزی دیده نمیشد .

او با وحشت زیاد دست دخترش را چسبید .

درچو کی پشت سر مینیور پارادو پسرش فرناندو نشست بود او هیچگاه نسمه چوکی طیاره را تا آترو ز دور گسر خود نیسته نبود . او حتی وقتی طیاره وارد دو مین خلاى هوا شد و در حدود ۱۰۰ متر سقوط کرد باز هم گمر بند خود را بست طیاره مانند سنگی به طرف پایین پرتاب شد .

يك دسته از جوانها فریاد کشیدند : (اوله ، اوله ! ما این پسر نمى توانستد از پشت شیشه ، کلکین ها بیرون را ببینند بقیه نفس های شان را در سینه

آنها گوشت رفقای همسفر خود را از استخوان با ناخن جدا کرده میخوردند . آنها جمجمه مرده ها را باز کرده مغز کلسه را نوش جان مینمودند . امروز ما جرای غم انگیز و این تراژدی زستان سال گذشته در امریکا یلا بین فاش می شود .

در اثر سقوط يك طیاره از ارتفاع ۴۰۰۰ متر عمده می از سر نشینان طیاره زنده ماندند زیرا آنها با خوردن گوشت قربانیان این حادثه هوا می به حیات خود ادامه دادند آنها مدتی جرات نمیکردند شرح این ماجرا را بیان کنند تا اینکه سرانجام بانویسنده انگلیسی (پیر پادن) موضوع را در میان گد اشتندو مجله گوینگ حاضر شد البته این نویسنده انگلیسی را بخرد و در یکی از شماره خود به چاپ رساند .

در ناحیه غربی آندن موقعیت دارد . بسیار عجیب بود که پیلوت طیاره فایر چا یلد سر فسه دقیقه بعد از تماس اول دو باره با سائنتیا گو از تپا ط بر قرار کرده خبر داد که : (از کور یجو گد ششروز به سوی شمال دور می زیم) .

هیچکدام از ادارات که گمان پسر و از طیارات در برج کنترو ل سائنتیا گسو متوجه نشد . که طیاره به هیچوجه نمی توانست در فاصله سه دقیقه از کور اول کور یجو عبور کند آنها به لار گو را ز هدایت دادند که حین رسیدن به فضای سائنتیا گو در ارتفاع ۳۰۰۰ متر پرواز کند در ساعت ۱۵ و ۳۰ دقیقه فایر چا یلد در ارتفاع ۴۶۰۰ متری از میان ابر ها پرواز میکرد و در وسط توفان گمر آمد .

فورا چراغ قرمز روشن شد : گمر بند ها اینته یلو سگرت نکشید .

درامیر) استیورت طیاره که در انتهای بدنه طیاره مقابل آشپز خانه با مار تنیس رهنمای طیاره سر گرم قطعه بازی بود . به جوابها توضیح داد : (ما وارد هوا ییدو توفانی شد ایم يك مقدار شما را گاز خواهد داد اما پریشانی را به خود راه ندهید ما با سائنتیا گسو در تماس هستیم ما عنقریب فرود می آیم .

نگان ها مانند ضربات قوی بر یکسر طیاره تجدید میشد و شدت هر چه بیشتر ادامه می یافت بخصوص زانی که طیاره وارد يك پارچه وسیع دیگر ابرها شد طیاره فایر چا یلد چنان دستخوش نوسان گردید ، که نفس در سینه مسافران بند آمد .

بعضی از سر نشینان طیاره پسر ای تخفیف دادن اندازه ترس شان به شوخی

درگاه بین طیاره فایر چا یلد ۲۲۷ همه سر حال مینمودند . تقریباً تمام ۴۰ نفر مسافر طیاره مردمان جوان بودند بازی کن های ورزش (رگبی) و دوستان شان از متوتو یلو یا پنخت پور گوی در امریکای لاتین با این طیاره سفر می کردند .

اسپادر کاپین طیاره سر گرم تفریح بودند درست در لحظه ای که آنها به روی چوکی ها نشستند . توپ را یکی به دیگری پاس میدادند . طیاره بر فراز آندن در پرواز بود .

محصلان جوان از بهترین خانواده های پورو گوی این طیاره نظا می را چار تر کرده میخواستند برای اجرای مسابقه به مقابل يك تیم رگبی باز چیلی به سائنتیا گسو بروند و در آنجا چند صباخی را خوش بگذرانند .

اما طیاره حامل آنها هرگز به سائنتیا گو فرود نیامد بلکه آن طیاره بسوی نیستی و نابودی پرواز کرد .

این حادثه شوم در ساعت ۲۱ و ۱۵ دقیقه تا ۳۰ و ۱۵ دقیقه بود .

در ساعت ۱۵ و ۲۱ دقیقه شام طیاره هنوز در يك ارتفاع ۵۵۰۰ متر بر فراز ابر ها پرواز میکرد گو پیلوت لاگو را با برج کنترو ل شهر سائنتیا گو تماس گرفته خبر داد :

(ما از فراز گردنه پلا نشان عبور می کنیم و احتمالاً در ساعت ۲۲ و ۱۵ دقیقه به کور یجو خواهیم رسید) .

شهر کو چک کور یجو هر دو ط جیلی

میز مدور ژوندون

خانواده‌ها تنظیم و نگارش از: مقدسه مخفی وروف راصح .

زیر نظر گروه مشورتی ژندون.

پاسخ‌های کوتاه

محترمه م. منیر از نادرشاه مینه !
شعانی خوا هید وا لغیت ها را قبول کنید، همانطور یکه درگذشته هم آنرا نه پذیرفته اید.

شما میگویید از هیچ انسانی توقع دوستی ندارید چرا؟ اگر شما صمیمیت های بی‌شایبه را بایی شایبه می جوا بگویید چنین یاس و بد بینی ای در افکار شما مسلط نمیگردد.

می نویسید که همه مردم دشمن شما هستند این نوع قضاوت هم غیر عادلانه است و هم دور از حقیقت .

توصیه ما بشما این است که وا لغیت‌ها را در عمق آن بکاویید نه در سطح مابدون شک‌همین اکنون هم کسانی هستند که ممکن شما را دوست داشته باشند و بتوانند مسیر زندگی شما را در جهتی مثبت‌تر و بهتر رهنمون نمایند این وظیفه شماست که آنها را بشناسید و در این شناخت با استفاده از خرد اد های گذشته و تجارب خودتان اشتباه نکنید .

دوست عزیز: این همه بد بین نباشید رویه خشن تا نادر را مقابل دوستان تانسان عوض نمایید و این راهم بدانید که احساس های الفراطی و آتشین زود سرد میگردند شاد باشید و خوش زندگی کنید .

محترمه میرمن س.ک:
هما نظوریکه تو چه نموده اید در صفحات خانواده در این مجله مطا لبی عنوان میگردد که محتوی آن جنبه عمومی داشته باشد موضوع نژدی مزدور های خانه یک موضوع همگانی نیست از آن گذشته خود تان نوشته اید که برای خرید ادویه شو هرتان پول فروش نموده اید در این صورت چرا کار خانه تان را خود تان انجام نمید هید؟

بناغلی ج. ک از هرات:
محتوی فکر شما در آن مورد فقط یک چیز است و آن داشتن زنی زیبا، شما از کجا متیقن اید که فقط زیبا بی همسر شما ضامن سعادت شماست ؟

دوست عزیز: زیبا بی شرط اول نیست گوشش کنید از همسر آینده خود شناخت خوبی داشته باشید و توافق و همگونی فکری با او توصیه دیگری نداریم . الله یار تان بناغلی نور محمد از ده بوری :

با پدر دختر صحبت کنید و صادقانه با او حرف بزنید اگر قبول نکرده میتوانید به مؤسسه نسوان مراجعه کنید در صورتی که حق شما و آن دختر باشد آنها بشما کمک می کنند موفقیت شما را خواهانیم الله یار تان.

کهنه گرای مابوره است تاکنون نه تنها از مسیان نرفته بلکه با شدت از آن دفاع میگردند و باز آر گر می دارد .
گروه روشنفکر و خانواد های آگاه ما فقط شیوه های مصارف و مخارج اضافی را در رسم و رواجها تغییر داد مانند نه کیفیت و ماهیت آنرا بطور مثال کهنه گرایان- زیورات طلایی برای عروس خانواد

روستا با ختری :
مصارف اضافی عروسی ها ، ترتیب محافل مجلل، تهیه لباس های گران قیمت و خریداری زیورات برای عروس و موجود نبودن توازن میان سطح عاید عمومی با اینگونه مخارج ، پراپلمی است همگانی و مشکلی است اجتماعی که بیشتر خانواده های مابان مواجهند .
تعبیر این جاست که حتی قشر روشنفکر و خانواد های متور کشور ما هم با آنکه کوشیده اند شرایط زندگی شان

را با مفاهیم تازه و مفید سازنده کسی نمایند نتوانسته اند باین مشکل بزرگ اجتماعی فایق آیند و با اضافه خر جسی های نامعقول بنیاد اقتصاد خانواد را از هم نباشند .
نگاه می به چگونگی برگزاری محافل عروسی ، نکاح و نامزدی و رسم و رواجهای که در همین زمینه مورد قبول خانواده های منور کشور ما قرار گرفته است میسید این واقعیت است که ستن موهومی و خرافی ایگه قرنهای حاکم اندیشه های



در خدمت خانواده ها

مراهمنمایی کنید

دوستش ندارم نامزد نمایند جوانی که من دوستش دارم تحصیل یافته است ، نجیب است و از همه مهمتر اینکه با من هم آهنگی فکری و ذوقی دارد و می تواند خود شیختم نما بد و لی فایده اش چه ؟ فا میل من میگویند ، تحصیل نماند ، او را پابرهنه خطاب میکنند و مرا هم حتی بزور لث و کوباز آرزویم دور نگاه میدارند .

یک دفعه خواستم باین جوان از خانواده ام فرار نمایم اما او قبول نکرد و راههای مسالمت آمیز را ترجیح داد .

میخواهم به محکمه مراجعه نمایم و لسی پدر و مادرم میگویند در این صورت تودختر ماریستی و نباید امید محبت ما را داشته باشی ، خودکشی هم مشکلی مراحل نمی سازد حالا بگویند چه کنم مرا چه نمودن به محکمه در سپر ما یک ننگ محسوب میگردد و دختری که با چنین شرایطی ازدواج نماید جامعه او را از خود میراند دیگر نجیبش نمی داند راههای مسالمت و تفاهت هم مسدود است و آستی دادن فکر ها با هم غیر ممکن فرار هم نه عاقلانه است و نه هم عملی پس چه باید کرد ؟

آیا باید از آرزو ها چشم پوشید فقط سوخت و ساخت و باینکه راههای دیگری هم وجود دارد ؟ این را نمیدانم ولی خودی می فهمم که از دست دادن مرد زندگی ام بر ای من در حکم مرگ است حالشما بگویند چه کنم بکجا مراجعه نمایم و بطور پدر و مادرم را متقاعد سازم که مانع خود شیختی من نشوند و آنچه را که خود سعادت میدانند و برای من بدبختی مطلق است نابخردانه بمن بقبولانند در انتظار جواب و در غمها بی شما و اینکه این سلسله بحث ها بالاخره را می رابن سوی یک زندگی بهتر هموار گردانند . با عرض حرمت شش ، ه از مزار شریف

گروه محترم مشورتی ژوندون !
نمیدانم شما از شرایط دختری نوپسران جوانی که در ولایات دور و نوز دیک کشور قربانی خواسته نامعقول خانوادگی می گردند و باینکه در محدود سن و هو هات محلی زندگی شان تپاه میگردد چیز می دانید یا نه ؟ از ازدواج های اجباری - مهر های سنگین ، مصارف کمر شکن عروسی نامزدی ها بیکه درسین ده نوازه سالگی صورت میگیر دوده عاامل وانگیزه دیگر سد راه خود شیختی در خانوادگی میگردد مطلبی شنیده اید یا خیر ؟

تا آنجا که من متوجه شده ام شما مسائل و مطالب تانرا رادریک محدوده خاص برای بگفتار خاصی و باتوجه به ضابطه های فکری کمتر از دوفیصد مرد می عیار می سازید که کمتر باین گونه مطالب ضرورت دارند و اگر بدتان نیاید بجای مجله شما مجلات پر زرق و برق خارجی را می خرید و می خوانند ولی من که همین اکنون در زیر ضابطه های قرار دادی موهو مسی فشرده میشو موا حساسی میکنم که ما نزد صدها جوان دیگر آرزو هایم بیاد می رود خوب میدانم که تا قانون و مرجعی نباشد که به صورت تخمیلی شرایط نو فکری را به مردم بقبولاند این نوشته هاو بحث ها نه موثر است و نه هم مفید .

خانم های آقاها مشاور :

من دختری هستم که سال هاست جوانی را دوست دارم که او هم دوستم میدارد اما پدر و مادرم صرفا به این نگاه که او جوان فقیری است و نمیتواند با اقتصاد در هم شکسته خود آرزوهای دور و دراز آنان را جامه عمل ببوشاند بدون توجه به خواسته دخترشان او را از خود میرانند و در نظر دارند مرا با مردی بیبر اما ثروتمند که اصلا

گروه رو شنفکران و خانوادگی منور مافقط شیوه های ظاهری سنن خرافی را تغییر داده اند نه کیفیت و ما هیت آنرا .

مو سسه نسوان باید مدل های افغانی لباس عروسان را از تکه های داخلی و ارزان قیمت و با دیزاین های زیبا و قابل قبول تهیه نماید .

بنا بر والی باید لواجی مو قتی که تطبیق آن هم آسان باشد برای عروسی ها و محافل ترتیب نماید و برای محافل ساده نکاح جوازی تعیین کند .

نشریات رادیوی کورنی ژوند باید افزایش یابد و برای مردم راد یو های ارزان قیمت تهیه گردد .

باید باتوجه به ضابطه ها و قرارداد های قبول شده اجتماع جنبه های عملی لواج ازدواج قبل از تدوین آن مورد بررسی قرار گیرد .
موسسه نسوان تاسیس خانه های ازدواج را پیشنهاد نموده است این خانه ها میتوانند مشکلات ازدواج را بصورت گسترده و سرتا سری از میان بر دارند .
مبارزه با بیسوادی منطقی ترین راه حل مجادله با خرافات حاکم بر اجتماع است .

اداره احصا ئیه مرکزی باید پیرامون مسایل خانوادگی احصا ئیه های جامعی ترتیب نماید .

خریداری میکنند و نسل جوان و منور خرید انگشتری الماس را که از مجموع قیمت این زیورات گرانتر است بدامانند .
تحلیل مینماید ، لباس های مخصوص مراسم و محافل هر روز فاشتر تر و گرانتر تر انتخاب می گردد و بر گزار می مراسم مجلل در هتل های مجلل ارز آتر از - عروسی های پرسمگین تمام میشود ، پس نسل جوان نمیتوانسته است خود را با شرایط نو آستی عهد و تیشه بر پیشه اقتصاد خود نزند .

لطفا ورق بزنید





بخت در این زمینه و پاسخ باین پرسش زاینه شده شما میکند آرم.

بهاغلی و جدان سختگویی نخست مجلس است، او میگوید:

موضوع مصارف اضافی و مخارج کزاف که در حقیقت بنیاد اقتصاد خانواده هارا از هم میپاشد همانطور ریکه اشاره نمودید، مشکلی است اجتماعی، سر تسا سری و سر بسوط به همه خانواده های کشور که تقلید های کور کورانه و نابخردانه چشم وهم چشمی ها و رقابت ها در محیط میتواند یکجا مل آن باشد و موجود بود نوعی تفکر خاص در همین زمینه گسه مصارف بیشتر بر مبنای آن دلیل محبت بیشتر محسوب میگردد دلیل دوم آن .

درست است که نباید از خانواده های منور و پیشگام انتظار بیزیرفتن این رسم و رواجها را داشته باشیم ولی نباید از یاد ببریم که این خانواده ها هم تابع شرایط کلی و عمومی جامعه اند از همین رو نمیتوانند یکبار هم میان خود قرار داد های قبول شده اجتماع فاصله عمیق ایجاد نمایند .

راه درست و منطقی برای پایان بخشیدن به چنین پرابلم ها و مشکلات تدوین قوانین و قوانینی است در همین زمینه که تطبیق آنها ممکن باشد وهم آسان که بدو ن شک با تغییرات بنیادی که در کشور بعیا ن آمده است عملی میگردد، ولی تطبیق این قوانین به روشنگری که باشد طول زمان میخواهد و تبلیغاتی گسترده که در فرجام خود جوان فرزادی ما را در شرایط بهتری قسراسر میدهد.

ولی صحبت از جوان امروز است و مشکل جوان امروز این مشکل حل شدن است و یا لااقل راههای بی وجود دارد که می توان به بخش ازان خاتمه بخشید من فکر میکنم تر تیب لو ایچی مو قتی توسط شازوالی در همین زمینه میتواند هم موثر باشد و هم مفید تا آنجا که مصارف محافل عروسی را در محدوده خاصی ثابت نگاه دارد در این بخش تو اسیب و همگاری درست جمعی تمام شعب و سازمان های اداری و ایگه مسوولیت های مشابه دارند ا رزنده است مثلا در همین مورد خاص مو سسه نسوان شازوالی و ریاست هو تلبا می تواند در تطبیق این لواج همگساری مشترک بی گیر و تطبیقی داشته باشد.

راصح: شازوالی ها در گذشته هم لواجی داشته اند که نه جنبه تطبیقی یافتن هم مصارف را در محدوده معینی ثابت نگاه داشته است ، لواج پیشنهادی شما شامل چه مواردی است که به عقیده شما هم میتواند حجم مصارف را کاهش دهد وهم امکانات تطبیق آن میسر باشد؟

بهاغلی و جدان: باید باساس این لواج صرف غذا در محافل نکاح و عروسی در کلب ها و هتل ها متنوع قرار داده شود و مدعوین مثلا بعد از ساعت ۹ شب در محفل دعوت گردند، از چانهی همه کلب ها مکلف ساخته شوند از تعداد معینی که میتوانند حداکثر از پنجاه نفر بیش نباشد زیاده تر همان نیز بزند.

اگر شخصیت های بزرگ اجتماع و کار مندان عالی رتبه دولت مانند وزراء در قدم اول محافل مربوط خود را با چنین شرایطی برگزار نمایند بدو ن شک دیگران هم به پیروی و تقلید از آنان تشویق میگردد و مورد تطبیق همگانی این طرح هم اگر تمام محافل از طریق شازوالی در هونلها آرزو گرد و پول آنها از طریق یک شعبه رسمی همین موسسه پذیرفته شود فکر میکنم مشکل حل میگردد.

دکتر آتش:

من سخنان آقای و جدان را تایید میکنم، ولی میخواهم اضافه بر آنچه گفته شد از نقش اساسی موسسه نسوان در همین زمینه خاص یا داور ی نمایم ، متاسفانه امروز حتی تهیه لباس برای عروس یک خرج کزاف محسوب میگردد و قتی قیمت لباس های خاص نکاح و شب عروسی و مراسم دیگر در مجموع سنجش مبلغی میگردد بیشتر از حد توان اقتصادی بیشتر خانواده ها ، موسسه نسوان می تواند با تهیه چند فرم لباس عروسی یا دیزاین های زیبای افغانی واژ تکه های وطنی و ارزان قیمت در این مورد کمک نماید، مشروط باینکه شازوالی هم در این مورد مسیما نه تر جدیت بخرج دهد تا از این مدل ها همه خانوادها در مرا سم خود استفاده نمایند از چانهی نقش مطبوعات و رادیو ا رزنده و سازمانده است بایسد برای مجادله با همه عوامل پسما نی های اقتصادی در گری های خانوادگی تبلیغاتی گسترده صورت گیرد، برای عروس های ارزان قیمت و ساده جوایزی از جانب

شازوالی تعیین و پرداخت کرد و مختصرا از صرف نان در محافل عروسی جداگانهت گردد و تعداد مهمانان نیز محدود معین ساخته شود.

میر من مبارز:

عقیده من این است که وقتی پیرا مون مشکلات ازدواج ، مصارف هنگفتی کزاف آن اضافه روی های اقتصادی که خانواده هارا بیش از حدتوان آسان متضرر میسازد صحبت میگردد نباید این صحبت محدود به ا رز، یا بی شرایط خاص یک قشر خاص باشد اگر این گفته ها و ا رزیابی ها که به منظور راهیابی بسک اساس خو بتر در زمینه های خانوادگی صورت نگیرد کلیت نداشته باشد و شرایط فیهدی بزرگ مردم یادگ شرایط عینی جامعه از نظر بیفتد راههای پیشنهاد شده هم نمیتواند جنبه تطبیقی عمومی بیابد .

در کشور ما متاسفانه شرایط ازدواج برای بیش از ۹۰ فیصد مردم ما تا بسع موهومات و ستن خرافی است ازدواج چهار روستا های ما اغلبا اجباری صورت می گیرد دختران در سنین خورد سالی بخانه شوهر میروند، مردان در حقیقت مسلط کاملند و زنان بی اختیار فاقد اراده و پر دهمنش موجود بودن چنین زمینه های نامساعدی است که فحایع خانوادگی را بار می آورد.

مانباید شرایط کابل را اساس صحبت قرار دهیم درولا یا ت کشور ما اوضاع آفتقر تاثر آور است که پرا بلم لباس گو شه ای ازان هم نمیتواند باشد شما از نقش موسسه نسوان در زمینه تهیه مدل های لباس ارزان قیمت نام گزفتید این گوته ای و بخشی از وظایف ما ست و آنها در رده های بی اهمیت تر و فرعی آزما بیشتر گو شنیده ایم فعالیتها ی ما بنیادی باشد و عمق، سر تاسری باشد و عمو می، متوجه مسایل حاد اجتماعا عسی باشد و پرابلم های حساس گرو می و در همین زمینه هاست که نقش تنو یری داشته ایم، گو شنیده ایم که زلبا را از زیر جیر و تحکم های طالبانه مرد برها نیم وشرا بط را در مجموع و برای همه مردم بیک سو به و یکسان بوضلی مطلوب تر سارزندگی نماییم.

بقیه در صفحه ۶۲

قصه غصه ها

«قصه غصه ها» عنوان تازه است برای ستونی ثابت در این صفحات و برای این سلسله بحث ها .

و شما بعد از این در این ستون وزیر این عنوان زندگی نامه های را خواهید خواند که در آن خا دله ها، ما جرای ورشد ادما ی نا خواسته و تحمیل شده در زندگی انسانها قصه های را ساخته اند درد آلوده و پسرار غصه .

بگذارید این انسانها از تشبیب هافرار های زندگی خود باشما سخن گویند و شما را با جلوه های تازه ای از راهها و سر نوشت ها تلخ و آندو هبار آشنا گر دانند .

این باخته ها، این گناهکاران بی گناه و این اسیران سر نوشت که محکوم شرایط خود بوده اند از ما انتظار کمک و یا حمایت را ندارند، چرا که خا لادیکر را هبا برویشان بسته است و سقوط شان حتمی ، امانشان دادن این روزن های بی امید هم انتباه آمیز است وهم آموزنده و ما هم به همین دلیل آفر در این بخش منعکس میسازیم . تا باشد

خانواده های دیگر ما و خواهران و برادران دیگر گام در این راههای بی امان نگذارند وهم مو سسات و انجمن های خانوادگی بسا دیدنی باز تر و درک عمیق تر در شرایط تازه ای زندگی نمایند که در آن امکانات سر نوشت های محترم فاجعه آمیز محدود تر گردد و فشرده تر ، یا مید آفرور .

تنها محکوم ساختن گناهکارها کافی نیست شرایط گناهکاره ساز را محکوم کنید. این ماجرا در یک بهار آغاز گردید و اینک دوبهاری دیگر به فرجام خود نزدیک میگردد. ماجرای یک زندگی تلخ و آندو هبار یک دختر جوان که آرزو داشت روزهای زندگی اش شا دوروشن باشد و شب هایش ستاره باران امید ، اما اکنون شما انعکاس فریاد درد آلود او را از گوشه زندان مسر شنوید واژ عقب میله ها .

این فریاد هر چه باشد واژ هر کی باشد نمایانگر واقعیت های گناهکار سازی است که شما از آن بی خبرید و من و شما انسان دیگر مانند من محصول آن اجازه بد هید رخسادهای رویداد های زندگی را بشما تعریف نمایم

بقیه در صفحه ۶۲

«سینمای جهان با یک نگاه انتقادی»

هالیود و ایتالیا در دایره فیلمسازی تجدید حیات می کنند

توليدات هنری در سینما های اروپا نو مید کنند است
فلمهای مجا رستان و لهستان دارای شکوه هنری میبا شد.



جان پل بلمنو هم سینمای فرانسه را مایوس کرد

یکی از ناقدان ورزیده و بشهرت رسیده فرا نسوی با استفاده از تجارب و مطالعات و انتباهات تیکه طی دو سال از فستیوال های سینمایی جهان حاصل نموده است سینمای جهان و محصولات هنری آنرا با یک نگاه عمیق انتقادی بررسی نموده و ماحصل آنرا طی یک مقاله مجرد بچاپ رسانیده است که این شرح انتقادی او گذاشته از اینکه تکانی به متصدیان و فلمسازان وارد نموده یکعده از ناقدان دیگر محسوسات و نظریات وی را تقریظ نموده اند که چون این موضوع در نقش خود از زشی بخصوصی نزد آن دسته که علاقمند به سینما هستند دارد از یثرو فشرده آنرا بخوانندگان محترم تقدیم مینمائیم.

در سالیکه گذشت امریکا و ایتالیا کلیه سینما های جهان را تحت تاثیر خود گرفته بودند و لی در هر حال مساعی و تلاش های که در قسمت تجدید حیات هالیود بخرج رفته اگر بوضوح ارزیابی شود نشانه بزرگی برای مأمول فعالیت در ساحه عرضه فلم های هنری محسوب می شود.

جری شواتز برک، موضوعاتی دارد که در آن قیام علیه بدی ها و بدعت ها روشن تر بمشاهده میرسد. که کار «ستانی کو پرک» نسبت به همه درخشانتر بوده و در او جگانه بمشاهده میرسید.

اما در فلم های ایتالیایی با نحوه بکار رفته تا جو شش فکری مردم بنماییش های سینمای بی متوجه باشد. اگر در سایر موضوعاتی

هم فلمسازان تماس گرفته اند بروی عقیده و هدف مشخصی نبوده مرام همانا جلب توجه اذهان میبا شد. فقط دو فلمساز و دو علاقمند سینمای ایتالیا که همانا فلیسی و ویسکونتی میباشند فلم های آورده اند ناب، گیرنده و با شکوه که منتقدان آثار این دو را الهام یافته ترین شو پرده سینما لقب داده اند چه عقیده بر این است که این دو آفریننده فلم اگر برای سینمای ایتالیا دست بکار نزنند و عرضه های هنری خود را ب مردم نسپارند شاید دیگر سینمای ایتالیا عمر چندانی طولی نداشته باشد.

بقیه در صفحه ۵۶



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی درباره خسوف و کسوف



ذنب

اینکه در صدد یافتن علت خسوف و کسوف بر آید، کوشش میگرد که تأثیرات این دو پدیده طبیعی را در احوال جهان و جبهه نیا ن پیدا کنند در نتیجه هر حادثه ای را که بعد از وقوع خسوف یا کسوف در محیط زاندهگی ایشان رخ میداد، نتیجه تأثیر خسوف یا کسوفی که واقع شده بود میدادند و بر این اساس خسوفها و کسوفهایی که بعد از رخ میدادند شبیه همان حادثه را پیش بینی می کردند و چون دنیا هیچ وقت از حوادث خالی نیست، اگر حادثه پیش بینی شده در شهر خود شان واقع نمیشد و در شهر دیگر رخ میداد، آنرا از سبب وقوع خسوف یا کسوف در ماهی غیر از ماهی که سابقاً واقع شده بود می پنداشتند و علت اینکه در ابتدای این مقاله دیدیم که عقیده منجمان بودمی پنداشتند خسوف یا کسوف در ماه محرم می گذرد، همین مطلب یا نظیر همین مطلب است.

بهر حال، کاهنان و منجمان قدیم عموماً تصور می کردند که برای خسوف یا کسوف تأثیراتی قائل بودند، پیش بینی خسوف یا کسوف را هم جزء کمالات خود حساب میکردند و اگر پیش بینی اینها واقعیت پیدا میکرد بخود می بالیدند و آنرا افتخاری برای خود می دانستند و اگر واقعیت پیدا نمی کرد یا اصلاً پیش بینی نکرده بودند و

رسد به وقوع جنگ در بلاد مغرب یا حدوث سرب ما در بلاد جبل یا پیدا شدن مرض در نقطه دیگری از کره زمین. هر وقت ماه در گردش خود بدور زمین در امتداد یک خط مستقیم میان کره زمین و آفتاب واقع شود، و قرصی آفتاب را از نظر ما بپوشاند کسوف واقع میشود و میگوئیم آفتاب گرفته است و هر وقت که زمین در گردش خود بدور آفتاب در امتداد یک خط مستقیم میان ماه و آفتاب واقع گردد و سایه آن بر ماه بیفتد خسوف رخ میدهد و میگوئیم ماه گرفته است. اگر هر سه کره (زمین و ماه و آفتاب) یا آفتاب و زمین و ماه کاملاً در امتداد خط مستقیم باشند کسوف یا خسوف کلی واقع میشود و اگر اندکی از امتداد بیرون باشند کسوف یا خسوف جزئی است و اگر قدری بیشتر از امتداد خارج شوند کسوف یا خسوف واقع نمیشود و این یک موضوع طبیعی است که در هر سال امکان وقوع آن هست مثلاً در همین سال ۱۳۵۲ شمسی که مادر آن زندگی میکنند دو خسوف و دو کسوف رخ میدهد که شرح و تفصیل آن بعداً تقدیم میشود.

در آن روزها که ذهن بشر چندان پیش نرفته بود و علت حقیقی وقوع خسوف و کسوف را جز یک عده معدود کاهن و منجم کسی نمیدانست، ذهن خرافه پسند مردم آن ایام بجسای

از جمله خرافات مربوط به احکام نجومی، تأثیراتی است که منجمان احکامی برای خسوف و کسوف قائلند و بر هیچ پایه علمی و منطقی استوار نیست مثلاً میگویند وقوع خسوف (ماه گرفتن) در ماه محرم علامت کمی میوه در بلاد جبل و گرانی نرخیها است و در ماه صفر علامت بارندگی بسیار و نیکی احوال مردم در آخر سال و فراوانی میوه در بلاد جبل است و در ماه ربیع الاول علامت وقوع قتل و قتال در ممالک مغرب (اروپا) و حدوث مرض یسر قان و فراوانی میوه است و در ماه ربیع الثانی علامت فراوانی آب در کوهها و ارزانی در همه جا در ماه جمادی الاول علامت وقوع قتال در بلادیه و حدوث فتنه در شام و در ماه جمادی الثانیه علامت کمی باران و کمی آب و گرانی در حدود نینوا و در ماه رجب علامت زیادتی باران در بابل و وقوع طاعون و قحط در بلاد مغرب و در ماه شعبان علامت بالا رفتن نرخیها در همه جا و در ماه رمضان علامت سختی سرما در بلاد جبل و زیادتی برف و باران و آب در ماه شوال علامت حدوث فتنه در بلاد فارس و در ماه ذیقعده علامت پیدا شدن دینه هادر در بعضی از زمینها و در ماه ذیحجه علامت مردن شخص بزرگ کسی در مغرب است.

همچنین در باره کسوف و آفتاب از جمله خرافات مربوط به احکام نجومی، تأثیراتی است که منجمان احکامی برای خسوف و کسوف قائلند و بر هیچ پایه علمی و منطقی استوار نیست مثلاً میگویند وقوع خسوف (ماه گرفتن) در ماه محرم علامت کمی میوه در بلاد جبل و گرانی نرخیها است و در ماه صفر علامت بارندگی بسیار و نیکی احوال مردم در آخر سال و فراوانی میوه در بلاد جبل است و در ماه ربیع الاول علامت وقوع قتل و قتال در ممالک مغرب (اروپا) و حدوث مرض یسر قان و فراوانی میوه است و در ماه ربیع الثانی علامت فراوانی آب در کوهها و ارزانی در همه جا در ماه جمادی الاول علامت وقوع قتال در بلادیه و حدوث فتنه در شام و در ماه جمادی الثانیه علامت کمی باران و کمی آب و گرانی در حدود نینوا و در ماه رجب علامت زیادتی باران در بابل و وقوع طاعون و قحط در بلاد مغرب و در ماه شعبان علامت بالا رفتن نرخیها در همه جا و در ماه رمضان علامت سختی سرما در بلاد جبل و زیادتی برف و باران و آب در ماه شوال علامت حدوث فتنه در بلاد فارس و در ماه ذیقعده علامت پیدا شدن دینه هادر در بعضی از زمینها و در ماه ذیحجه علامت مردن شخص بزرگ کسی در مغرب است.

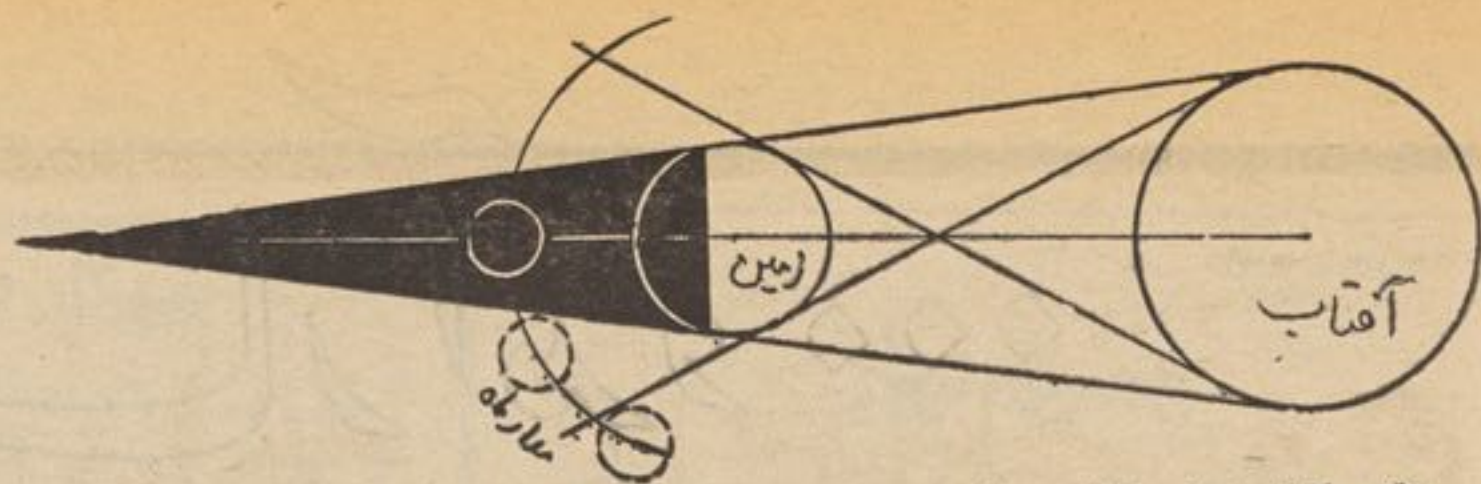
کسوفها و کسوفهایی که بعد از رخ میدادند شبیه همان حادثه را پیش بینی می کردند و چون دنیا هیچ وقت از حوادث خالی نیست، اگر حادثه پیش بینی شده در شهر خود شان واقع نمیشد و در شهر دیگر رخ میداد، آنرا از سبب وقوع خسوف یا کسوف در ماهی غیر از ماهی که سابقاً واقع شده بود می پنداشتند و علت اینکه در ابتدای این مقاله دیدیم که عقیده منجمان بودمی پنداشتند خسوف یا کسوف در ماه محرم می گذرد، همین مطلب یا نظیر همین مطلب است.

ساعت شش بعد از ظهر است و نا يك ساعت و ۷ دقیقه بعد تمام قرص ماه تاريك ميشود و مدت يك ساعت و ۱۶ دقیقه بحال تاريكي باقى مى ماند سپس در ساعت هشت و بيست و سه دقیقه به روشن شدن شروع ميكند و مدت يك ساعت و ۷ دقیقه روشن شدن تمام قرص آن طول ميكشد يعنى در ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه كاملا روشن ميشود اما كاملا خارج شدنش از سايه روشن پس است ۱۰ و ۳۱ دقیقه صورت ميگيرد . مدت اين خسوف از ابتدای تاريك شدن تا ختم تاريكى سه ساعت و ۳۰ دقیقه خواهد بود و العلم عند الله و اما بكار بردن لحن ترديد آميز (احتمال ميروند) براي اينست كه انسان هميشه مقرون به خطا و اشتباه است مخصوصاً در امور مربوط به نجوم هر قدر هم حسابش دقيق باشد نمیتواند بضرر قاطع حكم كند بخصوص كه در تطابق حكم با واقعيت نفعي متصور نيست و اما

اگر پيشي بيني غلط از كارذر آمد آن وقت است كه دو ست ملامت ميكند و دشمن شماتت نمود با الله من شرور انفسنا .
راس و ذنب :
چون در ضمن شرح دو خسوف مذکور نامی از عقده راس و عقده ذنب بميان آمد ، مناسب چنان مينمايد كه توضيحي در اين باره داده شود .

البته ميدانيد كه خط استوا عبارت از دايره ايست كه مانند كمر بند از وسط كره زمين به امتداد شرق و غرب ميگذرد و زمين را به دو نيمه شمالي و جنوبي تقسيم ميكند ، اگر در برابر دايره استوا دايره عظيمه اي در آسمان تصور كنيم كه از هر طرف با دايره استوا منطبق باشد چنين دايره اي در اصطلاح نجوم معدل النهار خوانده ميشود ، اين را هم ميدانيد كه حرکت ظاهري آفتاب روي دايره ايست كه منطقه البروج

ناميده ميشود و شرح آن در شماره هاي گذشته گذشت ، دايره معدل النهار و دايره منطقه البروج ، يك ديگر را در دو نقطه مقابل قطع مي كنند و هر وقت كه آفتاب در سير ظاهري خود به يكي از آن دو نقطه برسد در حقيقت هم در منطقه البروج واقع است و هم در معدل النهار اين حالت فقط دو وقت واقع ميشود يكي در روز



وقتی كه زمين در بين آفتاب و ماه حایل شود خسوف رخ ميدهد

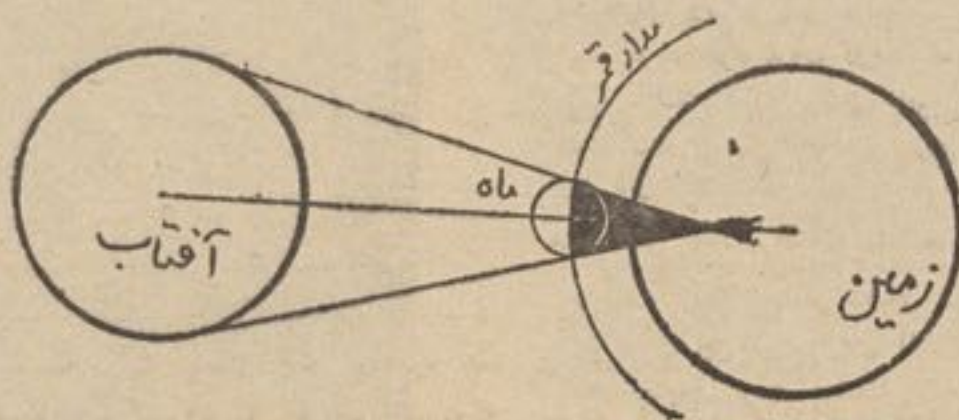
ساعت يك و نه دقیقه بعد از نصف شب مي باشد .
وسط خسوف يعنى زمانی كه ۷۰ در صد قرص ماه تاريك ميشود ، ساعت دوو چهل و هفت دقیقه بعد از نصف شب است .

زمانی كه ماه از سايه تاريك زمين خارج ميشود ، ساعت چهار و بيست و پنج دقیقه بعد از نصف شب است يعنى تقریباً ۱۳ دقیقه قبل از طلوع آفتاب روز چهار شنبه .
وبالا خره هنگامي كه كاملا از سايه روشن خارج ميشود ساعت ۵ و ۳۹ دقیقه بعد از نصف شب ميباشد كه در اين وقت در كابل آفتاب طلوع كرده است و تقریباً يك ساعت هم از آن گذشته است .

مدت خسوف مزبور از ابتدای تاريك شدن تا ختم تاريكى چهار ساعت و ۳۰ دقیقه ميباشد و العلم عندالله

خسوف كلي :

و اما خسوف انوم در شب شنبه ۱۶ ذيقعدہ ۱۳۴۹ مطابق ۹ قوس ۱۳۵۳ و ۳۰ نو مبر ۱۹۷۴ در عقده راس واقع ميشود و تمام قرص ماه را تاريك ميكند . هنگامي كه ماه در شبه ظل داخل ميشود به افق ساعت كابل ۴ و ۵۹ دقیقه بعد از ظهر روز جمعه بوقت قانونی افغانستان يعنى ۱۹ دقیقه بعد از غروب آفتاب شروع ميشود و وقتی كه تاريكى آن شروع ميشود



بر اثر اين چنين حالي خسوف واقع ميشود .

بعيد است بلکه افق استرا ليا قابل رویت است ، طبعاً به ياد آوری از آن ضرورتی نبود و اما كسوف دوم كه جزئی است در روز جمعه ۲۹ ذيقعدہ مطابق ۲۲ قوس و ۱۳ دسمبر اتفاق مي افتد ابتدای آن ساعت ۶ و ۳۴ دقیقه بعد از ظهر روز مذکور بوقت افغانستان است يعنى يك ساعت و پنججاه و چهار دقیقه بعد از غروب آفتاب صورت ميگيرد پس بطريق اولی در آفاق ما قابل رویت نيست بلکه در امريكا و كانادا و بر تكال ديده ميشود ، ياد آوری آن هم ضرورتی نداشت .
و اما از در خسوفی كه واقع ميشود اولی چون جزئی بود به آن اهميتی قائل نشدم و تنها از دومی كه كلي بود ياد كردم معيلاً بد نيست كه در اينجا خصوصيات هر دو را بعرض برسانم :

خسوف اول :

این خسوف در شب چهار شنبه ۱۴ - جمادی الاولی ۱۳۹۴ مطابق بق ۱۵ جوزای ۱۳۵۳ و ۵ جون ۱۹۷۴ در عقده ذنب واقع ميشود و تقريباً ۷۰ درصد قرص ماه را تاريك ميكند .
هنگاميكه ماه در شبه ظل يعنى سايه روشن داخل ميشود بوقت قانونی افغانستان ساعت ۱۱ و ۵۵ دقیقه خواهد بود .
وقتی كه تاريكى آن شروع ميشود و با اصطلاح بدو خسوف است ،

خسوف يا كسوفی رخ مي داذ اعتبار و حيثيت خود را از دست ميداد ند بلکه گاهی جان خود را نيز بر سر اينكار فدا ميكردند ، چنانچه در چين قديم دو نفر منجم بدبخت بنام (خو) و (خو) چون وقوع خسوفی را قبل از وقت پيش بيني نكرده بودند ، بامر خاقان چين محكوم به اعدام شدند .

اما امروز پيش بيني خسوف و كسوف آنقدر آسان و بلکه مبتذل است كه اگر منجمی از پيش بيني آن بخواهد بر خود ببالد جز اينكه برابلهی و خود خواهی وی حمل شود بر چيز ديگر حمل نخواهد شد . زيرا طبق قواعد حسابی كه در دست است و از محاسبه مدت حرکت قمر به دور زمين و مدت حرکت زمين به دور آفتاب می توان پی برد ، اگر کسی حوصله بخرج دهد تا هزار سال قبل هر خسوف و كسوفی را كه رخ داده و تا هزار سال بعد هر چه رخ ميدهد ميتواند پاتعيين روز ياشب و ماه و ساعت و دقيقه آن حساب كند پيش بيني نمايد البته امكان اشتباه هم موجود است .

در اينجا ممكن است سوالی در ذهن خواننده عزيز پيدا شود كه در صورتيكه پيش بيني خسوف و كسوف آسان است پس چرا خونت در تقويم (جنتري) امسال تنها وقوع يك خسوف را آنهم بالحن ترديد آميز (احتمال ميروند) پيش بيني کرده ای و از ذكر بقيه خود داري نموده ای ؟

جواب اين سوال چنين است كه اولاً از دو كسوفی كه امسال واقع ميشود نخستين آنها كه كلي هم هست و در روز پنجشنبه ۲۹ جمادی الاولی مطابق ۳۰ جوزا و ۲۰ جون رخ ميدهد آغازش در ساعت ۷ و ۴ دقیقه بعد از ظهر بوقت افغانستان يعنى فقط سه دقیقه قبل از غروب آفتاب صورت ميگيرد كه احتمال رویت آن در آفاق مملكت ما بسيار



بهار آید و

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

از : استاد خلیلی

خورشید بهاری

نگه گرم بسوزدل من کس ن فروخت
 خرمن شوق مرا کس به شراری نخرید
 ساقی سیمتن از حجره نیامد بیرون
 که صباچی به سپری دهد از عیش نوید
 ایغوش آنجا که زمینش چو زمرد شده سبز
 کوهسارش همه از برف چوسیم است سید
 نوبهار است و نشاط است و حریران جمعند
 سایه و روشن شان، سایه بید است و بنید
 کوه از لاله و گل گشته چو طاووس بهشت
 اینقدر هست که طاووس وش از جان پرید
 یاد باد آنکه چو خورشید بهاری می تاخت
 مشعل شوق در اعماق دلم می تابید

نوبهار آمد و آبی سعایی نچکید
 غنچه بر شاخ نختید و نسیمی نه وزید
 ابر آشفته نگستر د بصحرا دامن
 سیل دیوانه درین دشت، گریبان ندرید
 باغبان صبح بر حمت در باغی نکشود
 مرغ حق شب به چمن ناله زاری نکشید
 برق لبخند امیدی بدل ما ننمود
 باد پیغام نویدی بسوی ما ندمید
 روزها گوش به آواز نشستیم و دروغ
 یکصدا ایندل شوریده ز جای نشنید
 لاله در محفل کپسار ن فروخت چراغ
 فرش در صحنه گلزار نگستر د خوید

سبزترین درخت

از خشم داس من تن تو زخمناک شد
 و ز چشم تو عروس بهاران هلاک شد
 هرگز نه آب بر تو فشانم
 هرگز نه گرد از تو ستردم
 پوسید، خاک شد
 وانگاه در سکوت غم انگیز یک غروب
 تنها مقابل تو نشستم، گریستم

تو یک درخت بودی، در باغ خاطر
 بی شبیه یک درخت
 کز فصل های دور
 با من به صافانه ترین لطف زیستی
 بانوبه عاشقانه ترین مهر زیستم
 لیک ای شکوه رفته ی این باغ
 اقرار میکنم
 در یک بهار و سوسه انگیز

بازوان سرد بهار

بهاران بازوان بگشا به شبر عشق راهم ده
 شراب لذت از صد بوسه و جام گناهم ده
 بخورد می بیجم و می گریم از این بیوفای ها
 بیا - دیوار باش و همچو لیل و نوبهارم ده
 نمی گویم دم دیدارم ویم را گل افشان کن
 برای یادگاری شاخه سبزه گیاهم ده
 زغم می سوزم اما چشمه ای اشکم نمی جوشد
 دگر گون آسمان ای خدا، ابری سیاهم ده
 نوای زیننده گل جولای میم در آغوش
 بخورشید فروزانت قسم یکشب پناهم ده

بهاری که می رسد

بهار می رسد زره ، دل منست در خزان
 میان دیدگان من، غمی نشسته جاودان
 شکسته جنگ قلب من گسسته تارهای آن
 «تندید غنچه ی غم به بود سینه تارها»
 بجای من، چه میکنی، بغیر خون بهام من
 بجز سرتنگ نیستی، چه ریختی بکام من
 زیاد برده ای مرا گریختی زمام من
 دل شکسته اشک و خون، است یادگار ها،
 دگر به عهد بسته ایم، بتا وفا نمیکنیم
 شبامهای تیره ام ترا دعا نمیکنم
 اسیر دل نمی شوم ، خدا، خدا نمیکنم
 شناختم اگر ترا از بعد انتظار ها،

گل پنجره

تنت گلخوشه سبز جوانی
 لببت جام شراب جاودانی
 ونوس عشقی و جوش تمنا
 سراپا آتشی و زندگانی

از آن شبی که برین شیشه پنجه کوبیدی
 هنوز پنجره مستانه خواب می بیند

میان پنجره می بینمت چو ماهیگیر
 که نقش دختر دریا به آب می بیند
 توجون کیوتو گمراه آسمان آتش
 بسوی خانه من آمدی، سراپانااز

بزیر پای توهر سنگ چون شکوفه شگفت
 هنوز غرق شکوفه است کوچه های دراز
 بروی پنجره ام جای پنجه ات باقیست

بروی گونه ی من خال داغ لبهایت
 چو بانگ باد هنوزم بگوش می پیچد

که: باز کن ! منم آن دختر فریبایت
 تو همچو شاپرکی نرم خیز و رنگین بال
 لبم مکیدی و بر پر زدی در آغوشم
 لببت رطوبت گرم غروب در یادداشت

چومی نشست سبک بر لبان خاهوشم
 هنوز سینه ی این پرده های توری در
 بیاد ضربیه ی دست تومی تپد بیتاب
 هنوز نقش تو ، بر آستان در مانده است

که بوسه ریخت بدامن سایه ی مهتاب
 هنوز دردل این شیشه های آینه گون
 شگفته پنجه ی گرمت چو شعله فانوس
 هنوز بر لب من مانده عطر بارولطف
 حریر گونه ی نرم تو چون پر طاووس

در عالم عشق اولین دیدار
 در خاطره چون بهار می ماند
 تابستان گرمی تمنا هاست
 پاییز به انتظار می ماند
 آن سوز که سردی زمستان تراست
 مارابه فراق یار می ماند
 وزما چو زمان عاشقی بگلشت
 الفسانه بروز گار می ماند
 ما، آن شقایق که با داغ سینه سوز
 جامی گرفته ایم و به صحرا نشستیم ایم

شکوفه های لببت بر بهار می خندد
 هزار غنچه درین لاله زار می خندد
 بهار می رسد از دره های زنبیق سرخ
 عروس سبزه لب چو یار می خندد
 پیام دلکش و رنگین نو بهاران است
 جوانه ای که سر شاخسار می خندد

ای ابر بهار، خار پرورده تست
 وی خار، درون غنچه خون کرده تست
 گل سر خوش و لاله مدت و ترنس محمود
 ای باد صبا اینبهمه آورده تست

بهارم می شگوفد از نگاهت
 پراز گل گشته جان من براحت
 پیام آرزویم لانه دارند
 پرستو های جشنان سیاحت
 بهار آمد بهار سبزه برتن
 بهار گل به سر گلبن بدامن
 هواکه شبنم اشکی نهانست
 چه سازم گریباید خانه ی من



نسیم بهار

بیابا که نسیم بهار میگرد
 بیایه که نسیم بهار میگرد
 بیایه که نسیم بهار است و موسم شادی
 بیایه که نسیم بهار است و موسم شادی
 نسیم لطف تو از کوی می برد مردم
 نسیم لطف تو از کوی می برد مردم
 سحرگویی که بکوی دلم گذر کردی
 سحرگویی که بکوی دلم گذر کردی
 چو دیده کرد نظرم هزار عاشق دید
 چو دیده کرد نظرم هزار عاشق دید
 بگوش جان عراقی رسید آن زاری
 بگوش جان عراقی رسید آن زاری
 از آن زکوی تو زار و نزار می گرد
 از آن زکوی تو زار و نزار می گرد

شکار طبیعت

تگر نقش حقیقت را، بین نقاش قدرت را
 تگر نقش حقیقت را، بین نقاش قدرت را
 تکه بر کپکشان بنما، فروغ اختران بنگر
 تکه بر کپکشان بنما، فروغ اختران بنگر
 بهمان طبیعت شو به موج نسوزن بنگر
 بهمان طبیعت شو به موج نسوزن بنگر
 نوای بلیان بشتو، سرود غم مکن دیگر
 نوای بلیان بشتو، سرود غم مکن دیگر
 گلستان غرق سنبل شد، زمین پر سبزه و گل شد
 گلستان غرق سنبل شد، زمین پر سبزه و گل شد
 به گوه پرشکوه بنگر، به چشم چشمه جو بنگر
 به گوه پرشکوه بنگر، به چشم چشمه جو بنگر
 باتاب و بیج دریا بین به گرداب هوید این
 باتاب و بیج دریا بین به گرداب هوید این
 بهریک وستگ صحرا بین به خون چشم لیلی بین
 بهریک وستگ صحرا بین به خون چشم لیلی بین
 (ادب) رباب (ادب) بنگر، شکوه اهل عرفان بین
 (ادب) رباب (ادب) بنگر، شکوه اهل عرفان بین
 به (دانش) خیره شو بنگر فضای برفضیلت را
 به (دانش) خیره شو بنگر فضای برفضیلت را
 از (شریفه دانش ادیبان)

هوای بهار

باز برآمد بسیر آن صمیم گلعلدار
 باز برآمد بسیر آن صمیم گلعلدار
 بهر تماشای گل موسم فصل بهار
 بهر تماشای گل موسم فصل بهار
 بارخ افروخته تازه تراز مرگ گل
 بارخ افروخته تازه تراز مرگ گل
 عطر سر زلف او نافه مشک تار
 عطر سر زلف او نافه مشک تار
 خال بر خسار او گندم آدم فریب
 خال بر خسار او گندم آدم فریب
 سرمه بچشمان او فتنه مردم شکار
 سرمه بچشمان او فتنه مردم شکار
 طره گیسوی او سلسله دار جنون
 طره گیسوی او سلسله دار جنون
 نوبس چادوی او رهزن صد هوشیار
 نوبس چادوی او رهزن صد هوشیار
 سیب زلفدان او بهسر دل دردمند
 سیب زلفدان او بهسر دل دردمند
 تقویه بخشد مدام خامه بوقت بهار
 تقویه بخشد مدام خامه بوقت بهار
 ساعد سیمین او آفت جانها بسود
 ساعد سیمین او آفت جانها بسود
 دست نگارین او برده ز دلها قرار
 دست نگارین او برده ز دلها قرار
 نثار دوستان او در نظر اهل عشق
 نثار دوستان او در نظر اهل عشق
 رفع عوارض کند از جگر داغدار
 رفع عوارض کند از جگر داغدار
 بیره نازکش چون ورق نسترن
 بیره نازکش چون ورق نسترن
 حسن ولطافت کند از بدتش اشکار
 حسن ولطافت کند از بدتش اشکار
 شیفته خوی او جمله خوبان سپهر
 شیفته خوی او جمله خوبان سپهر
 معتکف کوی او عاشق شب زنده دار
 معتکف کوی او عاشق شب زنده دار
 پیش خرامیدنش کیک در ی منمعل
 پیش خرامیدنش کیک در ی منمعل
 از قدر عنای او سرو سببی شرمسار
 از قدر عنای او سرو سببی شرمسار
 با همه این دلبری با همه تمکین و ناز
 با همه این دلبری با همه تمکین و ناز
 قدم به بستان گذاشت آنمه سمن عذار
 قدم به بستان گذاشت آنمه سمن عذار
 ز آمدنش در چمن شود بهرغان فناد
 ز آمدنش در چمن شود بهرغان فناد
 فاخته و عنده لب همد و کیک و هزار
 فاخته و عنده لب همد و کیک و هزار
 همدک خوش خیر داد به بلبل خیر
 همدک خوش خیر داد به بلبل خیر
 مزده که آمد بیباغ آن گل رشک بهار
 مزده که آمد بیباغ آن گل رشک بهار
 بلبلک خوش نوا بادل پر شور و آه
 بلبلک خوش نوا بادل پر شور و آه
 پاسخ این مزده را داد بعد اختیار
 پاسخ این مزده را داد بعد اختیار
 فرش رهش می کنم بال و پر خویشتن
 فرش رهش می کنم بال و پر خویشتن
 بهتر ازین هدیه نیست بهر فووش نثار
 بهتر ازین هدیه نیست بهر فووش نثار
 باد بهاران وزد چون به گل یاسمن
 باد بهاران وزد چون به گل یاسمن
 شود بیباغ و براغ عطر ز گل انتشار
 شود بیباغ و براغ عطر ز گل انتشار
 باد سحرگه همی زلف سنبل کند
 باد سحرگه همی زلف سنبل کند
 آنچه که مشاطه گمان کرده بزلفین یار
 آنچه که مشاطه گمان کرده بزلفین یار
 بسکه هوای بهار گشته پراز آبساط
 بسکه هوای بهار گشته پراز آبساط
 داده بغاطر نشاط برده ز دلها قرار
 داده بغاطر نشاط برده ز دلها قرار
 از: (عبداللطیف منشی)

آفتاب میشود

نگاه کن که غم درون دیده ام
 نگاه کن که غم درون دیده ام
 چگونه قطره قطره آب میشود
 چگونه قطره قطره آب میشود
 چگونه سایه ی سیاه سرگشم
 چگونه سایه ی سیاه سرگشم
 اسیر دست آفتاب می شود
 اسیر دست آفتاب می شود
 نگاه کن
 نگاه کن
 تمام صمیم خراب میشود
 تمام صمیم خراب میشود
 شراره مرا بکام می کشد
 شراره مرا بکام می کشد
 مراه اوج میبرد
 مراه اوج میبرد
 مراه دام می کشد
 مراه دام می کشد
 چه دور بود پیش از این زمین ما
 چه دور بود پیش از این زمین ما
 به این کیودغرفه های آسمان
 به این کیودغرفه های آسمان
 کنون به گوش من دوباره میرسد
 کنون به گوش من دوباره میرسد

بخوان بنام

گل سرخ

بخوان بنام گل سرخ در صحرای شب
 بخوان بنام گل سرخ در صحرای شب
 که باغ ها، همه ، بیدار و بارور گردند
 که باغ ها، همه ، بیدار و بارور گردند
 بخوان، دوباره بخوان ، تا کبوتران سپید
 بخوان، دوباره بخوان ، تا کبوتران سپید
 به آشیانه خونین ، دوباره برگردند
 به آشیانه خونین ، دوباره برگردند
 بخوان بنام گل سرخ ، در دواق سکوت
 بخوان بنام گل سرخ ، در دواق سکوت
 که موج واوچ طنینش ز دست خاکبرد
 که موج واوچ طنینش ز دست خاکبرد
 پیام روشن ماران
 پیام روشن ماران
 زبام نیلی شب
 زبام نیلی شب
 که رهگذار نسیمش به هرگزانه برد :
 که رهگذار نسیمش به هرگزانه برد :
 زخکشال چه ترسی که سدها بستند
 زخکشال چه ترسی که سدها بستند
 نه در برابر آب ،
 نه در برابر آب ،
 که در برابر نور
 که در برابر نور
 و در برابر آواز و دد برابر شوار
 و در برابر آواز و دد برابر شوار
 و در برابر هر چیز ، سرتاریخی
 و در برابر هر چیز ، سرتاریخی
 هزار ها بستند *
 هزار ها بستند *
 به شاعر آزادی دادند
 به شاعر آزادی دادند
 که از معاشرت سرو و قمری و لاله
 که از معاشرت سرو و قمری و لاله
 سخن صریح بگوید
 سخن صریح بگوید

صریح تراز آب

تو خامشی ، که بخواند ؟
 تو خامشی ، که بخواند ؟
 تومی روی که نماید ؟
 تومی روی که نماید ؟
 که بر نبالک بی برکت ماترانه بخواند ؟
 که بر نبالک بی برکت ماترانه بخواند ؟
 دوان گرانه ببین :
 دوان گرانه ببین :
 بهار آمده است
 بهار آمده است
 حریق شعله گوگردی بنفشه چه زیباست
 حریق شعله گوگردی بنفشه چه زیباست
 هزار آینه جاری ست
 هزار آینه جاری ست
 هزار آینه اشک
 هزار آینه اشک
 به انتظار صدای تومی تید باشوق
 به انتظار صدای تومی تید باشوق
 زمین تپی است ز زندان، همین تومی تنها
 زمین تپی است ز زندان، همین تومی تنها
 که عاشقانه ترین نغمه را دوباره بخوانی
 که عاشقانه ترین نغمه را دوباره بخوانی
 بخوان بنام گل سرخ و عاشقانه بخوان
 بخوان بنام گل سرخ و عاشقانه بخوان
 حدیث عشق بیان کن به هر زبان که
 حدیث عشق بیان کن به هر زبان که
 تودانی *



تذکر: در شماره گذشته شعر «لحن داؤدی» که بنام مقدسه مخفی چاپ شده از میر من مخفی حسینی است .

میافتاد که ما خروسها به تنگ می آمدیم و سرشان فریاد میکشیدیم: - دیوانه ما کردید ... آخر بس کنید، شلیته ها!

ولی آنان بیدهای نبودند که به این پادها بلرزند. همچنان سرو صدایشان بلند میبود. گاهی که ناگزیر میشدیم از خشونت کار بگیریم، سخت غضبناک میشدند و چیخ و پیغ شان به آسمان میرسد: - قدقد قتاس!؟... قدقد قتاس!؟... یعنی «به شما چی کله کته ها!؟...» به شماچی کله کته ها!؟...»

آنوقت مایک باردیکر بازی را میباختیم و متوجه میشدیم که پالین جنس نمیتوان پس آمد. ازینسرو سرهایمان رانه میانداختیم، نزدیک دروازه همه مان گردمی آمدیم و هر کدام به توبه خود صداهمیزدیم: - قوقوقو!... قو!...

یعنی «برخیزید که دیگر ناوقت شده، تنبلیها!...»

بعد، زن دهقان به سراغ ما میآمد. زنی خوب و مهربان بود. پشت دروازه میایستاد و درحالی که زنجیر در را باز میکرد، میگفت:

- چطور، گر مننه شده اید، چوجه ها؟

وقتی این صدارا می شنیدیم، ذوق دردلهایمان جست و خیز میزد. زن دهقان با آواز نرم و دوستانه بایک یک مان احوالپرسی میکرد و میگفت: - خوب، امروز کدامبایتان تخم میدهد؟ تخمهای کلان کلان بدهید، فهمیدید؟

باخوشحالی بیرون میبر آمدیم. تمام روز را به گردش میپرداختیم. زمینهای وسیع زیر پایمان بود. لای سبزه ها و زیربته های خود رو، میان کردهای شبدر و لب جوی هر نوع خوردنی به دست مامی آمد. هواکه سرد میبود، کنار دیوارها درآفتاب لم میدادیم. تابستانها هم زیر سایه درختها سخت لذتبخش میبود.

به هرصورت، خلاصه مطلب اینکه زندگی بیدغدغه بی بود. ولی این زندگی دیر نپایید، زیرا یکروز صبح که زن دهقان به سراغ ما آمد، تنها نبود. شوهرش نیز همراهش بود. مردقدی میانه داشت، و اسی چون خشکیده و لاغر بود، قد دراز معلوم میشد. آوازش نیز مانند



مادر خانه دهقانی زندگی میکردیم به برگویی شروع میکردند. درباره زندگی آرام و بیدغدغه یی بود. مسایل جزئی سروصدای بسیار به سحرگاهان که برمیخواستیم، بالهایمان راه میانداختند. سر همدگر چیخ میکشیدند و به همدیگر دشنام میدادند. مثلا یکی شان میگفت: - تخمی را که من دیروز دادم، رابهیم میزدیم و بلند بلند آواز راسر میدادیم: - قوقوقو... قو!... دیدید؟ چقدر بزرگ بود!... دیگر سخن او را قطع میکرد: - به! پس تخم روزجمعه مرا

ندیدی! اولی میگفت: - دیدمش بابا، چندان چیزی خوب نبود. و دومی عصبانی میشد: - عجب! توبه چه چیزت مینازی کمبخت! آنوقت محشری برپا میشد. چنان سروصدایی در خانه مان به راه

آنوقت سیاهسره های ماساکیانها-

اندامش باریک بود و چشمهایش از زیرکی محیلانه بی میدرخشید .
درحالیکه زن دهقان زنجیر دروازه را باز میکرد، شوهرش با آواز باریکش گفت :
- باید دو تا چاق شان را ببرم .
زن جوابی نداد .
درباز شد و ما بیرون بر آمدیم .
دهقان منتظر مان بود . اول مرا برداشت و بعد يك خروس دیگر را .
ومن دانستم که ما از همه چاقتر بودیم .
مرد هر دویمان را زیر بغلش گرفت و سوی زنتش نگرینست :
- خوب، من رفتم دیگر .
زن بالحن تضرع آمیزی گفت :
- آخر بگذار يك چیزی بخورند !
مرد یا خونسردی جواب داد :
- در راه چیزی برایشان بیستد میکنم .
متوجه شدم که زن گریه میکند .
بعدم خم شد . روی های مرد و دویمان را بو سید و بریده بر بده گفت :
- خوب، بچه ها... رفتید دیگر؟ ...
با مان خدا ...
دلتم از اندوه فشرده شد .
نمیدانستم که ما را به کجا میبرد .
دهقان سرش را پایین انداخته بود و خاموشانه راه میرفت . در راه با یکی از آشنایانش روبه رو شد ، آشنایش از او پرسید :
- کجا میروی ؟
دهقان جواب داد :
- میروم شهر .
آشنایش پرسید :
- مرغها را برای فروش میبری؟
جواب داد :
- نه ، برای نواسه کاکایم سوغات میبرم . او رئیس است . بسیار پولدار است . من گاه گاهی به دیدنش میروم ... هرچه نباشد ، خویشاند ماست .
مرد دیگر گفت :
- ها ، باید بروی ... مرغها را چرا درشالت نمیگذاری ؟ اینطور مانده میشوی .
دهقان لبخندی زد و گفت :
- خوب گفتم !
سپس ما را در شالش پیچید و به پشتش انداخت . به فر یاد های اعتراض آمیز ما هم اعتنایی نکرد . فضای تنگی بود . چیزی را دیده نمیتوانستیم . فقط از تکانهای پیهم

میفهمیدیم که دهقان همچنان راه میرود . هوا گرم بود و ماعرق کرده بودم .
دوستم اوقاتش بسیار تلخ بود . بنظرم آمده که سخت ترسیده است . برای آنکه بهش جرات داده باشم ، خواستم شوخی کنم . گفتم :
- پس ما چاقتر از همه بودیم !
و خندیدم .
دوستم نخندید . چیزی نگفت و همچنان خاموش بود . باز هم گفتم :
- لازم نیست اینقدر غصه بخوری . در زندگی خیلی چیز ها را باید تحمل کرد .
دوستم باز هم چیزی نگفت و من شنیدم که آرام آرام گریه میکند . من هم دلم میشد گریه کنم ، ولی نکردم و خاموش ماندم . به چرت فرو رفتم . به آینده فکر میکردم .
ساعتها گذشت . سخت گرسنه شده بودیم و دهقان بر خلاف گفته اش چیزی به ما نداد . تکانهای یکنواخت همچنان ادامه داشت و برای مان حالت تهوع دست داده بود . درینحال به کردهای شبدر و لوب جوی فکر میکردیم و غصه میخوردیم .
بعد ، خوابمان برد . شاید هم از گر سنگی ضعف کردیم . دیگر نمیدانم چطور شد . فقط وقتی به خود آمدیم که دهقان ما را از شالشی بیرون آورد و زیر بغل گرفت . درینحال گفت :
- دیگر رسیدیم ... دیگر رسیدیم ...
به اطراف خود نظر انداختم . هیچ باروستای مان شباهت نداشت . اینجا خانه هارنگ شده و منظم بود . ماسرک بزرگی را میپیمودیم . در دو طرف سرک درختها ایستاده بود . اجسام بزرگ و مهبیبی از اطراف ما میگذشتند . شاید ما ترسیده بودیم ، زیرا دهقان محیلانه خندید و بانوعی غرور گفت :
- نترسید ، اینها را موتر میگویند ... موتر ..
و ما از موتر خیلی بدمان آمد .
بالاخره نزدیک دروازه پی رسیدیم دروازه رنگ سپید داشت . دیوارهایش کوتاه و کتاره دار بود . از بالای کتاره ها گلپهای زرد و سرخ سوی کوچه خم شده بود . دیوارها از سنگ سیاه ساخته شده بود .
دهقان در زد . مردی بیرون شد . سراپای او را ورنانداز کرد . سراپای

ما را هم ورنانداز کرد . و بعد با خشونت پرسید :
- چه میخواهی ؟
دهقان با فروتنی جواب داد :
- خدمت رئیس صاحب آمده ام ...
من از ده آمده ام ...
مرد دوباره با همان خشونت پرسید :
- چه میگوی ؟
دهقان با فروتنی بیشتری گفت :
- رئیس صاحب خوشاوند ماست ... نواسه کاکای من است ...
مردی که دروازه را باز کرده بود ، بدون آنکه چیزی بگوید ، به درون رفت . ما پشت درماندیم . در چهره دهقان اضطراب خوانده میشد . آواز قلبش را می شنیدم که دوپ دوپ میزد و او هر دم آب دهنش را فرو میبرد .
دریافتم که دهقان ازین رئیس صاحب بسیار میترسد . خیلی آرزو داشتم که رئیس صاحب را ببینم . درین هنگام دروازه دو باره باز شد ، همان مرد اولی بیرون آمد و گفت :
- بیا !
داخل حویلی شدیم . حویلی بزرگ و زیبایی بود . در وسط حویلی زمین بزرگی را سبزه کاشته بودند . میان سبزه ها ، دربین يك حوض ، فواره بی دیده میشد . گرداگرد سبزه ها گل روییده بود . گلپهای رقم رقم : سرخ ، زرد ، بنفش و سفید گلپنه های بزرگ با گلپهای زیبا اینجا و آنجا روییده بود .
تزدیک فواره پسر جوانی ایستاده بود . لباسهای پاکیزه و قشنگی بتن داشت . لاغر و باریک اندام بود . پوست چهره و دستها یش بسیار سفید بود . آنقدر سفید که حتی رگهای آبی رنگ شقیقه هایش از دور معلوم میشد . پسر جوان پیراهن سرخی پوشیده بود و با چاقویی بازی میکرد .
مردی که دروازه را به روی ما باز کرده بود ، آهسته گفت :
- این پسر رئیس صاحب است .
دهقان شتابزده پاسخ داد :
- میشناسم ... میشناسم ..
لختی خودش را گم کرد . سراسیمه به اطرافش نگرینست . بعد ، مارابه دست آن مرد سپرد و خودش بسوی پسر جوان دوید . از دور دیدمش که دستهای پسر جوان را بوسید . هر وقت چیزی میگفت ، تقریبا خم

میشد . مثل اینکه تعظیم کند . سپس هر دو به سوی ما آمدند . پسر جوان باشوق و علاقه ما را نگرینست و گفت :
- چه خروسهای قشنگی !
دهقان درحالی که باز هم خم شد ، گفت :
- قربان ، سوغات ناچیز است ... خدمتان آوردم ...
این «ناچیز» گفتن سخت به غرورم برخورد . از چهره دوستم فهمیدم که به غرور او هم برخورد است . ولی چیزی نگفتم .
پسر جوان درحالی که با دستهای سپیدش پروبال ما را نواز میکرد ، از دهقان پرسید :
- پس تو خوشاوند ماهستی ؟
دهقان آب دهنش را فرو برد :
- بلی قربان ... پدر شما ...
رئیس صاحب ... نواسه کاکای من است .
پسر جوان پرسید :
- من پیش ازین ترانیده ام .
دهقان ، مثل آنکه معذرت بخواهد ، گفت :
- قربان ، من گاه گاهی اینجا به خدمت می آیم . من همیشه در ده هستم .
پسر جوان سوی دهقان دید :
- درده چه میکنی ؟
دهقان با فروتنی جواب داد :
- مادرده کار میکنیم ، قربان .
پسر جوان سوی مردی که دروازه را برای ما باز کرده بود ، دید و گفت :
- این خروسها از من است .
برایشان يك خانه بساز . باید تا فردا تمام شود ... حالا کلبه بیار . میخواهم به خروسها کلبه بدهم . حتما گرسنه هستند .
دهقان درحالی که ما را از دست آن مرد میگرفت ، باهیجان تقریبا فریاد زد :
- به خروسها کلبه میدهید ، قربان ؟
بعد با تعجب تکرار کرد :
- کلبه ؟
پسر جوان با آوازی آرام گفت :
- درده هم به آنان کلبه میدادید؟
دهقان باز هم خم شد و جواب داد :
- نه قربان ، درده ما کلبه نداریم .
پسر جوان با تعجب پرسید :
- کلبه ندارید ؟ پس صبحانه چه میخورید ؟

دگلو نو خندان

وخت دپسرلی دی په خندا کښی شول گلونه بیا
 راغله فافله درنگ او بوی وین شول خیا لونه بیا
 وخت دنوبهار دی زرغون لرونه رغونه شول
 سیل دسرو گلونو گلرخان کوی سیلونه بیا
 وونی دباغ نه زمزمی دسپار زیسری شو
 چو دښکلو غاړی ته بهار کسه املونه بیا
 سری شولې گلانو په خندا کښی سپارو ویل
 وخت دتخول دی غوړیدلی سته ساتونه بیا
 مینه لیبی شوه دسیدیا په نندارو پسې
 گرمی گونگوسی او زمزمی شوی غزلونه بیا
 چو مازیکری شویپه گورد دبیغلو جشن دی
 مینه تخنیدلی تبسم کوی سوا لونه بیا
 تا کښی پسرلیه جنتی بنسند نی و نیمه
 خکه په اوږدې کښی سری غنچې شوی مثالونه بیا
 (شیر احمد)



دوحدت گل

خکه سر تندی و هم گوشه کنار پت
 چه بی خرگند کړو ماته مخ دبار پت
 بیاله ماته دغه مطلب الانوار پت
 کله وینم په پرده کښی خیل نگار پت
 لکه مخ پورایه گل که انار پت
 چه په غلاکوم له خلقو نه اشعار پت
 آفرین شه ای عظیمه سنا به کار پت
 «عبدالعظیم»

ماچه وخور په زړه د عشق گداز پت
 احسان د ذوالجلال دی په ما با نه پت
 زما خدایه مهربانه ، مگری چیزی
 کله وینم ظاهرا صنم په سترگو
 دوحدت په گل می پت د زوگی مخ کړ
 خولا به خه زماله حاله خبر مومی
 چه آگاه دی خولا به خان نه کله هینکله

سترگی

آشنا نظری مه وی سیلنی دی کومه
 همدامی ده کسی چه لیونی دی کومه
 «همزه»

له سترگو دی قربان تبسم غرخنی دی کومه
 سنا واخلمه بلاددی هوشیارو سترگو

لکه لمبی وی دفتو نه ډکې
 لکه کاسی وی دلپو نه ډکې
 لکه بانی وی دگلو نه ډکې
 «اجمل»

د جا خوتکاری خو بولی سترگی
 هم سوزو وکنی هم خورونکی غونډی
 دجا خبری په ترخو کښی خوری

تخیل

د چمن په غیر کښی یاره
 هلته گو بی له ما لیا ره
 ما له غمه نا فراده
 د تو دی بوس لیا ره
 د تو دی بوس لیا ره
 د تو دی بوس لیا ره

که نه گل وای زه بلبل وای
 نیسه تپه د پسرلی وای
 د سپو سینی ریا ته
 نزدی گری وی خو له تاته
 تا به خه وی خو شفا به
 راته وای به اراته وایه !

ته دیوه وای زه یتیم ستا
 هلته خوا کښی داو رنگ ستا
 چه وای هر یوه پله رنگ ستا
 کیناستلی وای په خشک ستا
 تا به خه وی خو شفا به
 راته وای به اراته وایه !

یا که چیری له بیه مرغه
 په محفل کښی د مستا نو
 یا بولی کښی د خو با نو
 د قوی مینی په امز
 تا به خه وی خو شفا به
 راته وای به اراته وایه !

وای روا نه د مین خوا ته
 گلو وای په کسی تاته
 وای را غلی تقا شفا ته
 د خورن زره تقا شفا ته
 تا به خه وی خو شفا به
 راته وای به اراته وایه !

یا که نه بی میو مسته
 تا دگلو نندا ری گری
 دخوانی په حکم زه هم
 ستانظر می وای بلبلی
 تا به خه وی خو شفا به
 راته وای به اراته وایه !

پسرلی

د بهار فیض

پسرلی بیارغی وطن ته له فیضانه سره
 بیایی راوړی دیر گلونه دی له خاڼه سره
 په یوه میاشت کښی گوره حمل په غوا بی شی بدل
 پسرلی دغسی گومک کړی له دهقانه سره
 وایه جهان گل و گلزار شه د بهار له فیضه
 مینه بیا دا شوه دهرجا لندی چهانه سره
 په غرو دغو کښی دگلو نو چمتونه وینم
 دغوی زړه به باغ کښی تنگ شه د صحرایه ارمان
 ریدی دامن ته دی وتلی ازغوانه سره
 خمکی اغوستی سرتزیا به شته چهانه دجنت
 خکه سیالی کوی له شته ډنډه داسما نه سره
 چه شته پنی سمسور باغونه دلته هلته وینم
 دهقانه ستاکوردی ودان وی له باغیاته سره
 «الفت»

خوږی لنډی

هلکه خاندی خوشحالی کړه
 سپامی کښی ستانگې لره درخینه
 ستادهیلی په شان غمزی ده
 زما شپری ده ستابه کله خوښه شینه
 په شمله می دی گل قطار کړ
 دښکلو لاجونو دی اوږد وشرماونه
 چه کاکل دی دپښمنی کړی
 دذنی خال دی مرود پخلا کوینه
 دیدن تری به ماږه کړم
 دگلی منځ کښی په معخ لومخی تیره شه



گیاه

هسی بی له یاره زه یم په جهان کښی
 چه می نشی خای په خمکه په آسمان کښی
 سره گلونه دچمن راته سوز اورشی
 چه قلم بی یاره کیردم په بستان کښی
 چه بی مر نه یم له ډیری بی نیاز به
 حیران یم د ناتوان صورت په توان کښی
 که هر خو فکر له خانه سره وکړم
 هین دصبر طاقت نه وینم په خان کښی
 هین ساتنه دسرکښ خاطر را نشی
 خولا ساتلی شی بغری په گریزان کښی
 تر هغه به بل نادان په جهان نه وی
 چه خولا مېرو فا غوا بی په نادان کښی
 که بی سل خله په خارو فریان بوتم
 غور راته باسی په خارو په قربان کښی
 هسی رنگ زما په ډیره زړا خاندی
 لکه گل دپسرلی خاندی په باران کښی
 چه هری شی ددولعل کاندی بر سپره
 چه می کښینی ددو سترگو په دکان کښی
 چه می هچیری په خوا په خاطر نه ز
 زمانی راته خرگند کړ په زمان کښی
 چه په وصل کښی بی اوښکی نه وچیری
 ترو به حال درحمان غوی په جهان کښی
 «رحمان بابا»

کوتاه و دلچسپ خواندنی

خودکشی با کار دو پنجه

مژده به بایسکل سواران

اخیراً شرکت تولیدات پترولیم بنسلوانیا واقع در فلاد لقیایک آله دستی سبک وزن اختراع نموده اند که خیلی جالب و با ارزشی است. این آله عبارت از محتوی نیست که در بین آن را بر مایع بفشار گنجا نیده شده هر گاه تیوب بایسکل با اثر داخل شدن میخ و غیره پنچر گردد راننده فوراً ازین آله استفاده نموده و قسمت مجرای قطعی را به نیزل تیوب بایسکلش از تباط می دهد و بعداً مایع را به بفشار داخل تیوب رهنمائی کرده و بدین ذریعه در طرف کمتر از یک دقیقه سو راخ آن تر میم شده و بایسکل برای استفاده مجدد و راندن آماده میشود.

را از قبیل، سنگ کیسه صغرا، مرض قند، فشارخون، سکت و غیره را در بر دارد. همچنان باید دانست که چانس بهبودی در هنگام جراحی برای اشخاص چاق، با خطرهای زیادی توام است. دوکتوران عصر ماعقیده بر اینست که انسانهای قرن بیستم زیاد میخورند و بر اثر ماشینی شدن زندگی، حرکت کم و عدم کار جسمانی اضافه وزن پیدا میکنند. چون زیاد میخوریم و حرکت کم میکنیم غذای ما تبدیل به انرژی نشده و به چربی تبدیل میگردد که این امر سبب چاقی میگردد. همچنان روده ها بر اثر زیادی غذا از کار افتیده و تنبل میشوند و موادی را که با پستی رفع شود، در بدن باقی میماند و در نتیجه عضلات خسته شده و حافظه ضعیف میگردد.

مداوم را چه در هنگام کار و چه در وقت غیر رسمی پیاد آورد تصمیم گرفت هر طوری شده از ورزش بکاهد از اینرو به آسایشگاه مخصوصی لاغر شدن مراجعه کرد و در آنجا به آقای «اس» بجای گوشت، نان، شیرینی، آبجو، شراب و سیگار فقط یک کیلاس سوپ ترکاری می دادند. او مجبور بود با روزه گرفتن خودش را لاغر کند و آهسته آهسته باین نوع تغذیه عادت کرد. آقای «اس» در آسایشگاه متوجه شد که پس از یک هفته پنج کیلو وزن خود را باخته است و با خوردن آن کیلاس سوپ سبزی احساس گر سنگی نمیکند و حتی اظهار کرد که به آسانی میتواند از آن سوپ سبزی هم صرف نظر کند. چاقی علاوه از اینکه ظاهرا ارزشت وزنده است ضمناً عوارض مختلفی

درجهان ما هستند کسانی که گور خود را با دست خویش می کنند، عده ای با خوردن غذا های غلط، بر چاقی شان می افزایند و ازینسو کمتر عمر میکنند. به اساس اظهار نظر یک عده طبیبان گفته میشود که هرگاه سی فیصد بر وزن اصلی انسان افزوده شود، عمر را پنجاه درصد کوتاه تر میسازد. آقای «اس» علاقه زیادی به خوب زندگی کردن و خوشگذرانی داشت یعنی زیاد میخورد، از دخانیات و مشروبات بسیار استفاده میکرد، این بی احتیاطی و علاقمندی به زیاد خوردن و عیش و نوش کردن سبب شد که در سن ۴۴ سالگی به سکت قلبی مواجه گردد. آنوقت نگاهی بشکم پیش افتاده اش کرده، ببخوابی ها و عصبانیت

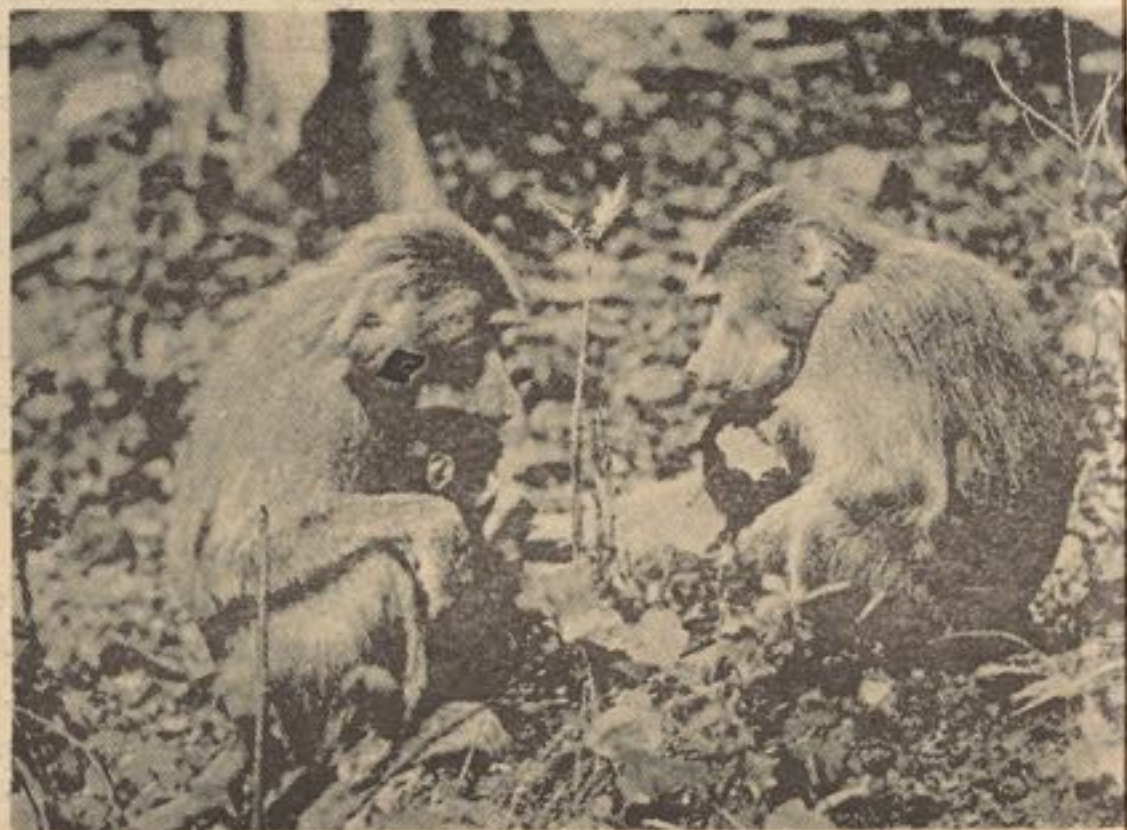
قیچی که همه کس میتواند آنرا برای مقاصد قطع نمودن و بریدن تکه و غیره بکار برد

یکی از شرکتهای صناعتی با اقتباس از نوع قیچی های انتیک و قدیمی چینی نوع قیچی اختراع نموده که بطور قطع و بصورت خیلی آسان اشخاص را دست و چپه دست ازان استفاده میکنند. قیچی متذکره را در کف دست قرار میدهند این قیچی جای برای بکار بردن انگشتان ندارد و صرفاً از یک پارچه فولادی ساخته شده و تیغه های آن با اثر فشار از هم باز شده و شمی مورد نظر را به بسیار آسانی و سهولت غیر قابل باور کردنی برش میکنند. این قیچی معمولاً برای اشخاص که نقیصه فزونی داشته و پنجه هایشان معیوب باشد خیلی مساعد و مفید است.

نوصیه دوکتوران برای اشخاص چاق اینست که باید برای از بین بردن چاقی از راه پیمائی، مساز، اسب سواری، بایسکل سواری و دیگر انواع ورزش استفاده بعمل آید. همچنان باید خاطر نشان کرد که برای لاغر ساختن وجود راه های مختلفی پیشنهاد شده و هر طبعی روش جدا گانه دارد. ولی روش کلی و اساسی دو چیز است:

- ۱- غذای کم خوردن.
 - ۲- دوری از چربی و مواد نشایسته ای وقتندی.
- اتخاذ این روش با پیدایش بدست آوردن و وزن مطلوب بازهم ادامه یابد و جز عادت شود.

عکس جالب



مردی با نقاب بقیه

دیک پر سید ؟ (اتاق خوابش در کجا واقعست ؟ من مدیر قسم - کمک خارتوالی هستم و باید با او حرف بزنم)

پیشخدمت آنها را به طرف لفت برده گفت : «در طبقه دوم است.» آنها سوار لفت شده به طبقه دوم رفتند در مقابل پنجره لفت که دیک آنها باز کرد، یک دروازه پالش شده دوپله یی وجود داشت که با آب طلا کار شده بود.

الک غمگین کرد: مثل دروازه یک تیاتر معلوم میشود.

دیک دق الباب کرد ولی هیچ جوابی نگرفت.

اما مرد جوان به سرعت خود با تمام قوت به دروازه زد. و با این حرکت خود باعث حیرت الک گردید. صدای در هم شکستن بلند شده پله دروازه به توته های خرد تبدیل گردید و از هم باز شد. دیک در دهلیز ر جایش میخکوب شده بود.

ارساما تیلند به روی بستر خود افتیده پاها پیش به یک طرف چیرکت آویزان و در پایین پای او زنی بیرکه ماتیلند و پرا ماتیلند می نامید با قیافه وحشت زده دیده می شد.

مرد و مرده بودند. یل دود آبی رنگ با بوی زننده هنوز در اتاق وجود داشت.

-۲۹-

دیک به یک جست خودش را به بستر رساند و با انداختن یک نظر به قیافه های صامت آندو همه چیز برایش روشن شد.

او در حالیکه به دود آبی رنگ در زیر سقف چشم دوخته بود و ذریه اظهار گفت به ضرب گلوله کشته شده اند. امکان ندارد یک ربع ساعت پیش این اتفاق رخ داده باشد. این دود آبی اغلب اوقات برای ساعتها در فضا باقی میماند.

الک با صدای نیمه بلند به افراد خود امر کرد: «تمام مستخدمین منزل را بازداشت کنید» آنها از یک هروری گذشته وارد اتاق خوابی شدند که به گمان اغلب خواهر ماتیلند در آن استراحت میکرد.

دیک اظهار نظر کرد: (از همین

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.

الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار

میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد و تلاش خواهرش برای

ادامه کار او نزد مایتلند به کدا من نتیجه نمی رسد و او را ترلا میکند دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما

اسناد از سیف منزل لارد فار میلر بطرز اسرار آمیزی به سو فت میرود تحقیقات پولیس هاگن مد یر کلب هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتبا هی که دارد

بکس های را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به اهانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش میباید. در اننای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

حصه رهروی که مایستاده هستیم شلیک شده است. به احتمال قوی از وسیله خفه کن صدای تفنگچه استفاده کرده اند) سپس به دنبال پوچک مرمی به روی فرش دهلیز بر آمده دو دانه پوچ مرمی را که از یک تفنگچه اتومات و سنگین فیر شده بود، پیدا کرد و گفت: (این همان چیزی است که از آن می ترسیدم اگر من افراد خود را داخل عمارت میداشتم ممکن بود از فرار ضارب جلو گیری کرد)

الک مجلدا به زمین خم شده با احتیاط تمام پل پاها را به روی زمین مورد رسیدگی قرار داد. طبقه سوم شامل اتاق های مستخدمین بود و آنها تو نستند پل پای را تابه اتاق نمبر یک تعقیب کنند الک دکمه زنگ اتاق را فشار داد. اما دروازه اتاق بسته بود و کسی آنها از داخل باز نکرد.

دیک یک قدم عقب رفته ، لگد محکمی به دروازه زد. اتاق خالی از نفر بود. یک کلکین از صحن اتاق به طرف بام میلان دار باز میشد و بدون ضیاع وقت الک و دیک هر دو از دریچه بر روی بام رفته در دهلیز کوچک تعقیب شانرا ادامه دادند.

همینکه یک فاصله را به روی چهار دست و پا خزیده پیش رفتند راه آنها توسط یک میله آهنی به امتداد آن سهل تر قابل عبور شدند و آنها سر دو پای شان ایستاده شدند غالباً دین یک راه فرار در مو اقع بروز وقایع آتشی سو زی بوده است

به اتاق مهما نها رفته بود. دروازه این اتاق به طرف دهلیز زینه ها باز میشد که از آنجا یک تعداد پته های نازک زینه به اتاق نوکر ها در طبقه فوقانی منتهی میشد.

الک مجلدا به زمین خم شده با احتیاط تمام پل پاها را به روی زمین مورد رسیدگی قرار داد. طبقه سوم شامل اتاق های مستخدمین بود و آنها تو نستند پل پای را تابه اتاق نمبر یک تعقیب کنند الک دکمه زنگ اتاق را فشار داد. اما دروازه اتاق بسته بود و کسی آنها از داخل باز نکرد.

دیک یک قدم عقب رفته ، لگد محکمی به دروازه زد. اتاق خالی از نفر بود. یک کلکین از صحن اتاق به طرف بام میلان دار باز میشد و بدون ضیاع وقت الک و دیک هر دو از دریچه بر روی بام رفته در دهلیز کوچک تعقیب شانرا ادامه دادند.

همینکه یک فاصله را به روی چهار دست و پا خزیده پیش رفتند راه آنها توسط یک میله آهنی به امتداد آن سهل تر قابل عبور شدند و آنها سر دو پای شان ایستاده شدند غالباً دین یک راه فرار در مو اقع بروز وقایع آتشی سو زی بوده است

توسط همین خوازه میشد که به اتاق مجاور رفت و قاتل هم بدون آنکه آثار نفوذ در اتاق خواب را از میان بر داشته باشد، از همین راه وارد شده و اقدام به کشتن آندو کرده بود.

به روی صحن زمین زیر کلکین چاپ پای مرطوب دیده میشد که تا

انها نفس زنان به روی بامهای ایویدند تا اینکه رو پروی شان یک زینه آهنی پیدا شد. این زینه به یکی از عمارات طبقه چهارم و بسراه احتیاطی فرار در موارد وقوع حریق منتهی میشد یک دروازه آهنی درینجا باز بود و آنها شتا بان از زینه فرود آمدند تا اینکه به روی یک حیاط رسیدند که از سه طرف به دیوار های بلند و از سمت چهارم به دیوار عقبی یک عمارت دیگر محدود می گردید.

چنان پیدا بود که در عمارت کسی زنده گی نمی کرد. زیرا پرده های (جغ) جلو تمام پنجره ها و کلکین ها را می پوشاند. در انیوار سومی یک دروازه باز وجود داشت. همینکه الک و دیک از آن گذشتند، خود را در یک طویله یافتند.

یک نفر در آنجا سر گرم شستن یک موتر بود پولیس ها به عجله خود را به آن مراد رساندند.

آن مرد در حالیکه با دست قطرات عرق را از روی پیشانی خود پاک میکرد پر سید : بلی آقایان امن پنج دقیقه پیشتر یک نفر را دیدم که از اینجا بیرون رفت و تا جا بیکه از سر او ضعیف معلوم ود خیلی عجله داشت. یک خدمتگزار منزل یا پیش خدمت بود. اما من نتوا نستم او را درست پشنا سم.

(کلاه به سر داشت ؟) مرد اندکی فکر کرده پاسخ داد: تصور میکنم بلی آقا، او از آنست بیرون رفت.

آن مرد جهت حرکت را به الک و دیک نشان داد و آنها شتابان به آن سمت رفته در زاویه خیابان برو کلی ادور زدند.

وقتی آندو از نظر ناپدید شدند موتر شوی به طرف دروازه بسته ی گاراژ دور خورده آهسته اشپلا ق کرد.

دروازه به آرامی باز شد و جو شنا براد از آنجا بیرون آمد.

جوشنا به آن مرد خطاب کرد : از شما تشکر می کنم، سپس یک با نکتوت کلان را در کف دستش گذاشت.

از رفتن براد زیاد گذشته بود که گاردون والک از تعقیب پیسواده شان بدون گرفتن کدام نتیجه پرس گشتند.

بنابر عقیده دیک بدون تردید چه کسی که میتواند قاتل باشد، زیرا یکی از پیشخدمت‌ها ناپدید شده بود. شش نفر از پیشخدمت‌ها مردمان دارای کرکتر خوب ولایق بوده نمی شد آنها را سرزنش کرد هفتمین نفر همزمان با آمدن آقای مایتلند به این منزل واز آنجا شده بود. گر چه لباس مخصوص صی پیشخدمت می بود تن می کردولی از رفتار شش پیدا بود که تا آندم کوچکترین اطلاعی از پیشخدمت می ندارد.

سایر پیشخدمت‌ها اورا ننوست نمیداشتند و اگر ضرورت نمیبود حتی یک نانیه هم دیر تر در اتاق پیشخدمت‌ها نمی ماند.

الک گفت: (شاید یکی از اعضای سازمان بقیه بوده) و برای الک فوق العاده اسباب خوشوقتی بود وقتی شنید که یک تصویر انوران سابق آن مرد به صفت یک آشپز در منزل وجود دارد. البته شوخی درین تصویر این بود که چرا او به آن پوز برای یک لحظه در برابر کمره عکاسی قرار گرفته بود.

دیک در حالیکه به تصویر خیره مینگریست پرسید: شما اورا می شناسید؟

الک با سر اشاره کرد. او از زیر دست من گذشته است و تصور نمی کنم، شناختن او برای من مشکل باشد گر چه همین لحظه هر قدر سعی می کنم نامش را بخاطر نمی آورم.

تحقیق در دوسبیه های اندتسر احصا نیه هویت فراری را بر ملا ساخت. وچنان جلوه نمود که یک انلارج تصویر، ونام پیشخدمت و نامهای مستعماری را که در گذشته بالای خود گذاشته بود، با تحلیل حاصلت پیدا کردند.

یکی از مستخدمین اظهار داشت که صدای فیر را شنیده است، اما این یک حدس بود. نمیتوانست آن صدا آواز بسته شدن یک در وازره باشد. زیرا آقای ارسامایتلند عادت داشت که دروازه هارا از عقبش بشدت می زد.

الک به نیک گاردون راپور داد: (مایتلند از جمله اعضای اساسی سازمان بقیه بود.) او این راپور را پس از معاینه جسد در شعبه اتو سپی ترتیب داد.

(در بازوی چپ مایتلند خالکوبی قشنگی شده وبقه را کمی مایل به روی پوست بدنش نقشش کنده اند. ضمنا این یکی از همان نکاتی بشمار میرود که شما تا امروز راجع به آن بمن چیزی نگفته بودید.

آقای کلونل گاردون وآن اینکه چرا خالکوبی در بازوی چپ قشنگ جلوه مینماید.

البته بعضی مطالب را میدانم، اما اینکه چرا این را خالکوبی نمی کنند. این مطلب را تا هنوز نمی دانم) برای پیش خدمت ناپدید شده، امروز چاشمت تلگرامی رسیده بود. این موضوع را درست وقتی بخاطر آورادند که الک به دفتر پولیس برگشت.

با یک هدایت تیلفونی سواد تلگرام از دفتر تلگراف خوانده شد. در آن بسیار به ساده گسی نوشته شده بود: کار را تمام کرده خودت را ناپدید کن.

فقط همین هشت کلمه در تلگرام گنجا نیده شده بود وپس. اعضای فرستنده پای تلگرام وجود نه داشت. در ساعت دو تلگرام به شعبه مرکزی پوسته تحویل داده شده بود وقاتل هیچ وقت را تلف نکرد و مطابق هدایت عمل نموده بود.

دفتر کار مایتلند در محاصره پولیس قرار گرفت و تفتیش دوسبیه ها واسناد بصورت سیستماتیک جریان پیدا کرد. در ساعت هفت شام الک به چهار راه فیس گپوری رفت و جانشین باحیرت فراوان دروازه را برویش باز کرد. الک در رهروی صندوقها و موبیل بسته شده را دید که رویهم انباشته بود و بیانه آورد که جانشین صبح همان روز به او ازک وچ کشی به منزل نو اطلاع داده بود.

(شما آماده کوچ کشی شده اید؟) جانشین باسر اشاره کرده جواب داد:

(من با نهایت بی میلی اینجا را

ترك ميكنم .

متا سفانه كرايه آن زياد است طوري بنظرم مي آيد كه دگر كار و شغلي پرايم ميسر نشود .

ومن مي خواهم با عقل و سنجش اين امكان را بررسی كنم . اگر من در بالهام زندگي ميكردم . مسلما بسيار آرام مي بودم ومن رقيقه هاي ندارم كه نشست و برخاست با آنها پرايم گران تمام شود.

(واگر شما چنين معشوقه هايي داريد، شما ميتوانيد آنها را بدست فراموشي بسپريد. ما وصيتنامه پير مرد را بدست آورديم . او سخت بشما روادار بوده است).

جانشين در حاليكه دهانش از تعجب باز مانده بود پرسيد (شما شوخي ميكنيد؟)

الک جواب داد: (من در زندگي هيچگاه اينقدر جدي نبوده ام . پير مرد آنچه در زندگي داشته ، حتى آخرين دينارش را هم بشما گذاشته است.

اينجا است يك رونوشت و وصيتنامه اش تصور مي نمودم كه شما از شنيدن اين خبر بسيار خوشحال ميشويد و با دلچسبي مایل به ديدن وصيتنامه ميباشيد .) الک بكس دستي اش را باز کرده يك ورق كاغذ را از آن بيرون آورد و جانشين شروع کرد به خواندن آن :

(من، ارسا مایتلند، ساكن خيابان اللور نمبر ۱۹۳ كه به خانواده اشرافي ميديل زيكس تعلق دارم ، درينجا به صفت آخرين خواهش خود اقرار ميدارم كه اصولا تمام وصيتنامه ها واقرار خط ها به نفع اين متن باطل ميباشند . من تمام جايداد منقول وغير منقول خودم را با تمام زمين ها ، باغها ، اسناد سهم و حقوقی را كه در شركتها به اساس سرمايه گزاري ها بهر نوع وشكل كه باشد كلييه زيور و جواهر، مو تو و خلاصه تمام هستي و دارايي خودم را بطور كامل به فيليب جانشين ، ساكن خيابان فيتس روي نمبر ۲۳۱ ، كه در لندن كار ميكند ، مي بخشم . من اقرار ميدارم كه او يگانه انسان شريف ميباشد كه در طول عمر و دوران مرارت بار زنده گي ام

و شناخته ام. من به او هدایت میدهم که باتمام توجه به انحلال تشکیلات بردارد. زیرا این تشکیلات مرتا به پا برای سازمان بقیه ها معلوم است. و در طول بیست و چهار سال فعالیت همیشه تمام دارایی هدی مرا بهدیده کرده است.)

این اقرار خط باخطی که جانشین آنرا بخوبی می شناخت امضا شده و دو شاهد دیگر هم در پای آن تصدیق کرده بود. اسمای آندو نفر برای جانشین معرفی بود.

جانشین به روی زمین نشست و سکوت اختیار کرد و مدتی را در سکوت گذشتاند. سپس شروع بحرف زدن نمود. من در روز نامه های عصر مطالبی پیرامون کشته شدن او خواندم و به منزل او رفتم. اما پولیس ها مرا نزد شما رهنمایی کردند من میدانستم که شما بسیار کار دارید و نخواستم باعث ایجاد مزاحمتی برای تان بشوم. او چگونه مرده است؟

الک پاسخ داد: (توسط قیر مرمی به قتل رسیده؟)

(قاتل را گرفتار کرده اید؟)

الک مطمئانه جواب داد: (ما فردا صبح او را بچنگ می آوریم حالا که بالدر در زندان نشسته يك نفر دگر هم هست كه جریان را به بقیه گزارش میدهد و اورا با خبر نگاه میدارد. بلی اگر راستش را بخواهید، همینطور است.)

جانشین پس از يك لحظه پاسخ داد: «وحشتناك است.»

«اما درینجا او بقایای خودش را بمن سپرده است.»

جانشین نگاهی به ورقه، وصیتنامه افکنده آهی کشید و به حرفش ادامه داد: (من میدانم چه بگویم بهتر بود این کار را نمی کرد. من از قبول چنین مسئولیتهای بزرگ نفرت دارم. من اصلا برای چنین فعالیتها و معاملات تجارت وسیع ساخته نشده و ذوقی برای این کار هاندارم. نی راستی خوشحال میشدم اگر او این وصیتنامه را نمی نوشت. باقیه دارد.

داستان

دردگام

سوزه از : ابوالمعانی بیدل
سناریو از : شرف و شهیدوف

وینکو ویچ

ترجمه از : ع.ح. اونگوت

نازش از خاطرم نرفته و صدای دلنشینی
هنوز در گوشم طنین انداز است .
- افسوس ، پیش از آنکه بتوانم رموز
عشق باوی درمسیان نسیم ، از او دور شوم .
مجنون رفت و نتوانست راز دل بگوید .
آهوی کوچک سبک سبکی از میان تپه‌های
ریگی پدید می آید و جابجا متوقف میماند و
حرکت سراینده را از نظر میگذراند .
مودن میسراید :

- مرغ آواره ای که از سرو سر افراز
خود در باغ جدا افتاده ، بشاخ کدم گلین
طرب آشیان گزیند ؟

- اهل عشق به تقلید از ناله دلم آه فریاد
سر میدهند ، او رفته است و من چون
«س» آوازه او در میان مردم تنها مانده ام .
درفواصل دوریست ، میان تپه های ریگی
اشعه نور باشاخه‌های تکدرخت خرماي سر
بفلك کشیده‌ای بازی میکند .

کامدی دراطاقی ، بر بالین پراو سر نهاد
گلی را که مودن بوی تقدیم کرده بود . بدقت
از نظر میگذراند ، گرچه برگهای گل به پز مودن
آغاز کرده ، اما رنگ آن همچنان تازه و روشن
بنظر میرسد .

پسری که در آستانه در نشسته ، نگاه استقام
آمیز خود را بسوی کامدی می افکند . لیان نازک
و قشنگ کامدی سخت بهم چسبیده اند ، اما
با آنهم صدایی لطیف و رسا ، اما حزن آلود
شبیبه آواز کامدی بگوش میرسد .

« دیگر روز کارانی که میبایستی خرما
بچینم ، کاملا سپری گردیده و حالا برای من
فقط تکدرخت‌های بی شاخ و برگ بجایمانده اند
و بس . ای دل محزون ، دیگر رازی جرگریستن
و ساختن نداری ... »

پسرك میبوسد :
- چرا حرف نمیزنی ؟
کامدی پاسخ میدهد :

- دلم نمیخواهد حرف بزنم .
باز هم لیان نازکش بهمیگریم می چسبند . اما
تصورات او چون آهنکی درد آلود شنیده
می شود :

« آهنک محزون نری از بزم دل دور شد .
روزها بیاد مودن به روشنی مینگرم و شبانگاه
بظلمت قبرگون که سیراهی مویش را منعکس
میسازد چشم میدورم و تیرگی شهبابا اشک
چشمان خود میخورم ... »

پسرك میبوسد :
- درباره چه می اندیشی ؟
کامدی جواب میدهد :

- هیچ ...
باز هم اندیشه های او چون آهنکی طنین
انداز میگردد :

« آه ، چقدر خوب بود ، پیش از آنکه او را
ببینم ، اکنون که دلدار عزیزم از کنارم دور
افتاده است لذت زندگی را بیک قلم از پند
برده ام . »

پسرك التماس میکند :
- کامدی ... باری برای من برقص
کامدی میگوید :

- خوبست سوانگاه گل بدست ، سبک ازحا
برمیخیزد ، خرامان راه می رود و چرخ زبده
میزند .

پسرك بر سبویی خالی میوزد و او را برای
رقص الهام میبخشد ، صدایی که از سبوی سر
میخیزد ، در خیال دختر چون آهنکی دلنشین
انعکاس میکند :

نایبجای داستان

مودن جوان زیبای هنرمند یادین تصویر کامدی رقصه زیبای سرای ، عاشق بیقرار میگردد
و در جستجوی او راه سر زمین دور دست ناشناخته را در پیش میگیرد و پس از عبور از
مرزیخ سرزمین ارباب اسواخ به پایتخت فرمانروای هند میرسد و بیاری بهر نادجی
بالغیان و محمد محسن فانی نخشی شاعر ، موفق میشود در سرای یار یابد و در حضور
فرمانروا و مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز بسراید .
مودن کلونید گرانبایی را که فرمانروای بی بخشه در پای کامدی می افکند و بجرم این
گستاخی از مرز مملکت بیرون رانده میشود .

تنبور سحر آمیز پس ستور فرمانروا شکستنده شده در محل نامعلومی دفن میگردد
و همزمان با آن نشاط و طرب از حجاب رخت می بندد و هیچگونه آهنکی از آلات موسیقی
بر نمیخیزد . فرمانروا به امیر یک چشم دعوت میدهد تا بهر صورت تنبور سحر آمیز را
بیدا کند .

فرمانروا بسوی امیر یک چشم متمایل
میگردد :

- تنبور را اینجا بیآور :

امیر در حالیکه از خراس میلوزد پاسخ
میدهد :

- فرمانروا میدانند که هیچکس نمیداند
تنبور سحر آمیز در کجا بگالک سپرده شده
است از کسانیکه جایگاه آنرا میدانستند ،
هیچیک زنده نمانده اند

- هه . هه . هه . پس تو خود آنها را
عمدا بقتل رسانده ای و این کار را باین نیت
انجام داده ای که فرمانروا محروم از ساز و
آواز از حیات بستوه آید و زندگی را تسرك
بگوید ؟ فقط باین وسیله میخواستی خود را
امیر دهشتزده خود را بگوشه ای میکشوی
کلمات بریده میگوید :

- نخبر عالم پناه ، چنین اندیشه ای حتی
در مغز هم خطور نکرده است . . . من خورشید
فروزان آسمان مالم فرمانروای خود را از جان
هم . . . عزیز تر میدارم . . . من

- حرف همین است ا و فرمانروا سخن
او را قطع میکند ، همه میدانند که توجایگاه
چیزهای گرانبیا را بیشتر از دیگران می بینی
و بهتر از دیگران میدانی ، هرگاه تنبور را
بیدان کنی و با خود نیآوری ، از سر خویش جدا
خواهی شد .

امیر تعظیم کتان خم میشود :

- اطاعت میشود عالم پناه !

صفحه جدیدی از کتاب خطر کین باز میگردد
و مطور ذیل در آن نمودار میشود :

هر قلم رنج پیش پامیبرد

حیرتش روی بر قفا میبرد

مودن نیمه برهنه ، اسروده و خسته در آتش
نیج والم میگذاشت و در صحرای بی پایان پیش
پیش میرفت و با آهنکی محزون این منزل نوانی را
میسرود :

- یار از نظرم رفت ، اما هنوز خرام و

پاسبانان محکوم بجزا توسط عرابه از
بیشروی منادی عبور داده میشوند .

دروازه کارگاه استاد تنبور ساز بسته است
اماصدای منادی شنید میشود :

- بشنوید ، این بهترین مظهر عدالت
عالم پناهی است .

سازنده لاغر اندام به تندی میگوید :

- این سخن گندیده ای است که از دهان
گندیده بیرون میشود ، عدالت فرمانروای
هند معلوم است این چگونه عدالتی میتواند
باشد ! باید رفت .

سازنده میانه خد میبوسد :

- بکجا ؟

- بهر سویی که ممکن است - به گوه ، به
بیابان ، فقط به جایی که ازین شهر دور
باشد ؛ باید عجله کرد و سرعت ازینجا رفت ،
زیرا اگر اوبشنود که تمام سازها خاموش
شده اند ، یکی مارا هم زنده نخواهد گذاشت .
آواز کارگاه بیرون می رود و از پی او دیگران
هم برآ می افتند و فقط استاد از جاتکسان
نمیخورد . سازنده لاغر اندام میبوسد :

- تو اینجا میمانی ؟

- نمیتوانم بروم - و بالهجه جنی ادامه
میدهد من باید به سرتوشت تنبور سحر آمیز
پی بروم .

سازندگان با وضعی حزن آلوده دور میشوند .

استاد تنبور ساز که پاسبانان کشان
کشانش آورده اند ، در برابر فرمانروا استاده
است فرمانروا از وی میبوسد :

- . . یعنی مگویی که خواهی توانست
تنبور سحر آمیز را ترمیم کنی ؟ در آن صورت
آیا آواز سازها بر خواهد گشت ؟

استاد سرتکان میدهد و میگوید :

- البته !

پاسبانان تعظیم کتان خارج میگردند .
فرمانروا از عقب آنان چشم دوخته به امیر
یک چشم اشاره میکند :

- باید فرمانروا در برابر سایه خود نیز
احتیاط را امری دارد . این پاسبانان نیز
بدنیای دیگر فرستاده شوند ، تا هیچکس
نتواند در هیچ زمانی جایگاه آن تنبور مجرم
را دریابد !

امیر تعظیم کتان خارج میشود و از پی
پاسبانان می رود .

طوطی زنگارگون همچنان پرحلقه رنگین
نشسته است .

فرمانروا بطرف او نظر میکند :

- هنوز هم نمیخواهی حرف بزنی ؟
مثلیکه با سر را نهانی مایی برده ای ؟ باید
در قفس الکنده شود !

فرمانروای هند بعقب مینگرد ، اما کسی
رانمی بیند ، بنابراین طوطی را بدست خود
در قفس می افکند و نفسی عمیق کشیده
میخندد :

- حالا اگر بخواهی در حق مابدی کنی هم ،
نخواهی توانست ! . . . هه . هه . هه .

کارگاه آلات موسیقی نظر میرسد .
سازندگان در پیشروی آن گسرد آمده اند .

سازنده لاغر اندامی که ساز «وینا» بدست
دارد ، شتابان میرسد و صف سازندگان
را شکافته به کارگاه داخل میشود و با چهر ای
گرفته به استاد تنبور ساز خطاب میکند :

- اینک ببین ، تارهای این ، آواز میدهند !
تارها را میکشد ، اما آوازی از آن بر نمیخیزد .
استاد حیرت زده میگوید :

- این تنها ساز تو نیست ، بلکه تمام
سازها اینطور شده اند .

سازندگان که گرد آمده اند آلات موسیقی
- زینت بخش اریکه فرمانروایی مسا
خواستند بمنظور تأمین امنیت در میان رعایای
و فاشعار خود ، این دو پاسبان را که بیگانه
را بقتل رسانده اند ، به شدیدترین جزا محکوم
سازند .

پسرك که در صف مردم استاده است .
این سخنان را میشنود .

همه خاموش اند . منادی بار دیگر فریاد
میزند :

- این دو مار زهر آگین ، بالغیان فرمانروای
هند را بقتل رسانده و در نتیجه فرمانروای ما
را از بوی عزادان گل معطر آواز گلگشت در باغ
خسروانه محروم ساخته اند

پسرك از میان مردم فریاد میکشد :

- بدرجان ، بدرجان !

منادی بسمتی که آواز برمیخیزد نظرس
می اندازد ، اما نمیتواند در بین صدها نفر ،
پسرك را تشخیص دهد و سخن خود ادامه
میدهد :

- اینک حالا این موجودات زهر آگین درید
قدرت فرمانروا فریاد دارند .

« همینکه بخود بالیدم ، چون لاله‌ای نو
شگفته داغ بردم گذاشتند و عشق ، شربت
زهر آکین هجران را بخوردم داد ... »

پسوک می‌رسد :
- چرا گریه میکنی ؟
- ایسن رقص را نمیشود بدون اشک چشم

اجراگون .
در حالیکه کامدی چون کوتتری سبکبال چرخ
میزند و میرقصند ، تصوراتش چنین انعکاس
می‌کند :

« آه که در دی جانکاه ترا عشق در جهان
وجود ندارد تیره روز تو از دلداگان نمیتوان
دزیر آسمان سراغ کرد ... »

پسوک چشمان حزن آلود خویش را مایوسانه
سوی او میدوزد .

مودن زیر تکدرخت خرما افتاده و نگاه چون
آمیز خود را هر طرف می افکند .

- کامدی کجایی ؟ .. کامدی ... کامدی من ...
مرغها بر شاخه های درخت شور و فریاد
براه انداخته اند . آهوان زیبا از میان تپه های
ریگ روان بیرون آمده ، جابجا استاده اند
و چشم از مودن بر نمیدارند .

کامدی در رنج و عذاب مرتب و بیخودانه
نوحه سر میدهد :

« ازجه گشتم » جاذد لیر خویش
دوری « آوردم » این قیامت پیش
مودن باهیجان ازجا برمیخیزد ، آهوانی
که در فاصله نزدیکش استاده اند رم میکنند
کمی دورتر میروند و بازم جابجا استاده
میتانند .
مودن بسوی آنها دست دراز میکند
بیخودانه میگوید :

« کامدی » نیستم جدا از تو
که گشتم خجلت بیا از تو
چه رسیدت زرقص و اماندی
که بمن دافتی نیشاندی

مرغ کوچک آبی رنگی که بر فراز درخت
خرما میسراید ، ناگهان با صدای زیر و باریک
خود فریاد میکند :
- کامدی ...

مودن تکانی می خورد و سر خود را بالا
می‌کند ، اما مرغان بدون اعتنا بوی مستانه
میسرایند و نغمه پردازی میکنند .
آهوان نیز آرام آرام به تکدرخت خرما
نزدیک میشوند . مودن سر بر نهاده بازم
نوحه سر میدهد :

« کامدی ، غم فزوده زود بیا
بیخودی از خودم برود بیا

« زود بازای » تابیم سوزیم
تیره روزیم شمی افروزیم
مرغک از شاخی بشاخی میبرد و به آواز
تندخود میسراید :

- کامدی ... کامدی ...
تمام مرغان درخت با مرغک آبی رنگ هم
شده ، سرودش را یکجایی تکرار میکنند :
- کامدی .. کامدی ... کامدی ...

اما کامدی بدون توجه به آنها بسوی
کامدی که دیده نمیشود دست دراز میکند:
« کامدی - جان من مرو دیگر »

« دین و ایمان من مرو دیگر »
یکی از آهوان با صدایی کشیده میگوید:
- کامدی ... ی ... ی ...

مودن درخت نیز با وی هماهنگ شد « تکرار
می‌کنند :

- کامدی ... کامدی .. کامدی ...
مودن درخت نیز با وی هماهنگ شده تکرار
می‌کنند .

- کامدی :: کامدی ... کامدی ...
مودن سر خود را بر میدارد . آهوان کمی
خود را عقب میکشند . مودن بطرف آنها دیده
هدیان میگوید :

- آئی ، استاده شو ! حالا کامدی برقص
آغاز میکنند ، استاده شو !

اما آهوان در یک چشم بزمزدن از آنجا دور
میشوند و در عقب تپه های زیگی از نظر ناپدید
میگردند .

مودن که کاملا بیحال شده ، حرکتی نمیکند ،
لیکن باز هم می افند و مثل کسیکه از عقل
بیگانه شده باشد ، میگوید :

- کجایی کامدی ... کامدی ... کامدی من ...
صفحه جدیدی از کتاب خطی کهن باز میگردد
و سطر های زیرین نمودار میشود :

« چون رود دیر جانفزا است بهار »
« روز چون سو زند ، رود شیب تاز »

دزدان کوهی ، ز بر سایه کفر کوه
رستاهای مینا توریست ، با رنگهای روشن
مصروف کارند .

آتوپ چتر هم در بین آنان دیده میشود . در
مقابل او سازنده ای که از خشم فرمانروا
گریخته با ساز تازی خود استاده است تا
تصویرش کشیده شود . سازنده لاغر اندام
بر کمر کوه تکیه داده نگاه مجزون بدور
دستها می‌افکند . رهبر مکتب مینا توریستان
بهایی موسفید روی نمدی سفید نشسته است .
آدابامتازت و تمکین حرف میزند :

- مردم بر ساز و سرود ، به یتم شباهت
دارند . بدون ساز نمیتوان سرود ، هیچ
وسيله ای دیگری که بتوان از فراغت از کار

توسط آن خستگی را زدود ، موجود نیست .
آتوپ چتر میگوید :

- میگویند حتی خود فرمانروا هم از
افسردگی زیاد رنجور گردیده است . حالا
ساز هم نمیتواند آتش خشمش را فرو نشاند .
میگویند حیات طبیعیان نیز در معرض خطر
افتاده است .

او پارویی مویک تقاشی خود را بسرونگ
میزند و آخرین خطوط میناتور را رسم میکنند .
درین وقت از فاصله ای دور ، شور و نوای
مرغان از فراز شاخه های تکدرخت بگوش
میرسد :

- کامدی ... کامدی ... کامدی ...
همه یکجا بطرف آواز چشم میدوزند ، لیکن
غیر از مرغهای که از شاخی بشاخی می‌پرند
چیز دیگری را نمی بینند .

آتوپ چتر دوسه گام عقب می‌رود و نابلویی
را که از کشیدنش فارغ شده است ، از نظر
میگذراند و نگاهی به سازنده نیز می‌افکند
و او را با تصویرش مقایسه میکند .

در میناتور : این سیاه قبر گونی آسمان
را پوشانده ، اما آرزوشی نیز نمند قلب آنرا
میشکافد و در دامن کوهپایه های دور دست
گله فیله مشغول چریدن اند ... سازنده
میانه قد ، بالباس سرخگون ، و فینا بدست
روی فرش سفید زیر درخت شاخ بریده ای
نشسته است .

سازنده لاغر اندام زودیک ، می آمد و
میناتور را بدقت از نظر گذرانده آهی اذدل
میگشتد :
- مرکه این نابلو را ببیند خواهد گفت :
« روزگاری در روی زمین آلات موسیقی و طرب
هم وجود داشته است » .

بهایی موسفید با صلابت و تمکین میگوید :
- نباید یاس و نومیدی را بخورد راه داد
حالا آدمها آن تنبور سحر آمیز را خواهند
یافت و بار دیگر سازها آهنگ خویش را
باز خواهند یافت .

سازنده میانه قد اظهار می‌دارد :
- پس از ما ، چه ارزشی خواهد داشت ؟
بهایی با جدیت میگوید :

- باید بسعادت و شادگامی اعتماد داشت
آنکه بسعادت و بختیاری آینده انسان باور
نداشته باشد ، در کار زارزدگی چگونگی خواهد
زیست و چطور خواهد آرمید ؟ چنین آدمی
هرگز بهره ای از شادگامی نخواهد برد .

همینکه میخواست ازجا برمی‌زید ، بازم
آن صدا از فراز شاخه های درخت طنین
انداخت :

- کامدی ... کامدی ...
بهایی حیرت زده بیایا مینگرد :
- چه خبر است ؟
همه بسوی مرغها مینگرند .

آهویی روان - دوان نزدیک آنها می‌آید .
دین این صحنه آنها را برق حیرت و درجای
شان میخکوب میسازد ، آهو « کامدی ... ی ... ی »
گویان صدا میکشد و عقب بر میگردد و درین
کوهها از نظر ناپدید میگردد .

- کامدی ؟ - آتوپ چتر بخود می‌لرزد -
شاید کامدی را خطری تهدید میکند ...

بهایی می‌رسد :
- این کامدی کیست ؟

آتوپ چتر نابلوی « رقص کامدی » را که در
گوشه ای از لباس خود بیچانه است ، بیرون
کشیده نشان مید هد . رسام و سازنده ها
ازجا بر میخیزند و مینا تور را دست بدست
میگردانند .

بهایی آنرا بدست گرفته نگاه طولانی
بر آن می افکند .

در نابلو ، کامدی در حالیکه لباس موجدار
پوشیده در اوچ رقص خود تمثال شده است .
زیورات گرانبهایی که از مدتی باینسو
در صندوق ، امیر یکچشم جا دارد ، برگردن
و دستهای او میدرخشد .
بهایی میگوید :

- اینکه آهو باشیندن نام وی از دست
وصحرا دوان - دوان اینجاست ، نشاز آهست
گوی در روزی سعاد زائیده شده است .

- نگاه کنید ! ... آتوپ چتر با انگشت
خود آهویی را که بر تخته سنگی دور استاده
است نشان میدهد - او در انتظار عادت است !
باید از عقب او برویم و کامدی را از مصیبت
نجات بدهیم .

دزیر شور و نوای مرغان ، بهایی
آتوپ چتر ، هر دو سازنده و نقاشان دیگر
بسرعت میروند و خود را بر زمین اسپا می-
انگند و بسوی افق طلایی رنگ از بی آهو
روان میشوند .

« بافیدارد »

ازدوستکارت



فراق

من گدایم بر در تو اشکبار افتاده ام
 رحم کن بر حال من شب زنده دار افتاده ام
 عاشق زارم به لبهای تو من دل بسته ام
 خون دل خوردم ز هجرت بقرار افتاده ام
 آن پریو کردو بامن بیدل چه سود
 آرزو از سر برفت بی اختیار افتاده ام

درغم و شادی ندارم همدمی ای بیو فای
 در نشیب زندگی با حال زار افتاده ام
 یار از دستم برفت ای زندگی بامن بساز
 زندگی سازش ندارد خود بدست روزگار افتاده ام
 زندگی را با ختم اندر قمار روزگار
 بی لبای من بین که از یارم کنار افتاده ام

«نبات»

ارژوندی

ژوند نوی دی نوی او په ژبه پوری تحولات او اجتماعی نهضتونه دژوندانه
 د کاروان سره سم روان دی په نوی ژوند کېښی راز راز مادی او معنوی خوځندونه او
 عالی کیفیتونه پراته دی د ژوندیو خوځندوم کار او زیار دی په ژوند کېښی چه
 مطلوب سرعت او لازمه چټکتیا او فعالیت نوی او د هر ډول پرمختګونو د مادی او
 معنوی قدرت څخه بی برخې وی څه ارزښت او مفهوم تلری هغه ژوند چه د پوهې او
 بصورت د ستر نعمت او عالی عطا څخه بی برخې او هم شعور او احساس برخه
 نیمګړی وی، ښه او ښه ژبه پوری ژوند ورته ویلی نشو په هغه ژوند کېښی چه د اجتماعی
 عدالت او مساوات رښتینی مزی ټینګ نوی په هغه ژوند کېښی چه د حرکت او برکت
 غیر نوی په هغه ژوند کېښی چه د ژوروفکرونو او دقیقې څېړنې علمی خواوی نوی او هم په
 هغه ژوند کېښی چه یوواقعی او معقول اساس نوی دیو ښه هوسا او مترقی ژوند نوم
 رته اخستلی نشو، هوکال او موسم نوی شو دژاره کال ژبه پرستنه ټوله شوه که
 ۱ موسم د یوی خوا طبعی موسم دی دبلې خوا څخه ددی مېړنی نسل او اولاد د پاره
 نوی ژوند نوی بخنور موسم هم بلل کېږی یعنی سړنی پسرلی د لمری څښل
 دپاره د افغان ددی مېړنو او توریا لوولس په ملی کلچر او سیاسی تاریخ کېښی دیو
 ستر بدلون سره مخامخ دی یعنی دپسرلی دجمهوریت د مترقی رژیم لمری پسرلی
 موسم دی، د کال د جوانی او د پسرلی له مستی څخه خپلی مادی او معنوی خواوی
 بشپړی، ګړی، او هغه دجمهوری رژیم داساساتو او عالی مرامونو د پیاوړی کېدو
 دپاره ښکار واکوی دوطن دار تقا، ابادی او اجتماعی سمون دپاره داسی کسکی ملایوی
 وتری کومه چه د جمهوری رژیم مترقی هیلې او متجلی امیدونه تقاضا او غوښتنه
 وی او دیو نوی ژوند د پاره داسی لاری او جاری وټوو کوم چه زمونږ دملی نظام
 او داکتریت کمی په کېښی تامین وی.

دکتور محمد عزیز (سراج)

عشق وطن

ای خدا دارم بدل آبا دی شهرم همیشه
 هر زمان در فکر آنم کی شود مرزم به پیش
 که که می بینم در و دیوار شهرم در کسور
 اشکم می بازم خدا یا با دل زار و پریش
 از خرابی های عمرانش شوم افسرده دل
 چشم آن دارم که بینم هر بنش رو به پیش
 شوق آن دارم سرا پا سبز و خرم بینمش
 آب ها از هر طرف گل ها وریحان پیش پیش
 دوست دارم خاک خود من بیشتر از جان خود
 میدهم جا نم برش هستی و ساهانم زخویش
 عشق و شور من برش از کودکی تا کاهلی
 میشود افزون همی آن سوز عشق از پیش پیش
 میشوم قربان کوه و دشت و دامن وطن
 میشوم قربان خاکش تا مرا گیرد به کیش
 تار و پود زندگی در خاک پاکش بستگی
 امکان ندارد غیر از او بانی نهم هرگز به پیش
 هر که بخواد هد عز تشی جانم نثار همتش
 آنکه بخواهد ذلتش پا شیده گردد ریش ریش
 مفهوم ایمان ای پسر بسته به حب جان و طن
 هر کس نه فهمد این سخن سمی سزا وارش به نیش
 میکنم سر رافدایش هر زمان خواهد زمن
 در محاذ زندگی هم در قفاء و هم به پیش
 بسیار با بد کار کرد تا این و طن آباد کرد
 با غفلت و بیکارگی کازی نخواهد شد ز پیش
 از نفاق و از جدائی هیچ کاری سر نژد
 دسته بدستی با همی الحاق با ید چون سیریش
 در امور مملکت هرگز نبا بدفوق کرد
 فرق این و فرق آن خسران میا رد به پیش
 تفرقه از خویش و بیگانه نشاید ای «عزیز»
 اصل مطلب کار می باید چه بیگانه چه خویش

که موږ ستونزې لرو، دمت زور او

داندېښني قوت هم لرو

همدا چه زمونږ په هيواد كسى د جمهورى انقلاب زيرى خپور شو او زمونږ وطنوال د انقلاب د ستر لار ښوونكى له خوا د خپلى آزادى زيرى واوريدنو ټول په غور خو پر خو شول او د وطنوالو تر منځه د احساساتو چشى په غور څنگو راغلى . هغوى د دغه ستر بدلون په ارزښت وپوهيدل او دا ورته په ډاگه شوه چه د لوټ ماري او خلكو د بدمرغه كو لو دور تير شو نو په هغو شيبو كسى دانقلاب لارښوونكى ، د هغوى وطنپرست ملكرى او ټول وطنپرسته ځوانان پدى اندېښنه كسى د و ب وو چه غرونه غرونه ستونزى د هيواد د پرمختگ په لاره كى شته او په زرها و خنډونه چه بايد لري شى

د جمهورى انقلاب مشر د دى خبرى په ډيره ژوره پوهنه دى مطلب ته كونه ونيوله چه د هغه بدمرغه رژيم څخه ډيرى ناخوالى پاته دى او په هيواد كى ډير گړپر حالت روان دى هر څه خراب شوى ، هر څه له كاره وليدلى د هر شى نه شيره څښينلى شوى او انسان بى ډير بى برخى ، بى وسه او بدمرغه شويدي، ددغه ويجاړ حالت

مستوول تير او منسوخ شوى نظام دى . مگر د سمون ستره او درنه وظيفه يى د جمهورى انقلاب په رڼا كى د وطنپرسته ځوانانو په اوږو پرته ده .

هو كى ، زمونږ د جمهورى انقلاب په مخامخ ډير درنې وظيفى ، شته او له هماغى اولى ورځى نه مشكلات را خيرمه دى . خود دى ټولو ستو نزو دلورى كو لو لپاره پياوړى او سپينيزه ازاده او وطنپرستانه هوډ چه د انقلاب مشر بيا بيا د هيواد ځوانانو ته دا ارشاد كړى چه لدى ستونزو سره دى منگولى وركړى او هغه دى هوازى كړى د همدى خبرى په درك سره ، يعنى د دى مطلب په پوهنه چه موږ لرو ، زمونږ وطنوال وږى تېرى دى ، جامى نلرى د ژوند لومړنى اړتياوى ندى ورته پوره شوى ، د دى هيواد بچيان د عصرى پوهنى امكانات په واك كى نلرى ، دروغتيا او پوهنى ، ضرورت مساله ورته طرحه ده ، وطنپرستان په خپلى مخى كى يوه وظيفه وينى او دا وظيفه لدغو مشكلاتو او ستونزو سر دمنگو لو وركول دى.

هغوى پدى پوهيږى چه كه مشكلات غرونه غرونه مخى له را پراته دى نو د حل لارى او پاڅه تكلونه هم ورته شته كه ستو نزي مو بى شميره دى نو د مټ او ماغزو زورونه هم پرپاڼه دى .

ددى هيواد ځلمى نسل او ځوان قوت چه د جمهورى انقلاب مشر يى كار او زيار ته د جلبولو هيله د جنگا بنس په ۲۶ سهار كى كړيده ، پدى بنه پوهيږى چه څه بايد وكړى هغوى پدى پوهيږى چه د يوه فو لاديز سوک په شان د جمهورى انقلاب دښمن په ځاى كښينو د خپلو مټواو ماغزو په قوت په ټولو ستونزو باندى بر لاس پيدا كړى. له طبيعت سره منگولى وركړى د يوه بى برخى او لوټل شوى اكرتريت په گټه سيند ايل او مېهار كړى دغره زړه ورسورى كړى او سره لاسونه تر ينه راوباسى اود ژوند لپاره ارزښت ټاكاكه متاع ، د ځمكى ټل ته نفوذ وكړى او هغه مواد تر ينه راوباسى چه زمونږ هيواد د پرمختگ په خاطر ورته اړ دى .

هو ، پدى كى هېو څه شك نشته چه ستو نزي ډيرى دى او مشكلات بى شميره ، اود هيواد دودى پر مختيا او تكامل په عمليه كى

موږ لدغو پېښو سره مخامخ كيږو خودا زمونږ وظيفه ده چه هغه ټولى هوازى كړو او دا د جمهورى انقلاب په رڼا كى بنارتقاعروان شوى كاروان د مطلب پراوته ورسوو. دا يوه تشه هيله نده . پدى به بر يالى كيږو، او د جمهورى انقلاب پرى زمونږ دو لس برى دى، دهغه ولس برى چه دهغه په باب ويل شوى دى .

اژفساد او فساد آسياست .
وزگشاد او گشا لا آسيا ست .

دا ولس به دېرى او سرلورى خوا ته ځى، دا ولس به په خپلو پښو ودرېږى او په خپل مټ باندى به تكيه كوي دا ولس به خپل ټول مشكلات هوازوى او ټول ستو نزي به له منځه وږى له ټو لو نا خوالو سره به منگولى وركوي .

هغه وخت لرى ندى چه موږ دېرى سر منزل ته ورسېږو او هغه هيلى تر سره كړو چه دا انقلاب مشري له هيلو نه ډك زړه كسى روزى ستو نزي هر څومره ډيرى وي خو چه وطنپرستانه شور په سر كسى لرو هغه به له منځه ځى او زمونږ د هيواد له وېشت وېشت ځمكى نه به گلستان جوړ پېرى . هغه ورځ هېڅ لرى نده چه زمونږ د ژوند بڼه واوړى او موږ دېرى ، سر لورى ، او پتمن ژوندانه سر منزل ته ورسېږو خو بايد وطنپرسته ځوانانو ته ووايو چه ، تيز ترك گام زن ، منزل مادور نيست .

يو چه .
تيز ترك گام زن ،
منزل ما دور نيست

نگرانی و تشویش

پریشانی و تشویش، يك گرفتاری و اندیشه بخصوص ذهنی است که جدا از حوادث بیرون از ذهن نمیتواند بوجود آید . یعنی يك سلسله مسایل بیرونی از محیط و ماحول که زندگی میکنیم بالای شخص تأثیر نموده و آهسته آهسته شدت میابد . بطوریکه بعضا خودمریض که گرفتار همچو يك نگرانی و تشویش است نمیتواند بفهمد که پریشانی واضطراب او از چه چیزی منشاء میگیرد .



برای علاج این موضوع جستجو عوامل که باعث بوجود آمدن تشویشات روحی میشود در قدم نخستین بسیار ارزشمند است . چه اگر کسیکه مبتلا به همچو يك نگرانی است بادرک عوامل خاصی که باعث بروز تشویشات روحی او شده است میتواند با مراجعه به دکتر روانشناس و یا خود درصدد رفع آن برآید .

تأثیر تشویش های روحی پسران و دختران جوان بسیار آنی است و حتی بعضا این نگرانی ها آنقدر شدت میابد که دختر و یا پسرى ترجیح میدهند که تنها و دور از چشم دیگران انزوا اختیار کرده و کنج خلوت گزینند .

باید متذکر شد که پدران و مادران وظیفه دارند که در همچو موارد فرزندان شانرا تحت کنترل داشته و از روابط و مناسبت های آنها همیشه و وقتا فوقتا باخبر باشند . و در موارد خاص آنها را راهنمایی کنند . همچنان بردختران و پسران جوان است که همیشه از مشوره والدین و ساکنان استفاده برند .

ضرورت مطالعه در صبح

مطالعه کتاب و یا اخبار مخصوصا پس از آنکه از خواب بر میخیزد امر حتمی پنداشته میشود چه همانطوریکه جسم برای آنکه بتواند بهتر فعالیت

کند به غذا و سپورت نیاز دارد بهمین ترتیب برای پرورش ذهن و اندیشه مطالعه بهترین وسیله است که میتوان به آن توسل ورزید .

انسان پس از کار متداوم که در روز انجام میدهد ضرورت به استراحت دارد و خواب . بهمین ترتیب بعد از خواب ذهن آرامش خود را بازمی یابد و آماده پذیرش و فراگرفتن میباشد . روی ازین ملحوظ اگر صبح هنگام به مطالعه روز نامه و یا کتاب مبادرت کنید بهتر و بیشتر خواهید آموخت و کمتر فراموش خواهید کرد .



این عده اشخاص بطور عموم طول روز را با بیحالی و کسالت سپری میکنند و بعضا این اندیشه نزد آنها بوجود می آید که ناخوش اند . در هر حال، مراجعه نزد دکتر و گرفتن توصیه لازمه درین قسمت بی مورد نخواهد بود .

زنان و دختران



کسالت و بیحالی

برای اینکه طول روز را با نشاط و سر حال باشند صبح هنگامیکه از خواب بر میخیزد ، قبل صرف صبحانه به گردش بپردازد و یا اگر موقع مساعد باشد، ادمان آزاد بهترین وسیله است که کسالت را بر طرف ساخته بایک اشتهای خوب بخوردن صبحانه مبادرت میورزید .

بعضی ها عادت کرده اند بدون در نظر داشت کدام پروگرام معینی شبها به بستر رفته و صبح بدون پروگرام از خواب برخیزند و پس از

گرفتن توالت و صرف چای صبح مکتب و یا دفتر بر وند . این عده اشخاص بطور عموم طول روز را با بیحالی و کسالت سپری میکنند و بعضا این اندیشه نزد آنها بوجود می آید که ناخوش اند . در هر حال، مراجعه نزد دکتر و گرفتن توصیه لازمه درین قسمت بی مورد نخواهد بود .



ار-۱- کارتنی -پیشقدم نهضت نسوان اندونیزیا

کلب قهرمان آزادی ملی توسط
فرماندهی ریاست جمهوری شماره

۱۹۶۴-۱۰۸ برایش اعطا گردیده است
برای اینکه روشنی بیشتری بر و
تجلیل سا لگرد کارتنی ۲۱- اپریل
انداخته باقیم لازم است معلوم ما ت همه
جانیه درباره ار-۱ کارتنی گرد آورده و
همچنان از ارزشهای مبارزات او که مایه
افتخار زنان اندونیزیا میباشد یاد آور
شویم.

خیلی بجا خواهد بود که نسوان
اندونیزیا جهت کسب بیشتر آزادی زنان
میبین خویش هر چه بیشتر در راه مبارزه
آن اشتراک و ادامه دهند.

کارتنی بتاریخ ۲۱- اپریل ۱۹۷۸ در
جاپارا (قریه کوچک جاوای مرکزی) تولد



ار-۱ کارتنی

یافته است او یکی از سو مین د ختسر
مدیر ناحیه محلی جا پار سازمان سو سر
انگرات بود و مادرش نگاسیر ۱ یاد می
شود.

دو خواهر جوانش نکا دینا و رو کمتی
نامیده میشوند. حتی در دوران ظهور لیت
هرکس او را دختر قشنگتویا استعدادهای یاد
میکرد. قبل از شروع مبارزات خویش
تدریس نمود و به تدریس خود را ادامه
ساخت.

شهرزاده اریسو تاجو درونگو رو
مدیر ناحیه محلی دانمارک (جا پار ای
مرکزی) تا شانزده سالگی او بود
اومی اندیشید که معلوم خوبی را هر
تعالی امروزی است. او سخنرانی نهالیندی
را برای تربیه اطفال خود منجمله برای پدر
کارتنی استخدام نمود.

کارتنی شخصاً در مکتب ابتدا پرسشها مل
شده و در پهلوی آن پدرش معلوم ما ت
شخصی درباره مذاهب و آرا پیش به لسان
جاوایی برایش میداد تا وی این کلمه
بقیه در صفحه ۵۲

اتاق تانرا معطر و خوشبو نگهدارید

برای تزئین بهتر خانه و عطر آگین بودن اتاقهای تانرا، درین روزها که
بهار تازه از راه رسیده است و بهترین ارمغانش سبزه، گل و طراوت است.
خانه تانرا میتواند با گلهای خوشبوی بهاری بیارائید. باز گذاشتن
پنجره های اتاق برای شدن هوای تازه، گذشته از آنکه اتاقها را
مصفا نگه میدارد. برای تازه نگه داشتن گلهای که در گلدان جا
داده اید نیز موثر می افتند و عطر آنرا به هوا پخش میکنند.



بخاطر ثروت

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیتش «جان گلود» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را میبازد «جان گلود» که همیشه او را در هر جا که میزند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر تروتمندی بنام «فیلومین» را که از مدتها پیش است و تحت تدای میباید میدهد و میخواهد که ر فیتش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هر چه زودتر آن دختر را ببیند. یک روز دکتر به «فیلومین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینک دنباله داستان:



او دست زینیلون را
با محبت ز بار بست
گرفته و آزار میفرستد.





گنگانه

آئینه فروش

آورده‌اند که صد سال واندی پیش مردی که شغل آئینه فروشی داشت بمقصد شکار، سوار موترش شده از شهر بیرون رفت. آئینه فروش، صبح را تا شام بخاطر پیدا کردن شکار فاصله های زیادی را پیمود، ولی موفق نشده به شکاری دست یابد شام شد، وخواست وایس بشهر بر گردد، اما بعلت نقصی که در موترش پدید آمده بود، نمیتوانست آنشب رابه شهر باز گراند. ناچار به امید پیدا کردن سر پناهی که بتواند شب را در آن سپری کند به جستجو پرداخت، تا از گزند، گر سنگی، تنها بیوسرما درامان باشد، بالاخره بعد از ساعتی جستجو، نظرش به تنها کلبه‌ای که بیشتر به یک خرابه شباهت داشت، افتاد. با شتاب وعجله بدا نظرف پیش رفت وقتی نزدیک آن خانه رسید، بعد از سلام واحوالبرسی از پیر مراد و پیر زنی که مالک آن خانه بودند تقاضا کرد تا برایش، اتاقی بدهند که شب را در آن بگذارند. پیر مرد و

پیر زن که معلوم میشد، خیلی مهمان نوازند، خواهش او را پذیرفته و بهترین اتاقی را که در آن تعمیر داشتند، بدسترس مرد آئینه‌فروش قرار دادند، واز دل وجان کوشیدند تا زمینه راحت، مهمان را فراهم کنند. مرد آئینه فروش، شب پس از خوردن وچای به اتاقش رفته و استراحت کرد.

صبح وقتی از خواب بیدار شدو جای مختصری را که برایش تهیه کرده بودند، نوشته بایکد نیاسپاس و صمیمیت از پیر مرد و پیر زن خدا حافظی کرانه روانه شهر شد.

آئینه فروش که مرد نمک ناشناسی نبود، در راه به این مطلب فکر میکرد که چگونه میتواند، آنها را، لطف و

مهما نوازی را که پیر مرد و پیر زن نسبت به او روا نداشته بودند، جبران کند.

ناگهان! بخاطرش رسید، که در خانه آنان هیچ آئینه ای بنظرش نیامده و مثل این بود که آن دو ازین نعمت محروم بودند.

با خواند گفت وقتی به شهر رسیدم بهترین آئینه ای را که در دکانم انارم بدست یکی از شاگردانم برای آنان خواهم فرستادم.

آئینه فروش بشهر رسید و فردای آنروز، آئینه مقبول و زیبایی را که در دوکانش داشت، بدستمالی پچیده و ذریعه یکی از شاگردان به آنها فرستاد.

اتفاقا! وقتی آینه بدست پیر مرد

رسید که زنش در خانه نبود. و زمانی که آئینه را از تکه ای که گرد آن پچیده شده بود باز کرده و تصور تش را بر آن دیده ناگهان فریاد کشید:

(او! پدر عزیزم سلام! چه حال دارید. شما کجا و اینجا کجا باور کنید از دیدن شما خیلی شاد و مسرورم)

و بعد بفکر اینکه مبادا زنش بیاید و از حقیقت آگاه شود، آئینه را بر داشت و در گوشه یکی از اتاقهای فرسوانه آن عمارت که کمتر مورد استفاده آنان قرار میگرفت پنهان کرد. زیرا او هیچ وقت به زنش نگفته بود که پدرش هنوز هم زنده است پیر مرد از آن پس هر روز

اتفاقا بعد از چند روزی زن پیر مرد وارد آن اتاق میشود. وقتی چشمش به آئینه که در یک گوشه تاریک اتاق قرار گرفته بود افتاد. با تعجب و نگرانی پیش رفت. و ولی همیکنه صورتش را در آن دید با عصبانیت فریاد زد.

(خوب شد! حالا فهمیدم که چرا این پیر مرد احمق هر روز به این اتاق می آید بخاطر اینکه باتو زن هرزه عشق بازی کند.)

واحمق که درین جا پنهان کرد، و بعد در حالیکه زیر لب میگفت: (حالا با تو کارم دارم) بسرعت از اتاق بیرون رفته و بعد از پیدا کردن سنگی بزرگی با عجله بسوی آئینه (زن هرزه بد کاره) پیشش رفته و سنگ را با تمام نیرو و قوتی که در وجودش داشت به آئینه زد، آئینه شکست هر زره آن بگوشه ای از اتاق پرتاب شد. زن بعد از اینکه آئینه شکست بالحن مغرورانه ای گفت:

(خوب شد که تو به جزایت رسیدی و حالا میروم بجان آن پیرد احمق که فکر میکند من از همه چیز بسی اطلاع!)

پایان

بدون شرح

زوندون



وارخطا نشوید

مسافر به نگران واگون های قطار :
- ریل تقریباً نیم ساعت است که از وقت حرکتش گذشته .
- وارخطا نشوید تکت شما تا ۲۴ ساعت قابل اعتبار است .



بعد کجا بروم
جونس هرشب به ملاقات خانم
براون بیوه میرفت و قهوه ای با او
مینوشید .
یکی از دوستانش از او پرسید :
- چرا با او ازدواج نمی کنی ؟
جونس جواب داد :
- من هم بارها به این فکر افتیده ام .
ولی بعد از آن شبهای خود را کجا
بگذرانم ؟



در سرویس
نگران سرویس به مادر طفل:
- برای طفل تان تکت بگیرید سن
اوزشش بالا است .
- این درست نیست - فقط سه
سال است که خودم ازدواج کرده ام .
- من فقط یک نگران سرویس
نه قاضی گناه های شما .



ساعت ۸ شب کانسرت شروع
میشود و تو هنوز جان بچه را در
ترمپت من میشوی



جواب درست
- اگر شما از ارتفاع نودونه سالگی
تان به عقب بنگرید خانم چه خواهید
دید !
- بفرمائید می بینم که در جهان
هیچ دشمنی ندارم .
نخواهید داشت .
- بسیار اعلی - یعنی دشمنی

حسود
- در مکتب تان چه خبر است ؟
- میدانی ، پدرجان ، معلم ما
بسیار آدم حسود است .
- از چه میدانی ؟
- برای اینکه تا حال چندین مرتبه
است که مرا از صنف خارج میکند
و میگوید :
داف ، اگر من پدرت میبودم !



باید بینایش را ببرم

صحبت دوشکاری

- او عزیزم امروز چه قاز هائی
دیلم تقریباً سه سیر گوشت داشتند .
- چه مردخوشبختی استی ! خیر
آنها راجه کردی ؟
- چطور کردم ؟ هیچ چیزی
نمیتوانستم بکنم برای اینکه یک
پول هم در جیبم نداشتم !



بدون شرح

زن اول
زن وشوهر در پارکی قدم میزدند
که از مقابل شان خانمی رد شد شوهر
به زنش میگوید :
- سوفیا ، توجه کن - مثل اینکه
زن خوشبختی است .
او زن اول من بود .
شماره ۵



بدون شرح

آرزوی فار ورد :

به برادران شطرنج باز خود توصیه نمایم که به راحتی فکر کنند و
چال خود را با آرامش خاطر بروند . برادران برای ما فو کبالیست
ها اگر اینقدر موقع میدادند که مثل شما در پهلوی گول فکر کنیم !!

مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی:

۱- در فصل بهار بیدار میشود- کتابی از جک لندن- زهر- ۲- نادره است اما درهم- شاعر شهیر هندی- ۳- در وازم- چمن زار است- این پشتو- ۴- مکن- هر شخص دا زد- ۵- رگ بزرگ- معدن- ۶- جوی خون- شمال- ۷- نقاشی که کتاب زن در لباس سپید از او ست- کاشف قانون جاذبه- ۸- تار- از شاعران و نو یسندگان قرن نوزدهم رو سیه است- آواز بره.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

مرتب ولی محمد عطائی از مزار شریف

عمودی:

۱- از آن آرد به دست می آورند- آدم تنبل- ۲- از نو یسندگان ایرلندی که طا ووس سفید از آنا راوست- آب منجمد- ۳- وا حد پول المان- ۴- کتابی از داستان یو سکی- ۵- از بو ست گاو بد ست می آید- حیوان باو فا- ۶- از آن طرف بنده است- یکنوع اسب سرخ- ۷- تکرار حرفی- ۸- ستار در هم ریخته- از آن طرف رود یست در هند- ۹- از آنطرف یکنوع مو سیقی است- از آنطرف خیر ناقص است- ۱۰- پیمانی است- ۱۱- يك کشور عربی- حرارت بدن- ۱۲- مقصد با ز داشتن

این هم رهبران سلی جهان

محمد داؤد رهبر مردم افغانستان، گاندی رهبر مردم هند، اتاتورك پیشوای مردم ترکیه، فیدل کاسترو رهبر مردم کوبا، جارج واشنگتن پیشوای مردم آمریکا، لنین رهبر مردم شوروی، جمال ناصر فقید رهبر مردم مصر.

از منظومه شمسی

چه سیدانید؟

زمین: دارای قطر ۱۲۷۵۶ کیلو متر، فاصله آن از آفتاب ۱۵۰ میلیون کیلو متر و طول مدار آن بدور آفتاب ۹۳۰ میلیون کیلو متر است حرکت وضعی زمین ۲۲ متر اعشاریه ۵۶ ساعت و حرکت انتقال آن ۳۶۵ روز میباشد.

مریخ:

قطرش ۶۸۸۰ کیلو متر فاصله آن از آفتاب ۲۲۷۱۸۰۰۰۰۰ کیلو متر، قوه جاذبه اش ۰.۳۶ بر ابر زمین و درجه حرارتش پنج سانتی گراد است. حرکت وضعی مریخ ۲۴ ر ۳۷۰ ساعت است.

زهره:

قطرش ۱۲۳۰۰ کیلو متر، فاصله آن از آفتاب ۱۰۸ میلیون کیلو متر حرکت وضعی زهره پانزده ساعت و ۲۲۵ روز حرکت انتقالی دارد. زهره بعد از ماه نزدیکترین سیاره به زمین میباشد.

مشتری:

دارای قطر ۱۴۲۰۰ کیلو متر فاصله آن از آفتاب ۷۷۸ میلیون کیلو متر و قوه جاذبه اش ۲.۱۶ برابر زمین میباشد. پانزده روز حرکت وضعی و دوازده سال حرکت انتقالی دارد.

بد نیست بدانید:

۱- مخترع تراکتور رها، وقت

امریکایی

۲- مخترع ماشین تایپ مرگنتا لر

امریکایی

۳- اشعه ایکس رننگتن آلمانی

۴- جر ثقیل، دو نورمبرگ آلمانی

۵- میکروسکوپ، جانسون هلندی

۶- دینامیت، نوبل سوئدی

۷- ماشین خیاطی، تیمو نیه

فرانسوی

۸- تلویزیون، بر داسکاتلندی

۹- تلویزیون رنگی، پیتر گلد

مارک امریکایی

۱۰- تیلیفون، گراهام بل

امریکایی

نام این اشخاص را نیز بهمانو یسید در ششم ماه می ۱۸۶۱ متولد شده و در ۱۹۴۱ در گذشت. جایزه نوبل سال ۱۹۱۳ را نیز برنده شد. آثارش این هاست.

ناسیو نالیزم کشتی شکسته ها، خاطرات من و غیره.

در ۱۷۶۸ تولد شد و در ۱۸۴۷

وفات نمود. او لین آفر بننده سبک

رومانتیزم در جهان بود از آثار

مشهورش قزبانیهها، انقلاب و غیره

است.

این اشخاص کیستند؟



۱- مخترع معروف امریکایی در سال ۱۸۴۷ (تولد) در دیده و در سال ۱۹۳۱ در ۸۴ سالگی در گذشته است. گراما فون و تیپ ریکاردر و برق و چراغ را نیز اختراع کرده است.



۲- ستاره شناس و فزیک دان و کاشف قوانین حرکات پلانک و قوانین سقوط اجسام میباشد. در سال ۱۵۴۶ متولد و سال ۱۶۴۲ در روم در گذشت.

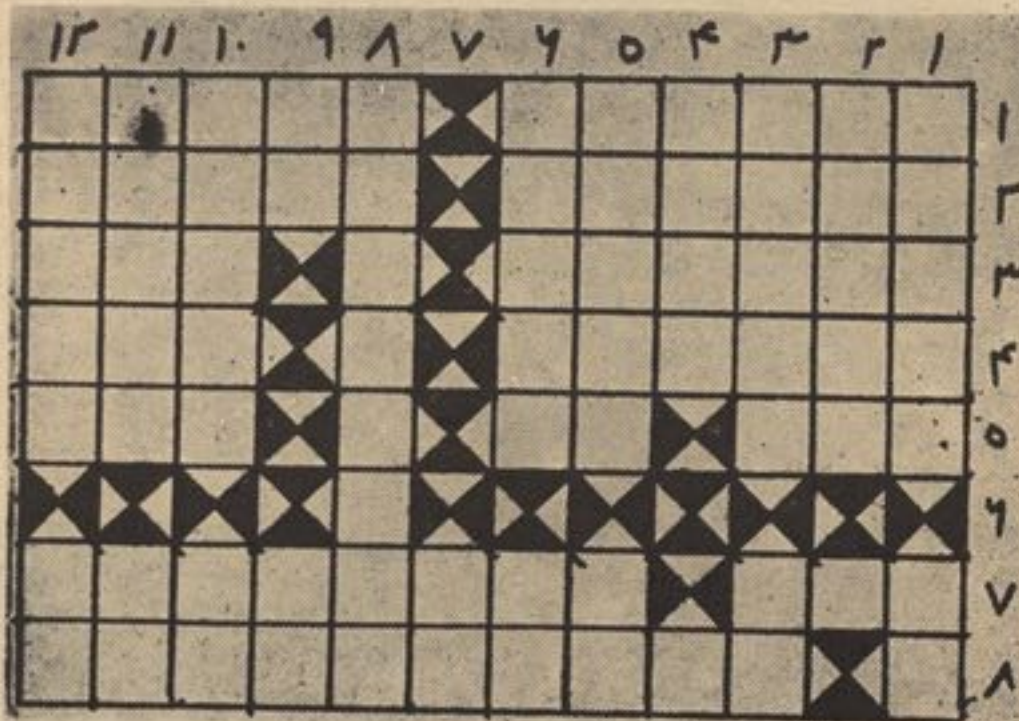
بانو یسندگان کتب زیر آشنا شوید

- ۱- چهار مقاله - نظامی عروضی
- ۲- کیمیای سعادت - محمدغزالی
- ۳- سپید اندام - اسدالله حبیب
- ۴- مقالات اجتماعی و فلسفی - علی محمد زهراء
- ۵- حقائق السحر - رشید الدین وطواط
- ۶- راحة الصدور - را ونلسی
- ۷- قانون مسعودی - ابو ربهان بیرونی

جدول کلمات متقاطع

افقی:

- ۱- جدولش معروف است - از رادیو می شنویم.
 - ۲- از خوا نندگان را دیو - مردانه نیست.
 - ۳- مختصر و مؤ جز - گاز درهم و بر هم.
 - ۴- قسمت اولش را بدل نگیرند و قسمت دومش پشتو - حالا پشتو.
 - ۵- يك نوع تکه - نام قدیم اصفهان تکرار يك حرف در سر خانه.
 - ۶-
 - ۷- صفت بوم - بدون حرف آخر در کشور ما بر قرار شده.
 - ۸- مخترع تفنگ بی صدا.
- عمودی:
- ۱- کشور مغرب نامیده میشود - رپک.
 - ۲- در شکار گاه بجوئیدش -
 - ۳- عداوت - تکرار حرفی.
 - ۴- قسمت اولش حرف نفی عربی و قسمت دومش دود سینه.
 - ۵- روی نل درهم و برهم - در آن آب میخوریم.
 - ۶- منسوب بنام یکی از نطقان پشتوی رادیو - فلزیست.
 - ۷- بدون حرف اول شا عریست از ایران.
 - ۸- نام زن قبا بلوی معروف لبخند زو کوند.
 - ۹- تار معکوس - حرف ربط.
 - ۱۰- مرکز معاملات - با زوی پشتو بدون حرف اول.
 - ۱۱- میوه ایست - پنهان معکوس.
 - ۱۲- قسمت اولش یله و قسمت دومش قسمتی از بدن - شا عر کهنه را بهتر دانسته.



طرح کننده: شا کر «عبری»

- اسمهای نو یسندگان کتب زیر را بنویسید و در سال کنید.
- | | |
|------------------|-----------------|
| ۱- کشف المحجوب | ۵- کلیله و دمنه |
| ۲- اسرار التوحید | ۶- پنجره |
| ۳- تاریخ بیستی | ۷- جو بیبار |
| ۴- تاریخ طبری | ۸- سه مز دور |

این شعر از هم پا شیده را انسجام بخشیده و همراهی نام شاعرش بها بفرستید.

خواب بتی طنناز میبینم و مست در هوا می فشانند شراب جا می آر ام صبح در پرند آبی می دمدم گرم و رنگین آفتاب صد

و این هم تک فرد دیگر که بعضی کلمات آن حذف شده تکمیلش کنید و شاعر آنرا بنویسید؟ در جهان ... اگر ... زیست ... مردان ... مردانه ...

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



HORSE BRAND SOCKS.

برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل جدول میشود بهکم قرصه يك سیت جراب اسپ نشان ساخت وطن جایزه داده میشود.

یاد داشت:

از پاسخ دهندگان خواهشمندیم تا جواب جدول را با قلم توش سیاه رسم کرده و اگر جدول را سال میدارند نیز آنرا با قلم توش رسم کرده ارسال داشته در غیر آن از چاپ معذرت میخواهیم

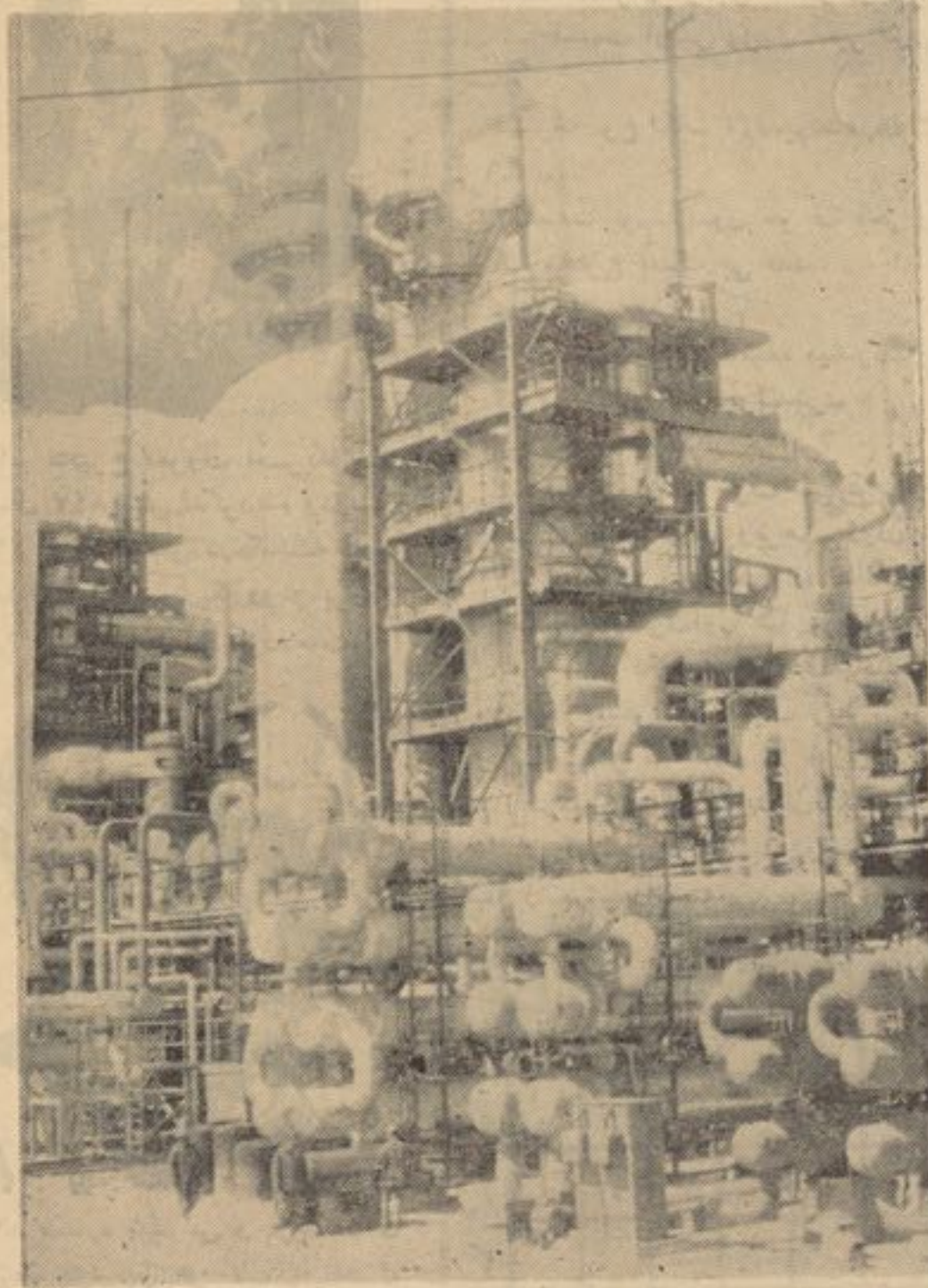
بزرگترین فابریکه کشور

به فعالیت امتحانی آغاز کرد

راپور از : بلیکا

در سال ۱۳۵۷ به تولیدات اعظمی فعالیت خواهد کرد

مصارف سالانه گاز در هر دو فابریکه به ۱۸۰ میلیون متر مکعب میرسد



نمایی از فابریکه کود

انجیر محمد یاسین سر انجیر فابریکه در مورد طرز فعالیت و مقدار تولید این فابریکه چنین گفت :

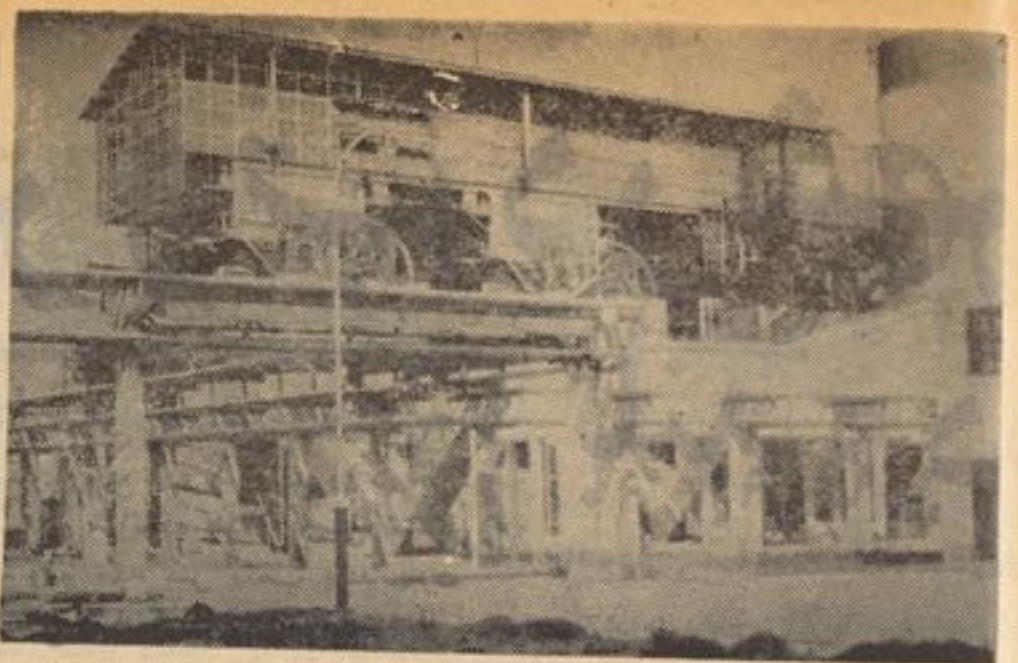
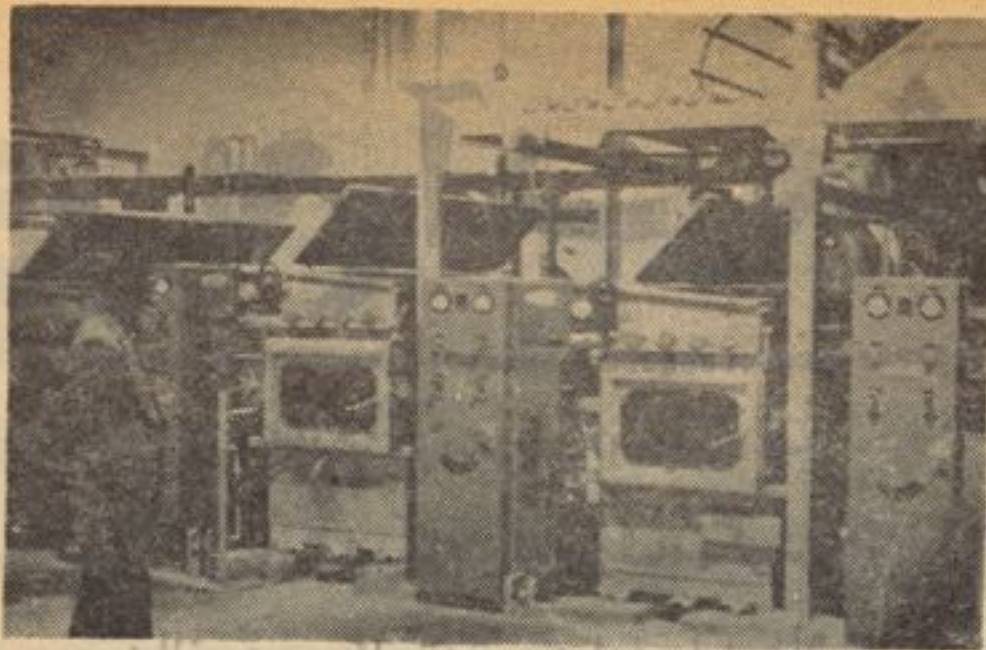
طرفیت تولیدی فابریکه سالانه بیش از یکصد و پنجاه هزار تن کار پو نیت است که امسال برای اولین بار مقدار تولیدات آن بیست هزار تن خواهد بود که همه ساله مقدار آن افزایش یافته در سال ۱۳۵۴ به ۵۰ هزار تن و در سال ۱۳۵۵ به ۸۰ هزار تن و در سال ۱۳۵۶ به یکصد هزار تن و در سال ۱۳۵۷ به تولیدات اعظمی خویش خواهد پرداخت .

سر انجیر فابریکه چنین ادامه داد :

ارزش و اهمیت برق در حیات امروزی بشر یک حقیقت انکارناپذیر است و همانطوریکه با برق میتوان تخنیک برانگیز دیگری داد و از آن استفاده بهتر نمود از کود نیز در زراعت میشود آن استفاده را برد که از برق در تخنیک ، اهمیت کود در همه جهان مخصوصاً در کشورها نیکه سالها به زمین متکی بوده و همیشه استفاده کرده بدون آنکه به آن توجه داشته باشند، در حیات امروزی مردم جهان مخصوصاً کشورهای جهان سوم که اقتصادشان متکی به زراعت است اهمیتش را از همه بیشتر میتوان حس کرد. فابریکه کود و برق نمونه ای از بهترین و مشمربترین فابریکه هادر افغانستان است یکی از فابریکه های است که در حیات اقتصادی کشور ما رول بس



کارکنان فابریکه کود همیشه با ماسک های ضد گاز مجهز میباشد داد :



دو قسمت از فابریکه که تازه به کار آغاز کرده

وخواه فابریکه مصروف فعالیت اند
به ۳۷۹۱ نفر می رسد که البته بعد
از اكمال کار آن تعداد کار کسان
فابریکه به ۸۰۵ نفر در کود و ۹۷ نفر
در برق تقلیل خواهد یافت بطوریکه
۷۵ نفر انجنیر ۷۵ نفر تکنیکز ۲۱۶
نفر به سویه بکلور یا ۱۵۹ نفر
فارغ التحصیل صنف نهم ۱۶۳ نفر
فارغ التحصیل صنف ششم ۸۷ نفر
را کسانی تشکیل میدهند که تعلیم
اساسی ندارند.

**مدیر پلان فابریکه در مورد محل
رهایش انجنیران و ما مو رین فابریکه
چنین گفت :**

درین فابریکه تا هنوز برای ۲۰۸ نفر از
کار کنان لیله و برای پنجاه فامیل
رهایش که همه دارای سیستم مرکز
گرمی و غیره تسهیلات می باشد
تکمیل گردیده و در نظر است برای
همه کار کنان این فابریکه محل
رهایش آماده گردد و هم اکنون برای
کار کنان آن سینما ، کلوب ، کانتین
حوض های آبیازی برای اطفال یک
لیسه به گنجابش ۸۰۰ نفر
در نظر گرفته شده.

موصوف افزود : چون موقعیت
فابریکه طو ریست که از شهر
خیلی فاصله دارد ازینرو در نظر
است تا کانتین بزرگی با همه وسایل
که برای تمام کارگران رسیدگی نموده
مشکلات آنها را مخصوصاً در وقت
طعام ظهر رفع نماید در نظر گرفته
شده، این کانتین یابه اصطلاح اتاق
طعام خوری برای اضافه از هشتصد
نفر غذا تهیه خواهد نمود .

اوقات کار کارگران را در فابریکه
امر پلان آن چنین توضیح کرد: که
چون از یکطرف هوا در مزار شریف
گرم است و از جانبی جلوگیری از
اتلاف وقت ساعات کار از ۶
صبح تا ۲ بعد از ظهر
عیین گردید .

مصارف پولی این فابریکه باید گفت:
که اگر قیمت دالری فابریکه را در نظر
نگیریم تنها پول افغانی که بخاطر
اعمار فابریکه برای مز دورکار و یا
قیمت زمین و غیره داده شده
۸۳۸،۱۵ ملیون افغانی درین فابریکه
بمصرف رسیده و در سال ۱۳۵۳ در
حدود ۱۷۶ ملیون افغانی
دیگر نیز بطوریکه
۵۶ ملیون آن برای سا ختمان ۳۷
ملیون برای برق و ۵۶ ملیون آن برای
فابریکه کود و ۲۵ ملیون آن برای
تادیه کریدت بمصرف خواهد رسید
تخصیص داده شده
موصوف افزود : تعداد کار گرانیکه
درین فابریکه فعلا در سا ختمان ها

دارد و در قسمت دومی آن محل رهایش
پرای انجنیران و مامورین فابریکه
اعمار گردیده .
مدیر پلان فابریکه افزود :
سر وی مقدماتی این فابریکه
در سال ۱۳۴۲ شروع
و کار سا ختمانی آن در
اواخر سال ۱۳۴۵ و اوایل سال
۱۳۴۶ آغاز یافته و قرار بود که در
سال ۱۳۵۰ کار آن انجام یابد ولی
نسبت مشکلات اقتصادی تقریباً
دو سال کار آن به تعویق افتاد تا
اینکه در اخیر سال ۱۳۵۲ فابریکه
به کار امتحانی خود آغاز نموده
و تا سال ۱۳۵۷ فابریکه به تولیدات
اعظمی خود خواهد پرداخت در مورد

شده و بعد از تصفیه به فابریکه
انتقال داده میشود: فابریکه بر علاوه
دو قسمت بزرگ تولید برق و کود
حصص مختلفه دیگری نیز موجود
است مثلاً دستگاه پر کردن بالون
های اکسیجن، نا یتروجن و آمونیاک
و هم ورکشاپ ها و حتی کوره های
کوچک ذوب آهن و غیره موجود است
تا عندالموقع پروژه جات و وسایل
را ترمیم نماید .

فابریکه برق با سه توربین خود
مجموعاً ۳۱ هزار کیلو وات برق
تولید می کند که از آن جمله ۲۶ هزار
در هر دو فابریکه بمصرف رسیده
و پنج هزار آن در شهر های مزار
شریف و لسوالی بلخ به مصرف
اهالی و فابریکه های آن میرسد .

بر علاوه دو جنریتر دیزلی نیز
موجود است که در صورت پر چو
شدن فابریکه برق از آن برای تنویر
استفاده میشود بناغلی انجنیر محمد
یاسین افزود : در صورت خراب
شدن پایپ لاین و بوجود آمدن مشکلات
در انتقال گاز از یک ماده دیگر بنام
آزوت استفاده میشود که ۶۰۰ تن
آن همیشه ذخیره بسوازه و برای دو
روز میتواند فابریکه را فعال نگهدارد
بعدها آن بناغلی انجنیر محمد

قاسم مدیر پلان فابریکه چنین گفت:
این فابریکه در ساحه سه صد جریب
زمین در دو قسمت اعمار گردیده
که در یک قسمت بزرگ آن فابریکه
های دو گانه کوره و برق و شعبات
اری و ورکشاپ ها و غیره موقعیت



این هم نمایی از فابریکه بر ق حرارتی

توزیع آب مشروب در شهر کابل

بلند برد

- روزانه شانزده هزار متر مکعب آب مشروب و ب صبحی در شهر کابل مصرف میگردد.
- در حصه الف و ب کارته پروان باغ بالا جمال سینه و شاه شهید در سال جاری نل های آب تمدید میگردد.
- چرا مسکونین شهر هنوز به قلت آب مشروب دچار هستند؟

های انکشافی دولت در سال ۱۳۵۳ ظرفیت توزیع آب مشروب را در نظر دارد تا از شانزده هزار به سی و شش هزار و دو صد متر مکعب بلند برد یک منبع بناروالی در پاسخ سوا لی گفت:

مقدار موجود که از طریق مخزن های باغ بالا بر یکوت و ده افغان به شهر توزیع میگردد نا کافی است چه اگر باشند گان شهر را پنجصد هزار نفر را، صد لیتر در روز، در هر نفر را، صد لیتر در روز، در نظر بگیریم که حد اقل ضرورت یک نفر است، پنجاه هزار متر مکعب آب مشروب ضرورت است.

ازین جمله فعلا صرف شانزده هزار متر مکعب آن تامین گردیده و هر روز سی و چهار هزار متر مکعب آب کمبود است که باعث قلت آب می شود.

منبع افزود:

با تکمیل پروژه آب افشار که از قرضه شش میلیون و چهار صد

مرحله نخست حایز اهمیت است تدارک آب کافی مطابق شرایط صبحی برای باشندگان شهر است با وجود شبکه آبرسانی موجود شهر کابل هنوز عده کثیری از آب چاه ها و جوی ها استفاده میکنند بناروالی کابل مطابق پروگرام

با گرم شدن هوا و آمدن روزهای گرم تابستان یکی از مشکلات شهریان کابل، قلت آب مشروب است که گاهی در گرد نل های عمومی ده هاتن به انتظار گرفتن آب جمع می شوند. آنچه هنگام احداث شهر ها در

هزار مارک المان تمویل میشود، قسمت عمده از نیاز مندی شهریان کابل مرفوع میگردد. علاوه بر آن بناروالی در نظر دارند تا در سال جاری چاه عمیق که در قسمت مینار علم و چهل بریکوت حفر گردیده بکار انداخته و آب آن را در مخزن بر یکوت ذخیره نماید که با بکار افتادن این چاه چهار هزار متر مکعب آب به ظرفیت فعلی افزوده میشود.

منبع در باره پروگرام های انکشافی دیگر آبرسانی بناروالی گفت:

همچنان نیز نظر است تا با انکشاف پایب لاین های عمومی آبرسانی، یک هزار و دو صد متر مکعب آب مشروب دیگر را از بند قرغه به مخزن های شهر انتقال داده و به این وسیله از کمبود آب تا حدی بکاهد.

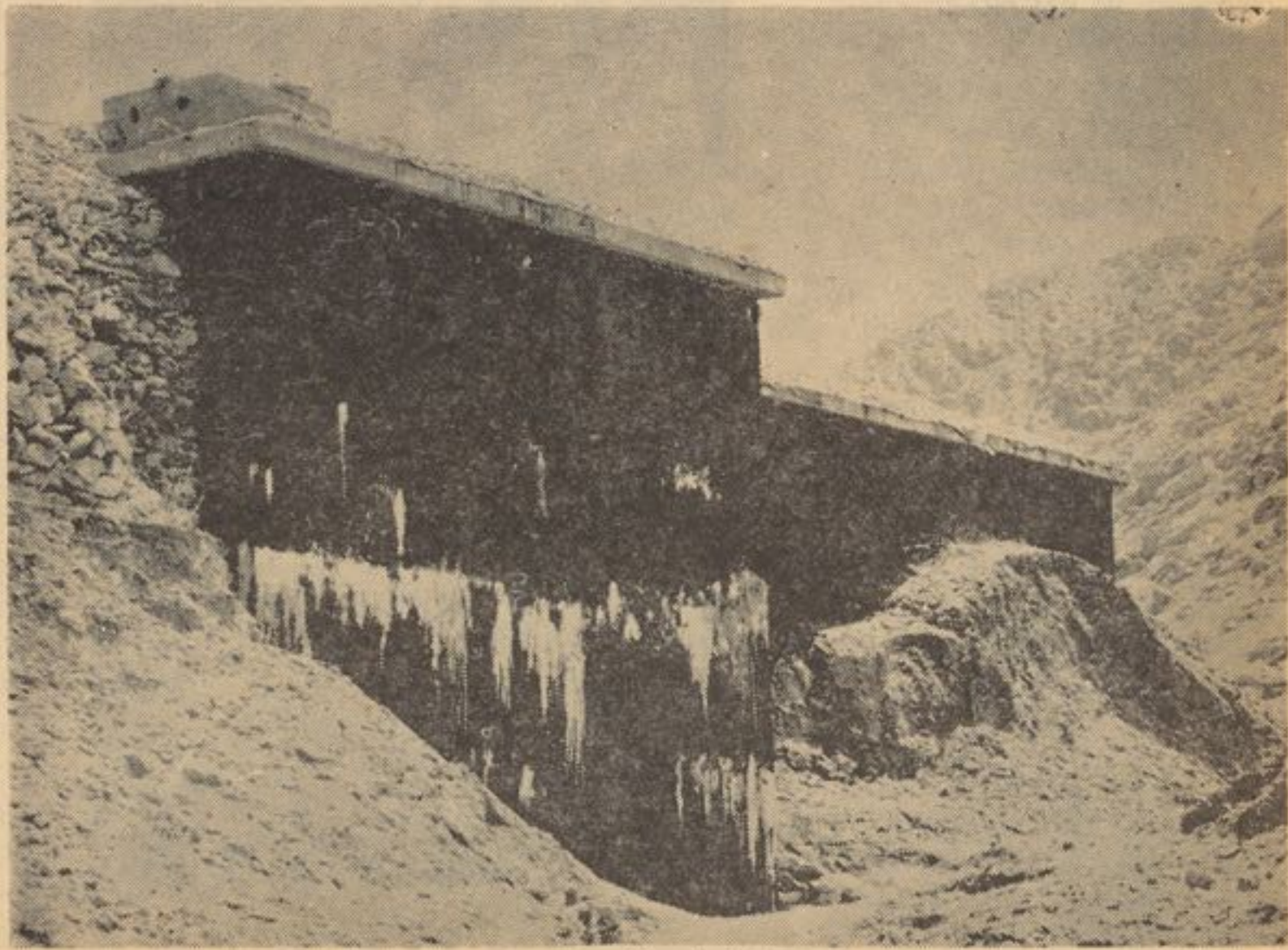
علاوفا تمدید شبکه نلدوانی در حصه الف و ب کارته پروان باغ بالا ده نو مقابل سیلوی مرکز، جمال سینه و شاه شهید (ع) از پروگرام های امسال ما میباشد.

به این ترتیب با اكمال پروژه افشار ظرفیت توزیع آب مشروب شهر از شانزده هزار متر مکعب به سی و شش هزار و دو صد متر مکعب تا روز بلند میرود.

از این منبع می پرسیم: فعلا در شهر چند مخزن وجود دارد و ظرفیت هر یک چقدر است؟

در پاسخ میگویی: در شهر کابل سه مخزن آب موجود است که در بریکوت، ده افغان و باغ بالا واقع است. این مخزن ها هر یک به تر تیب گنجایش هفت هزار و پنجصد متر مکعب یک هزار و دو صد متر مکعب را دارد.

آب مخزن بر یکوت از چهار چاه ساحه بر یکوت و چمن میرواعظ تهیه میگردد، همچنان آب مخزن باغ بالا از چشمه های قرغه و آب مخزن ده افغان از چاه عمیق متصل پس آرتن ذخیره میگردد.



مخزن آب باغ بالا

کابل به ۲۰۰۰ متر مکعب

پیشود



در جای نل های باز است و هیچکس بان توجه ندارد

چهار ونیم بعد از ظهر آب جاری می گردد .

حصه ب کارتة پروان تا جایکه شبکه نل دوانی امتداد یافته است چون کوهی بود و چاه های آب موجود نیست . نیز به اوقات بیشتری آب میداشته باشند .

بقول همین منبع ساکنان قسمتی از حصه (ب) کارتة پروان هنوز از آب که توسط موتور های تانک بناروالی انتقال داده میشود ، استفاده می کنند .

یکی از مشکلات موظفین آبر-سانی بناروالی سرقت شیر دهن های عمومی است . همین منبع درین مورد گفت :

مدیریت آبر سانی در هر ناحیه شهر بسته کار های موظف دارد که یکی از وظایف آن ها ترمیم نل های عمومی شهر کابل است . شیر دهن نل های عمومی از دو

منبع علاوه کرد . چون این مقدار آب کافی نیست بناروالی کابل باندرک مقدار نیازمندی هر منطقه شهر پرو گرامی تنظیم نموده که به اساس آن در اوقات مختلف آب در نل های عمومی جریان می یابد .

از بر یکوت تا میرویس میدان همه روزه از چهار ونیم تا هشت و نیم صبح واز یازده ونیم تا دو نیم بعد از ظهر آب جریان دارد .

در نل های قسمت کوه جمال مینه که امکان حفرچاه وجود ندارد بیشتر اوقات آب جاری است و در نل های قسمت کوه جمال کارتة پروان وشاه شهید از سه و نیم صبح تا ساعت هشت واز دو تا



شماره ۵ ودرجای مردم بالای آب هجومی آورند

طریق خساره می بینند ، یکی بسی توجه ای مردم و دیگر سرقت بعضی است ؟ از شیر دهن ها توسط يك دسته اشخاص فاسد . منبع در جوابم میگوید : - اشخا صیگه در منازل خود به

موظفین آبر سانی باوجود اینکه به اسرع وقت خود را به نل های سرقت شده و خساره دیده میرسانند اما طوریکه میدانند این کار به تنهایی از طرف دسته بی موظفین فایده یی ندارد بلکه درین حصه تمام مردم کابل يك مسئولیت مشترک دارند تا هر مراقبت نل های عمومی که ملکیت عامه است همکاری کنند .

می پرسیم : شرایط توزیع وتمدید نل به اشخا صیگه در منزل شخصی خویش در چنین موارد دوهزار افغانسی بنام حق الامتیاز نل و دو هزار افغانسی قیمت میتر به حساب آبر سانی باید تحویل گردد واز قرار فی هشتصد کلین آب يك افغانسی محصول می بردازند .

ار-۱- کارتنی-پیشقدم نهضت نسوان...

ملی معتقد ساخته بتواند این یک دوره خیلی خوش آینده بود .
 روزی یک سوال فراموشی ناشدنی از دوست صمیمی خود دختر خود خورد سال (هالیویدی) یعنی لیتزی در سیاحت سودا و نظریات وی را در هنگام جوانی خواستار شده بود لکن او جواب داده نتوانست او را پسر خود استمداد چوپید در خیر امر سرادش گفت که تمام زنان اشرف شهبزاده بوجود آیند .
 بعد از مطالعه عمیق در باره زندگی زنان و معتقد گردید تا از بین پسران رسومات فیو ذالی باید تمام آنها از ریشه دیگرگون ساخت .
 در سن ۱۲ سالگی مکتب را ترک گفت و دریافت که در زیر پرده رسومات عنعنوی پسر می برد تا اینکه به او ان شهبزاده رسید .
 او اجازه نداشت که از خانه بیرون رود واقعتاً مربرایش زندان بود . او باید انتظار کشید تا با شهبزاده عروسی نماید .
 او هیچگاه سرور حس نمیکرد و تنها ملاقاتهای متواتر لیتزی بود که وی را از تخریب رسوم پارینه کمی آرام می ساخت .
 یکبار مادر لیتزی که معلم سا بگسه کارتنی نیز بود پرسش کرد که آیا کارتنی آرزو دارد که در هالیوید به تحصیلات ادامه دهد .

فصلیه چنین نیست که آیا من آرزو دارم یا ندارم بلکه آیا من اجازه دارم یا ندارم او غمگینانه جواب داد .
 در سال ۱۹۰۰ لیتزی به هالیوید مراجعت کرد جدایی مو صوفه وی را قلباً متاثر ساخت او معلم سابقه خود نوشت (یا غلغسی ایلانوان) جدایی مرگ یکانه را هست که مرانجات میدهد و ازین فلا کتبار عظیم آزاد میگردد .
 او کتابهای متعددی را مطالعه نمود و در حبه اشتراک زنان در ارتقا و پیشرفت مسائل دیگر معلومات کافی کسب نمود .
 از مکتب (من) دریافت که چطور حکومت های استعماری هالیوید بالای اهل اندونیزیا حکمفرمایی مینمایند و هم مشکلات گوناگون را در حبه کمبود مکاتب برای مستخدمین در اندونیزیا درک نمود .
 برای اینکه شرایط را بطور مقصود دگرگون سازد همان بود که او با حکاکان چوب حکمکاری نمود تا االث البیت بیشتر تولید نموده بعد در بازار بفروش رساند و بنام کلاکی جایزا مشهور گردید .
 او جعبه جواهری ساخت تا در مراسم عروسی به شهبزاده ها لیندی بحیث تعفه ارسال نماید .
 در احتفال نمایش باتیک منعقد ها که موصوفه لباس ملی جاوایی را تر و بیج داد .
 او در باره رسوم ازدواج مردم کوچه واقع جایا را نوشت و بعد در مجله موسوم به (دی ایگو) و دیگر مجلات بچسب رسانید .
 کتا بیکه خیلی به آن علاقه مند گردید عبارت از همان کتابی بود که درباره حیات میر من هیلد اوان سیلان رگد لیدر آزادی نسوان هالیوید صحبت مینمود .
 او همچنان در باره سایر نهضت زنان مطالعه نموده که ذیلا شرح میگردد :
 (زنان مودرن) ترجمه شده توسط جینت وان رمن دی جیک (خاتم های مدرن) نوشته شده توسط فرانسوی (زلسان و سوسیالیزم) نوشته شده توسط اگست بیبل جر منی و مخصوصاً (جیکو ب دو ینگک)

اولین کتابی بود که وی را در مبارزه اش الهام داد .
 کارتنی به لیوت رساند که بین زنان مرد هیچ فرق و تفاوت وجود ندارد آنها همکار یکدیگرند . او به تمام چیزهاییکه حیثیت زنان را به انحطاط می آورد مجادله نمود . او رسام را یاد گرفت . در آخر آرزو داشت تا در هالیوید به تحصیل ادامه دهد این آرزوی وی بود .
 او با مامورین هالیویدی معرفت پیدا کرده مانند: ستالا سناغلی جی ایلانوان مدیر معارف انجنیر وان کول عضو رسوم پارلمان هالیوید و آنها نظرات کارتنی را آموختند .
 انجنیر وان کول از او خواست نمود تا درخواست نامه تحریری به گورنر جنرال بفرستد که خود وان کول شخصاً از طریق پارلمان (وا لکسر د) ارجاع نمود .
 وقتیکه دوباره کارتنی با غلغسی ایلانوان ملاقات کرد او گفت پسر بود برای کارتنی که در باناویا (جا کار تا) تحصیل میکرد که ناشی از بحث در مورد درخواست نامه اش که در هالیوید لیند صورت گرفت و تصمیم آن در یک مدت کوتاهی به دستش خواهد رسید .
 مادامیکه برای تصمیم انتظار میکشید . مکتبی را برای دختران در جایا را افتتاح نمود و در آن نه شاگرد بدون فیس شروع بدرس نمودند .
 وقتیکه مرسله از هالیوید برایش رسید که خودش و دو خواهر جوان مو صوفه قیلو شرف اف ۴۸۰۰ را حاصل نمودند مذکور در آنوقت بایک شهبزاده پیسوه ۵۰ ساله نامزد شد بود که اسم شهبزاد هارادی جایا دینتگرات بود و چندین طفل داشت و بایست که با او ازدواج نموده و از والدین خویش اطاعت میکرد .
 او بسیار متاثر بود لکن در آخر او این جاسس طلایی را به یک جوان اندونیزیا یعنی اگس سلیم واگد اشت - زیرا که او گمنی به تنها بی نمیتوانست که بود .
 پس از سپری شده مدت سه ماه از امتحان فیلو شرف او با همرا ه شو هر شربه رامبانگ رفت که در آنجا شوهرش مکتب دختران را افتتاح کرده بود .
 پس از آن معارف نسوان در جاواشر اع گردید . قسم بقدیم مکاتب نسوان یکی بعد از دیگری در باناویا سادیان (جاوا شرقی) سربان (جاوای غربی سراه بانگ (جاوای مرکزی) یوگور جاوای غربی مالانگ جاوای شرقی سو راباید (جاوای غربی و سو راکارنا جاوای مرکزی افتتاح گردیدند .
 مبارزات کارتنی توسط دیوی سارتیکا در بانانگ (جاوای غربی) که بحیث موسس مکتب دختران شهرت پیدا کرد تعقیب نمود .
 وقتیکه به صفت خاتم تیکل مد پرتاحیه محلی پسر میبرد خواهر جوان کارتنی عین مکاتب را در آنجا نیز تأسیس نموده بودند .
 در ۱۹۰۴ بجزر دیکه طفل پسر بد دنیا آورد چشم از جهان پوشید و در میانگ دفسن گردید .
 گرچه او عمره مبارزات خویش نجشید اما مکاتب موسوفه جمع آوری گردیدند و بحیث کتابی تحت عنوان (از تاریکی به سوی روشنایی) بچاپ رسید که مردم از آن آگرمی استقبال مینمایند و نمایا نکسر مبارزات موسوفه میباشد .
 از همین نقطه نظر بود که او را بحیث پیشقدم نهضت نسوان اندونیزیا یا سی شناخته شود .

کاندیدهای تیم...

اگر استمداد های جوانان ولایات کشور، مورد تخریب به آزمون قرار گرفته و تحت تربیه گرفته شوند، پیر نظر و اعتماد آنها، اعجاز گران نامی کشتی پسر ملی و بین المللی خواهند شد .
 ۲ - امین الله عضو کلب معارف ، مقام دوم این کلاس را بخود اختصاص داد . وی با آنکه سعی میکرد از وقت محدود مسابقه با سرعت به نفع خودش استفاده کند، بعضاً بعلم عدم دقت غافلگیر میشد .
 ۳ - یاز محمد عضو کلب ورزشی کرماندو سومین کاندید این سن و وزن شد . وی در صورت نمرین مداوم میتواند در خشتش بهتری داشته باشد .

یک نگاه اجمالی بر تیم ملی پهلوانی
 رویهم رفته پهلوانان کاندید تیم ملی قدرت جسمی و نیروی خوبی دارند . ولی این عنصر به تنهایی کافی و پسنده نیست برای تیم ملی و گرفتن نتیجه ایجاب میکند تا پهلوان با دستپاچه و انضباط کامل از یکطرف قدرت مجادله و مبارزه را در خود تقویت بدهند ، از جانب دیگر طرز یکسه در مسابقات دیده شد دروضع فعلی ، تیم ملی بسیار زیادتر از همه محتاج آموزش (تختیک) و (فکر بازی) هستند ، نیرو مندی تختیک ، و تفکر اینکه فلان تختیک در چه موقعیتی بکار آید ، آنگاه تختیک در چه وضعی واصل توفیق یک کشتی گیر است توقع مالایست تا ریاست المپیک در پهلوی تمرینات عملی صنف نظری آموزش تختیک و نقش تفکر و بکار بستن تختیک و طریقت اجرای آنرا نیز به جوانان بیا موزد .
 نکته دیگری که در دور سوم مسابقات - توجه هر بیننده را جلب میکرد (وقت کشتی) بعضی از پهلوانان بود ، آنها بجای آنکه درین مدت بکنزلبه بر حریف میبودند بخوبی احساس میشد که بخاطر پایان هر (روند) بفکر ضیاع وقت بودند و از اینجاست که خلق (تفکر بازی) تفکر در مورد بازی و تفکر در زمینه تشخیص نقاط ضعیف حریف جای خود را به اتلاف وقت میدهد .

تیم ملی ما در بازیهای آسیایی چه خواهند کرد

در پهلوی تمرین مداوم ، آموزش رهو ز تختیکی و تفکر بازی ، مسابقات خار جرسی چه در داخل و یا خارج کشور ، پهلوانان را آبدیده ساخته و تجربه آنها میافزاید .
 درین دو سال اخیر پهلوانان ماهیچگونه مسابقه خارجی نکرده در حالیکه برای آمادگی در مسابقات نظیر بازیهای آسیایی حداقل دو ویاسنه مسابقه خارجی درامته حکام و آشنایی بهتر ورزشکاران نقش موثر و نفوذی العاده را دارد که ازین نگاه دروضع فعلی تیم ملی پهلوانی به اصطلاح (چشم و گوش بسته) تلقی میگردد .
 تیمهای ملی برای اشتراک در بازیهای منطقوی و جهانی ، صرفاً به تمرین چندماه محدود قانع نبوده بلکه سلسله تمرین تیمهای ملی از یکدور المپیا تا تدویر المپیا می دیگر بصورت دیگر ادامه دارد در حالیکه تیم ملی ما تازه به تمرین جمعی آغاز کرده و انیمت بیچوجه کافی شمرده شده نمی تواند .

کلاسهای بلند بهتر است یاسبک و متوسط ؟

بیک نظر اجمالی و رو یداد مسابقات این نتیجه بدست میاید که پهلوانان کلاسهای اول تا ششم با تمرین منظم آینده ، شاید در ردیف بهتری قرار گیرند ، ولی مثالمانه وضع کشتی گیران کلاسهای بلند چندین امید وار کننده نیست ، باشد که این (هشیار باش) بیشتر آنها را متوجه تمرین جدی

ترنماید ، پهلوانان این کلاسها تنها به (زور) بودند تا تختیک و تطبیق آموز کشتی
برگزاری مسابقات
 مسابقات دور سوم ، واقعا در فضای گرم آرام و صمیمی بین ورزشکاران و تماشاگران در پنج روز پایان یافت نظم ، وقت و ترتیب مسابقات ، پلان شده ، ابتکاری و خوب بود .
 هر چند سعی میشد تا در امر قضا و عدالت ورزشی بعد اعلی تطبیق شود ولی دیده میشد که نسبت کمی تمرین و تخریب حکم وسط میدان و جج های جزایی توافق و یکبار چکی اظهار (زای) وجود نداشت که این خلا با مداخله موقع هیات زوری رفع با ارزیابی این نکات که تیم ملی پهلوانی با آموزش تختیک ، تفکر در جریان مسابقه دیدار های دوستانه بازیهای خارجی و حد اکثر استفاده از زمان محدود فوق العاده احتیاج دارد اگر باین نکات و ملاحظات توجه نشود امیدوار بودن به نتیجه خوب از تیم ملی ، تا اندازهی زیاد (خوشبختانه) دور اخصاف خواهد بود .
 بهر حال با تحولات اخیر یک در نظام نوین جمهوری در ساحه ورزش کشور نمودار شده است ، و جریان مطلوب برگزاری مسابقات اخیر موید این عقیده است و یقین داریم ریاست المپیک بانوساز بهائیکه در قسمت تغییر بنیادی ورزش در نظر دارد مسایل تشکیل ، تجهیز و اشتراک تیمهای ملی را بدقت مورد مطالعه قرار خواهد داد .

رئیس دولت...

س : قانون اساسی افغانستان که در نظر است تلوین گردد آیا یک قانون اساسی اسلامی خواهد بود ؟
 ج : تعجب میکنم که این سوال را می نمائید زیرا یک کشوریکه اساساً بنام یک کشور اسلامی نه تنها در منطقه بلکه در جهان شهرت دارد ، چطور شده میتواند که در قانون اساسی آن چیزی باشد که مغایر اسلام و اسلامیت باشد .
سناغلی جمیل الرحمن : تشکر و سپاس گذاری مینمایم .
 سناغلی رئیس دولت و صدراعظم : تشکر مسایبل سیاسی را یکطرف گذاشته امید میکنم هر وقتیکه بخواهید به افغانستان بیائید خود را در بین دوستان خود فکر کنید خواهش میکنم تمنیات نیک مردم افغانستان را به مردم پاکستان برسانید .
سناغلی جمیل الرحمن : من از وقتیکه بکا بل رسیدم این حس دوستانه را احساس نموده ام .

تلویزیون په پوهنه...

څکه تر څوچه دجنایت زمينه برابره نه وي، څوک په جنایت لاس نه پوري کوي .

شرارت او جنایت دهغو خلکو څخه پورته کيږي چه زمينه یسی پخوا دهغو پخپلو کورنیو او ټولنه کښی برابره شوی وی. یوازی هغه ناوړه نقش چه سینما او تلویزیون یی دلته لوبوی، دعمل دلاری بنودل دی یعنی دهغو د غوښتنو د سرته رسولو طریقه ورته زده کوی، خو آیا له دغسې یونقش څخه هم سترگی پتیدای شی ؟

بله مهمه مساله د ماشوم د عمر اندازه ده. یو پوه به دی برخه کښی وایی- دپنځو او اتو کلونو ترمنځ د ناوړو عکسونو سره یوځای صحنی د ماشوم له نظره یوه مشغو لوبونکی لوبه ده مگر دلسو او دوولسو کلونو ترمنځ هرشی اوږی څکه چه امکان لری شرارت دحل دیوی اساسی لاری په عنوان د ماشوم له خوا ومنل شی او ماشوم بدو لارو ته راوکاږی .

ځینی وسترن فلمونه به رښتیا چه مسموم کوونکی دی. پخوا ماشومان په هغه کښی یوځل سینما ته تلل او دوه ساعته یی ننداره کوله چه البته داد تفریح دپاره بده نه وه .

مگر اوس اوس تلویزیون دغه وضع بالکل اړولی ده .

بله مو ضوع ، جنسی محرک فلمونه دی او دایوازی په سینما او تلویزیون پوری محدود نه دی ، د ښارونو په هرگوت کښی دلو خو او لغرو ښځو عکسونه لیدل کيږی البته شک نشته چه دغه ډول عکسو نه د ماشوم دپاره په لومړی سر کښی زیانمن نه دی څکه د ماشوم فیزولوژیکی اود ژوند پیرندی څرنگوالی ده ته اجازه نه ورکوی چه په دغه باره کی به تفکر لاس پوری کړی، په بل عبارت له دی کبله چه دده جنسی غریزه تر اوسه وینه شوی نه ده، په هغو څه نه پوهیږی مگر به غیر مستقیم ډول دهغو خطر شته یعنی امکان لری چه دمور وپلار په روحیه باندی اغیزه وکړی او ماشوم په ثانوی توگه ور څخه زیان ووینی .

باید وویل شی چه که په ورکتوب کښی له دغه امله ماشوم ته څه زیان

لاروی ، هغه لار چه ماشوم یی په پیر مینه زده کوی او هیڅ ښوونځی ددی توان نه لری چه په هیڅ یوه طریقه هغه د ماشوم په ماغزه کښی ځای ورکړی. د تلویزیون بله منښته نتیجه داده چه د کتاب لوستلو دپاره ماشوم ته علاقه پیدا کيږی. کله چه په تلویزیون کښی یو تاریخی فلم ښیی ماشومان ور سره علاقه پیدا کوی او هغه کتابونه په ډیره ژوره مینه لولای چه په دغه باره کښی لیکل شوی وی. عجیبه خبره به نه وی که یو لس یادولس کلن هلک ووینو چه په یو تاریخی کتاب یی سرراقیمت کړی او په مینه یی لولی .

په هغه پیری کښی چه بشر په پیری چتکتیا سره وړاندی ځی اود فضا کړکی ځان ته پرا نیزی ، تلویزیون د ماشومانو په ذهنی روزنه کښی لویه برخه لری، هغوی د ځان اود فضایی پیریو سره د سپو زمی کړی ته بیایی او په لایتناهی فضا کښی یی گرځوی او په دی ډول نده روح ته صیقل ورکوی او پت استعداد یی ژوندی کوی .

ددی غټ تضاد یعنی زیان رسوونکو عکسونو او روزونکو صحنو په مقابل کښی د کورنیو وظیفه باید روښانه شی . مور وپلار کو مه طریقه اولاره باید غوره کړی ؟ دهغه له ښیگڼی څخه باید تیرشی او یا داچه د ټولو زیانونو سره سره استفاده ور څخه وکړی. شک نشته چه د ماشوم د ژوند له پروگرام څخه دهغه لیری کول، غوره لاره نه ده. څکه چه دا زمونږ د پیری ارمغان دی او هغه برخه کښی دده په ذهن کښی ژوند کوی اودا ښایی د زده کړی ډیره مهمه پروگرامونو څخه محروم کړی شی.

بهترین آواز خوان ما کیست

(بیانید تابترین آواز خوان سال را انتخاب نمائیم . هنر مندان نظریطرفا نه ویغرضانه بیانید تا بمنظور تشویق هنر و خود را ابراز نمائیم شما میتوانید طی نامه ای کاندید مورد نظر تا نرا انتخاب ونامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی باطل نشده رانج به اداره جوایز مطبو عاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور ارسال دارید . عواید بصندوق هنر مندان انتقال میابد . باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید و هم کمی بصندوق هنر مندان نامه ای کاندید مورد نظر بدون تکت پستی باطل نشده را نمی پذیرد . برای معلومات مزید به تیلفو ن ۲۰۸۵۳ ونمبره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمائید .

په روحی عقدو به اخته شی. ماشوم هیڅکله یوازی ژوند نه کوی، له همدی امله د تلویزیون پرو گرامونه چه په هره کورنی کښی استفاده ور څخه کيږی، په ماشو مانو باندی زیاته اغیزه پریږدی او په ټولو ځایونو کی ماشومان دهغو په باره کښی خبری کوی. د تلویزیون تصویرو نه په ماشومانو کښی دیوراز غرور او لوی احساس او په ځان باور تولیدوی ددوی به عقل احساساتو او عقایدو باندی اغیزی اچوی او ماشومان په هر حال ددغو پرو گرامونو په باره کی خبری کوی او هر یو خپله عقیده څرگندوی اوس دهغه ماشوم د حالت تصور وکړی چه د تلویزیون د پروگرامونو له لیدلو څخه محروم شویدی، هغوی نشی کولای چه په دغسې ډله ایزو خبرو اترو کښی برخه واخلي او په تنهایی او یوازی توب محکوم دی. اودا ښایی هغه کلک روحی ټکان وی چه په ماشوم باندی راوړل کيږی. که دغه محرو میت اوږد شی دهغه په مقابل کښی د ماشوم عکس العمل به تظاهرات او روحی گډوډی وی .

انښتن



مسؤل مدیر : نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

د دفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری واپ

مېتمم علی محمد عثمان زاده

داستیرالک بیه

په باندنیو هیوادو کښی ۱۳۴۵

دیوی گڼی بیه ۱۳ افغانی

په کابل کښی ۱۵۰۰ افغانی

تیلفون: مدیریت توزیع وشکایات ۲۶۸۵۴

صفحه ۵۵

آیازینت امان

خواهم داد من نمی خواهم بار دار شوم و یا چیزی نظر آن مرحله پیروزی من تازه آغاز شد است، باید آن راه آخر برسانم.) با اینهمه یکبار دیگر میشود سوال کرد که آیا (زینت امان) (دیوانند) را از نظر انداخته است در نظر اول جواب این سوال مثبت است. ولی بهتر است صبر کنیم و ببینیم.

ا ز او پرسیدم که چطور توانست وعده سه ماهه خودش را برای بازی در فیلم (عشق، عشق، عشق) به جا کند و تعداد زیادی از تولیدگران را در انتظار بگذارد.

(زینت امان) جواب داد (در یک مورد خصوصیت های من برای تولیدگران روشن است. وقتی قرار دادی

را امضاء میکنم، خیلی روشن می گویم که فلان و فلان زور بر ای (دیوانند) تخصیص داده شده است و هیچ کسی آن را تصاحب کرده نمی تواند.)

بعد پرسید:

(از پروژه بعدی من و دیوانند خبر دارید؟) سری تکان دادم و گفتم:

(نی) گفت:

(این پروژه ساختن فلمیست در باره مهاجران هندی که به بریتانیا رفته اند. دیوانند فلمنامه این فلم را آماده کرده و آنرا (گونداسی رنگ) نامیده است. این فلم در طی سه یا چهار ماه در انگلستان فلبرداری خواهد شد. دیوانند میگوید که من

بقیه صفحه ۵۳

توزیع آب مشروب

آخرین سوال را اینطور مطرح میکنم:

چرا قلت آب در تابستان نسبت به زمستان بیشتر در شهر محسوس میگردد؟ همین منبع میگوید: - شانزده هزار متر مکعب آب مشروب در روزهای زمستان به شهر یا ن کابل کفایت میکند اما در تابستان بیشتر اشخاص از آب نل های عمومی در آبیاری باغ ها و گل های شان و گلکاری ها استفاده میکنند

بقیه صفحه ۵۳

مکتب موزیک

ضمنا میگوید: از این ها گذشته هنر موسیقی در مملکت عزیز ما در دوره های چون غزنویان ... به اوج خود رسیده صفحات رنگین هنری را تشکیل میدادند. اما بدبختانه به مرور زمان ارزش خود را تا اندازه ای دست داده پایان تراژدی نقطه که فکر میشد قرار گرفت، چنانچه گروه و یا شخصی اگر به هنر موسیقی دست میزد، او را به وظیفه پایاتر از دیگر وظایف اجتماعی مربوط میدادند، واضحتر بگویم هنر موسیقی را دور از اجتماع و عمل خوب نمیدانستند، خوشبختانه از چندی به این طرف هنر موسیقی تقدیر شده افتخار داریم که دامن همچو غلط اندیشی بیجا در مورد هنر موسیقی جمع شده است.



تنها باز یگر این فلم نخواهم بون، لازم است در کار تولید فلم با او کمک و همراهی کنم.) حالا، با اینهمه میشود گفت که (زینت امان) (دیوانند) را از نظر انداخته است.

بهتر است ای عوام الناس که این فکر را ز سر بیرون کنید!

که در حقیقت آب مشروب به این ترتیب تلف شده وعده بی تشنه می ماند.

منبع علاوه میکند:

- همشهریان ما وظیفه وجدانی دارند تا حق آب دیگران را اینطور ضایع نساخته و در چنین موارد از آب چاه ها و جوی استفاده کند. در پایان این گفتگو به امید اینکه با تکمیل پروژه های روی دست آبرسانی این نیاز مندی همشهریان ما نیز مرفوع گردد خدا حافظی کرده برای نوشته این راپور به دفتر مجله مینایم.

و فعلا توسط همکاری و رهنمونی مقامات مربوط لیسه موسیقی که حاوی دروس عملی و علمی استند افتتاح و آماده تدریس گردیده باز هم مدیر مکتب به گفتار خود افزوده میگوید: برای آنکه هنرمندان بهتری در آینده داشته باشیم از طرف مکتب به پیشنهادی بردار شدن مکتب به صورت رسمی، به مقام وزارت معارف داده شده که خوشبختانه از طرف مقامات مربوط قبول و منظور گردید. البته شاگردان این مکتب قبل از آن بصورت غیر رسمی درسی می آموختند که طور شاید و باید نمیتوانستند کورس را تعقیب کنند. زیرا آنها مکلفیتی در زمینه احساس نکرده و حالا که لیسه موزیک بصورت رسمی فعالیت آغاز کرده امکانات زیادی برای پیشرفت موسیقی مساعد میباشد.

ژووندون

بقیه صفحه ۱۹

سینمای جهان با یک نگاه...

موجودیت فلمهای لهستانی این شبکه را در یک محدوده آورد ازینرو از نگاه یک نقاد در مورد چنین میشود گفت که بهترین فلمهای این حوزه را فلم های لهستانی و فلمهای مجارستانی تشکیل میداد، راجع به سینمای فرانسه نو میدی خیلی زیاد است اوضاع فلم و فلم سازی در کشور فرانسه پیش از اینکه در هر قدم بسوی ترقی پرورد قدم های وسیعی را بجانب قهقرا و سقوط انداخته است.

فعالیت های هنری «تروفو» و «کلود شاپورول» و «ژان لوك گودار» با وجود سوابق روشن و تجارب وسیعی که در جهان سینما دارند بهیچ نتیجه منجر نشد جز اینکه آنان باز نشسته در کارشان قلمداد شوند اگر چه یک تعداد از فلمسازان عقیده دارند که سینمای فرانسه با ید کیفیت افسانوی بودن خود را حفظ کند و این یگانه راه موفقیت شان در کار سینما و فلم خواهد بود و لی این هم سازی و رعایت پر نسبی قبول شده همجایی برای خود باز نکرد.

لذا اگر سینما های جهان بهمین شکل و روی همین نحوه پذیرش و تلقی بکار بار خود ادامه دهند متاسفانه باید وضع را وخیم و غیر منتظر باید خوانند.

باید یاد کرد و لی چون مسو ضوع صحبت در مورد آن عده می چرخد که در فستیوال سال گذشته پاریس حصه گرفته بودند از اینرو تعمد وجه عمومی سا زندگان نمیباشد. از سینمای انگلستان «جان اشل زنگر» در خور تائید آمده است ولی کار «ژوزف لوزی» با فلم های که عرضه نموده است یکسره و بدون هر گونه تم گرم نو مید کنند می باشد. سینمای انگلستان که مدت ها عرضه های قابل پرداخت برای جهان داشت، این اواخر بسوی کندی، اختناق و تاریکی پای پیش میبندد. در سینما های آلمان، سوئیس، بلژیک آن چیز ها بیکه نشانه قوی از یک پرداخت قوی، از یک عرضه قابل شناخت هنری و یک آفریده تاب و گیرایی که با معنا باشد و در آن هو شمندی و مهارت هنری بسخرج رفته باشد. بملاحظه نمیرسد. تنها فلم های با مقصد و احساس گرای که در این مجموعه بمشاهده رسید همانا فلم های «لهستانی» بود که این فلم ها حاصل و نتیجه فلم های یوگو سلاونی را نیز به یغما برد. یعنی فلم های و گوسلاوی انگیزه هایی داشت که شبکه فکری داوران را در مورد خود و سعیت میداد اما

صفحه ۵۶

دهان مندات خار سمان

سید مقدس نگاه و نمایشنامه جدیدش

کمیدی طلسم ازدواج



سید مقدس نگاه هنرمند محبوب تیاتر درامی نوشته است بنام «بیست و شش خرچنگ» که آنرا برای جوایز مطبوعاتی و کلتوری کاندید نموده است.

آقای نگاه که هفت ماه بالای این نمایشنامه کار کرده است بیش از یکصد هنر پیشه در آن نقش خواهند داشت.

ولی تا بحال درست معلوم نیست که کارترین این نمایشنامه چه وقت آغاز و در کدام موقع به معرض نمایش گذاشته میشود از نوشته های خوب آقای نگاه در سال گذشته یکی هم درامه کجری قروت است که توسط جفایی دایرکت شده است.

بناغلی نگاه هم اکنون علاوه بر همکاری با افغان ننداری به حیث متصدی آرت گالری آمریت صنایع مستظرفه نیز ایفای وظیفه مینماید.

کمیدی قلب پیوندی

کمیدی قلب پیوندی نوشته ی مهدی دعاگوی که بوسیله عصمت انصاری دایرکت میشود عنقریب روی استیژ افغان ننداری به نمایش گذاشته خواهد شد.

درین درام موفق ترین هنرمند تیاتر سردار محمد امین که در درام عاطفه خوب درخشید با خانمش جمیله نقش دارند وزیر محمد نکبت برادر بزرگ آقای ایمن نیز در قلب پیوندی

استاد بیسد نویسنده و دایرکتر کمیدی طلسم ازدواج که هم اکنون بصروف ساختن این نمایشنامه است چهره ایست آشنا و مقبول همه دوست داران هنر تیاتر.



قرار بود، استاد بیسد کمیدی طلسم ازدواج را سال گذشته روی استیژ پیآورد ولی نمیدانم چطور شد؟ شاید طلسم شکست!

در کمیدی طلسم ازدواج علاوه بر استاد بیسد اکبر روشن، زلمی رحمانی و زر غر نه آرام نقش های رایعبده دارند.



عصمت انصاری

هنرنمایی میکند. گفته میشود که در یکی از صحنه های درام نکبت مقابل برادر کوچکش ایمن ظاهر خواهد شد.

وامادرمورد آقای عصمت انصاری او تحصیلاتش را در رشته تیاتر در شوروی تکمیل نموده است و سال گذشته اولین درام وی بنام «قاتل کیست» به نمایش گذاشته.

اگر گفتید که این هنرمند کیست...؟



یونان
و کمک
که
نظر
به این
این
می
جدانی
طور
رد از
اینکه
ت
بریان
لی
دفتر
قمامات
روس
آماده
کتب
برای
ده
ب
به
عارف
رف
ید
بل از
رسی
ید
کنند
ساس
مورت
تات
نی
ن

یادداشتهای یک مرغ

دهقان در جواب گفت :

— صبحانه ؟ ماصبحانه نان و چای میخوریم .

پسر جوان ، بیتوجه به این جواب ، درحالی که به دست خودش به ما کلبچه میداد ، گفت :

— چه خوب میخورند! ... گرسنه اند... مائا! نوقت هرگز کلبچه نخورده بودیم . آنقدر مزه میداد که همه چیز را فراموش کردیم . کلبچه ها شیرین و روغنی بودند . بسوی پسته و بادام میدادند . بعد ، متوجه دهقان شدم و دیدم که با حسرت به کلبچه هامینگرد . قیافه اش بسیار رقتبار بود . دردم به او گفتم :

— خوب ، سزایت ازین بدتر ! باز هم به سوی او دیدم . دیگر در چشمهایش آنذیرکی محیلانه دیده نمیشد . همه اش حسرت بود . یکنوع التماس بود . بنظرم آمد که در دلش میگوید :

— کاش که به جای این خروسها میبودم ! آنوقت دلم برایش سوخت . ولی کاری از دستم پوره نبود . شما بگویید ، چه کاری میتوانستم بکنم ؟

درین هنگام به روی زینه های عمارت دو تازن ظاهر شدند . یکی زن ، پیرو چاق بود . دیگری دختر جوان و لاغر اندام . دختر بادوش به سوی ما آمد و سرپای دهقان را با کنجکاوای نگرستن گرفت . زن گوشت آلود آهسته آهسته و با تکبر به ما نزدیک شد . وی چهره زمخت و خشن داشت . انکار از دعوایی برگشته باشد .

دهقان تقریبا به سوی آنان خم شد و درحالی که پایه پامیشد ، گفت :

— سلام ...

پسر جوان او را به گپ زدن نماند و بلند بلند گفت :

— مادر ، این خویشاوند ماست . ازده آمده ... دو تا خروس برای من آورده ... خروسها گرسنه اند ...

درده کلبچه یافت نمیشود و اینها صبحانه نان و چای میخورند ...

زن گوشتالود بانگهای نغرت آمیزی سوی دهقان نگرست و گفت :

— بلی ، درباره شما شنیده ام ... تویکبار دیگر هم اینجا آمده بودی . برایت یک جوهر بوت و یک بالاپوش دادیم . درست است ؟

دهقان با همان وضع رقتناک دستهایش را بهم مالید و با خوشامد گفت :

— بلی ، یک پار دیگر هم آمده ام ... یعنی ... چندین بار آمده ام ...

دختر جوان ازین جواب دهقان به خنده درآمد . قهقهه خندید . و من ازین خنده او هیچ خوش نیامدم . برای اینکه دهقان هرچه نباشد ، آشنایی ما بود . ولی دختر جوان به این خنده هم بس نکرد ازذن چاق پرسید :

— مادر ، راست است که دهاتی ها احمق هستند ؟

زن گوشتالود با بیحوصلگی جواب داد :

— من چه میدانم ! من که دهاتی نیستم . از بدت پیرس .

دختر به این جواب اکتفاء نکرد و از دهقان پرسید :

— چطور ، تو بگو راست است ؟

چهره دهقان رقت انگیز تر شد . با سختی میکوشید بخندد . ولی نتوانست . فقط لبخند اندوهناکی بر لبهایش دوید . به تته پته افتاد و گفت :

— صاحب .. بلی .. یعنی .. دختر جوان پار دیگر قهقهه راسر داد :

— صاحب ! این صاحب دیگر چیست ؟

بنظرمی آمد که پسر و دختر جوان هیچ پروای مادرشان را ندارند . حرکات و گفتار های شان بیباکانه و دور از ادب بود .

در یسن هنگام در وا زه کوچه باز شد و مردی به درون آمد . مرد عینکی به چشم داشت و خیلی منظم لباس پوشیده بود . شگوفه های چاقی در بدنش جوانه زده بود و مو های شقیقه هایش روبه سپیدی داشت .

دختر جوان با بیحالی گفت :

— پدرم آمد ! زن چاق با خشونت بر سر مرد تازه وارد فریاد زد :

— یک خویشاوند توبه دیدنت داشت .

این را گفت و با همان خشونت داخل عمارت شد . دختر جوان هم به دنبالش رفت . ولی از نیمه راه برگشت و با آواز بلند از پدرش پرسید :

— راست است که دهاتی ها احمق هستند ؟

مرد عینکی مثل آنکه ناله کند ، کناره های دهن و چشمهایش پر از چین شد و گفت :

— خواهش میکنم ! ... دختر قهقهه دیگری سر داد و داخل عمارت شد .

من سخت به فکر فرو رفته بودم . دوستم نیز به فکر فرو رفته بود . من به این فکر میکردم که چرا دهقان اینقدر ازین رئیس حساب میبرد .

این مرد که چیزی نیست حتی از دخترش میترسد . پسر ای اینکه ما دیدیم که هیچکسی به او احترام نکرد . و تنها دهقان بیچاره به سوی او دوید و دستهایش را بوسید .

چهره رئیس درهم شد . حالت نالشی از سیمایش نا پدید گشت و حالت خشنی به خود گرفت . چیز هایی زیر لب گفت و از دهقان پرسید :

— چطور آمده ای ؟ دهقان خم شد و با تملق جواب داد :

— خدمت رسیدم ... دو تا خروس آوردم ...

رئیس با لحن جدی پرسید :

— چه وقت بر میگردی ؟ دهقان درحالی که دستهایش را بهم میمالید ، جواب داد :

— هر وقت امر کنید ... یعنی ... رئیس با بیحوصلگی گفت :

— فردا برو ... من میگویم کالا های گهنه برایت بدهند .

بعد سوی پسر جوان ، که هنوز به ما کلبچه میداد ، آمد و پرسید :

— از خروسها خوشتر آمد ؟ در آوازش نوعی تملق خواننده میشد . پسر جوان به او اعتنایی نکرد و مرد عینکی با سنگینی از زینه ها بالا رفت .

پسر جوان درحالی که ما را با علاقه مینگریست ، از دهقان پرسید :

— پس درده به مرغها چه میدادید ؟ دهقان جواب داد :

— ما چیزی نمیدادیم قربان ... خودشان دانه میبالیدند .

پسر جوان ازته دل قهقهه خندید :

— خودشان دانه میبالیدند ها ؟ من خیلی تعجب کرده بودم که این قهقهه او برای چیست . آخر دانه بالیدن که خنده بی ندارد .

(تالمام)

زن زیبائی

و خودش را در زندان انداخت و تنها و تنها فدای این همه بی بند و باری شان پسر دو نیم ساله است که هم پدر را از دست داد و هم مادرش را ... !

سرمامور پولیس علاوه کرد : عصمت الله به اثر اصابت دو گلوله عصر همان روز در شفاخانه زندگی را پدید آورد گفت و میرمن ماری به قتل شوهرش در محضر عام ، شرعا در دستگاه قضاء معترف شده که فعلا تحت نظارت قرار دارد جسد مقتول بعد از معاینات طب عدلی به اقرارش سپرده شد که جهت دفن به مزار شریف برده شد و تحقیقات مزید در زمینه منتظر ورثه قاتل است .

چهره یی

منتظره باید خوانند .

او برای رسیدن به هدف حاضر میشود نزدیکانش را نابود سازد . اینکار را میکنند با همان خونسردی که پدرش را از میان برداشته بود .

و به کارش ادامه میدهد . سرانجام تلاشهای وی به نتیجه میرسد : غول ترس انگیز او به حرکت در میاید .

این غول در آغاز از دست و پا و فرانکن شتاین ، سر میپیچید . ولی دانشمند خونسرد میدانند که چگونه وی را آرام سازد . او اساسی ترین احتیاج ساخته خودش را به کار میگیرد - خوراک را .

این رویداد و اعمال «فرانکن شتاین» بر دیگران بی اثر نمیتواند بود . کارنامه های او می رود که افشاء شود و عده بی هم از او حق السکوت می خواهند .

«فرانکن شتاین» ناراحت است . در بزون کاخ غول ترس انگیز مایه ناراحتی اوست و در بیرون مردم و بالاتر از همه پولیس .

و در فر جام «فرانکن شتاین» این واز فرجام «فرا نکتینتیشن» ، این مرد سنگدل و بیما طفه ، تنها سست او غول خودش را از دست نداد .

است و مردم بهش بدبین شده اند ، آیا کارش را از سر میگیرد : فلم درین باره چیزی نمیگوید ، ولی با نظر داشت خصلت های او ، تما شا گر پیش خودش اطمینان دارد که «فرانکن شتاین» آرام نخواهد گرفت و به کارش ادامه خواهد داد . باز هم غول دیگر خواهد ساخت .

چهره تازه‌ی از فرانکینشتین

پس از مرگ پدر آزاد است - میتواند به هر کاری دست بزند - او در کاخ بزرگ و اشرفی پدرش آزما یشگا می‌باشد. خواش می‌سازد و به کمک سکه‌های زر نگهبان گورستانی را بر آن میدارد تا اعضای مرده‌های تازه را برای او بیاورد.

درین آزما یشگا یکی از نوستانش به او کمک میکند ولی هر روز که میگردد این مرد جوان در مییابد که آزما یشگاهی «فرانکینشتین» غیر انسانی تر میشود. اعتراضهای او بر آزما یشگر خونسرد هیچ اثری ندارد. آنوقت دو ستش تصمیم میگیرد که او را ترک کند و کارهای غیر مشر و عیش را افشاء سازد.

«فرانکینشتین» خودش را از دست نمیدهد و تصمیم میگیرد دو ست بقیه در صفحه ۵۸

«فرانکینشتین» جوانی کنجکا و است. انگیزه‌ی در درونش و ی‌را به سوی شکفتی‌ها و رازهای وجود آدمیان میکشاند و دانش چیز است که این عطش سوزان او را فرو می‌تواند نشاند.

«فرانکینشتین» برای فرو نشستن این عطش از هیچ کاری رو گردان نیست. او حاضر است به هر عملی دست یازد تا این آرزوی سوزناو بر آورده شود. مساله حیات سخت وی رابه خود مشغول ساخته است. او میخواهد برای خودش آزمایشگاه داشته باشد. افزارهای کار داشته باشد. ولی پدر ثروتمندش با این آرزوی او همنوایی ندارد. ازینرو «فرانکینشتین» روزی تصمیم سنگدلانه‌ی میگیرد و پدرش را بدون آنکه سوطن کسی را جلب کند، میکشد.

دختر کوچکی صورت میگیرد. «آخترک» از روی تصادف رسیمانی را میکشد و در نتیجه، بوتله‌های تیزاب از طرف بزرگی بریزد که «فرانکینشتین» غول ترس انگیز خودش را در آن پنهان کرده است. بدینصورت، مخلوق ویرا نگر نابود میشود و این نابودی او برای «فرانکینشتین» یک شکست بزرگ میتواند بود. زحمت‌های شبانه روزی او به هدر می‌رود. فیلم وحشت فرانکینشتین، نیز بر اساس یکی از داستانهای «ماری شیلی» ساخته شده است. «فرانکینشتین» در این فیلم خیلی جوان است. شاکرود مکتب است و او درینجال به‌ساختمان پیکرآدمیان دلچسپی دارد. علاقه او به مفصلها بیشتر است یعنی جا‌هایی که می‌شود، اعضا را به صورت کامل از آن جاها برید.

من هنگام بررسی فیلم (فرانکینشتین) باید نابودشود» گفتم که «فرانکینشتین» سمبول مردیست که به دست موجودی که خود آفریده است، نابود میشود. «داکتر فرانکینشتین» خود یک عصیان نکر است. او دانشمند نیست که سر به عصیان میزند و در برابر ارزشهای عاطفی بشری عصیان نمی‌کند. این طبیب عصیانگر، که جامعه و ارزشهای آن را به هیچ میگیرد، در خلال کارهای علمی خودش، موجودی را به میان میآورد و این موجود، ناگهان در برابر او بساط خودش، در برابر داکتر «فرانکینشتین» عصیان میکند و او را نابود میسازد. درواقع «ماری شیلی» نو یسنده نهم بریتانیا، با آفریدن این آدم داستانی کلمه دیگری را در فرهنگهای زبان افزود. و امروز کلمه «فرانکینشتین» جای خودش را در فرهنگها دارد و شکل سمبولی را گرفته است. همانگونه که «مجنون» و «فرهاد» در زبانهای ما شکل سمبول را گرفته‌اند.

«فرانکینشتین» سمبول کیست که به دست ساخته خودش نابود میشود. چنانکه فرهنگ «کسپورد» در توضیح این کلمه میگوید به «چیزی که برای آفریننده خودش ترس انگیز میشود» همچنان امر یکن کالیج دیکشنری «درین مورد میگوید «کسیکه غول یا موجود مخربسی را میآفریند و نمیتواند آن را اداره کند و یا به دست این موجود نابود می‌شود».

شکست یا نابودی - در فیلم وحشت فرانکینشتین» که در سینمای بهار ستان روی پرده آمد، این گفته‌ها صدق نمیکند. برای اینکه درین فیلم، ساخته «فرانکینشتین» سازنده خودش را نابود نمیکند، بلکه خود نابود می‌شود و نابودی این غول ترس انگیز، به صورت تصادف و به دست





نوشته: سیو یا نوریس

(جیری لویس) یکی از بر جسته ترین مردان هالی وود است. شاید هم بتوان گفت که یکی از بر جسته ترین مردان امریکاست. او بر علاوه اینکه مینو یسند، تولید گری میکند. کار گرانانی میکند و در قلم ها ظا هر میشود، در موسیقی نیز سخت وارد است. گذشته ازین در عکا سیو ید طولی دارد و پروفیسور پو هنتون کالیفور نیای جنو بیست سوی تازه ششمین سمستر را در زمینه کار گردانی سینما درین پو هنتون برای شاگردان فوق لیسانس تمام کرده است. همچنان او کتابی نوشته به نام (فلمساز).

نکته شگفتی انگیز دیگری درباره (جری لویس) این است که همانند یک شاگرد بیست و دو ساله باچستی و چالاکی حرکت میکند، و با وجود این ظاهر جوان، (جری لویس) تازه از بازی در فلم (روزی که دلفک گریست) فارغ شده است. این فلم چل و یکمین سال او را در هنر سینما مشخص میسازد. نخستین فلم او (دو ستم ایرما) نام داشت و در سال ۱۹۴۹ روی پرده آمد.

هنگامی که (جری لویس) شاگرد مکتب بود، به منظور آزار دادن آموزگارانش (بازی) میکرد. اکنون وی به یاد میآورد که وقتی پس از سپری کردن دو سال، مکتب عالی رازها کرد، این آموزگاران بیچاره نفس راحتی کشیدند. و هنگامی که پانزده سال داشت، در باز یهای کمیدی مرد کاملی شده بود. وی می توانست با حرکت های دهن آهنگ هایی را که در بیرون صحنه، از ریکارد گرما فون میسر آمد، تقلید کند. (جری لویس) به کار های گونا گونی دست زده است. از جمله مدتی محاسب یک دوا فروشی بود، چندی در یک نما یسخانه پا دوی میکرد و مدتی هم در یک شرکت دریا نوردی میرزا بود.

سازمان جیری لویس

ترجمه: روز

نام این خواننده جوان (دین مارتین) بود که بعد ها مرد پر آوازه یسی شد.

پسانتر (هال والیس) با (جری لویس) و (دین مارتین) قرار دادی امضاء کرد. این دو نفر در پهلوی نمایشها یشان در کلب های شبانه

در سال ۱۹۴۲، در هو تلی که غالباً به حیث پادو کار میکرد، این فرصت را یافت که استعدادش را در کمیدی نما یان سازد. در سال

۱۹۴۶، در (اتلانٹیک سیتی)، یکی از نمایش دهندگان دسته نمایشی را ترک کرد. (جری) به این دسته پیششهاد نمود تا خواننده جوانی را که او می شنا سد، استخدام کنند،

ونمایش های تلو یزیونی، توانستند شانزده فلم نیز بسازند. پس از ده سال کار مشترک تصمیم گرفتند هر کدام به طور جدا گانه براه شان بروند هیچکس نمیتوانست باور کند که این دونفر جدا از هم کاری میتوانند کرد.

در سال ۱۹۵۶، (جودی گار لند) قرار داد را در (لامس ویکا س) فسخ کرد. و (جیری لویس) دوا طلب شد که بدون آمادگی برای او بازی کند استقبال تما شا گران از بازی او بی نظیر بود.

خوب، حالا ببینیم که (جیری لویس) به حیث شو هر و پدر چگونه آدمیست. وی در سال ۱۹۴۴، با (پاتی) که دختر قشنگی بود، ازدواج کرد. اکنون این زن و شو هر شش تا پسر دارند.

چند سال پیش از (پاتی لویس) در باره شو هرش سوال کردند و او جواب داد:

من مطمئن هستم که وقتی مردم در باره فعلیتهای (جری) چیزی میخوانند، تعجب میکنند که چطور برای او وقت باقی میماند تا به خانواده اش برسد. ولی این مردم شوهر مرا درست نمیشناسند. کوکان ما برای او به درجه اول اهمیت قرار دارند.

من و شوهرم بدین عقیده هستیم که لازم است آدم خانواده بهم بافته شده یی داشته باشد.



حضرت جعفر بن ابی طالب (ض)

همان بود که عبدالله بن ابی ربیعہ و عمر ابن عاص درین امر موظف شدند و هدایای گرانبها را برای نجاشی باخویش گرفته رهسپار حبشه گردیدند .

وقتی که در آنجا رسیدند اجازه ملاقات خواسته بوی گفتند : ای پادشاه! از میان ما گروه کوتاه نظر و طبقه بی عقل در سرزمین شما آمده که رئیس قوم شانرا ترک کرده به دین شما نیز داخل نشده اند و دینی را باخویش آورده اند که نه مای دانیم و نه شما از آن معلومات دارید، اشراف و سرکردگان قوم که بدان ، گاکا ها و عشائر شان میشوند ما را بخاطر استرداد آنها فرستاده اند و آنها نسبت به گمانیکه اینجا پناهنده شده اند اشخاص صاحب نظر و باتدبیر هستند.

یکی از درباریان نجاشی که این سخنرا شنید بوی گفت: ای پادشاه! در صورتیکه اوام شان مردمان با بصیرت و نسبت به اینها با نانی باشند باید به آن دو آنها را تسلیم کنید تا به شیر و دیار خود نزد اقارب و خویشاوندان شان بروند .

اما نجاشی که مرد دور اندیش بود سخنان آن شخص را کم شنید و به اصحاب حضرت محمد (ص) شخصی را فرستاد و آنها را احضار کرد و از ایشان پرسید؟

این دینیکه بوسیله آن میان قوم تان جدایی انداخته اید چیست؟ و شما چگونه به دین کسی داخل نشده اید؟

جعفر بن ابی طالب «رض» که از کثرت ایمان ، فصاحت زبان، قوت حجت و بیان برخوردار بود و در مجلس حضور داشت در جواب گفت : ای پادشاه!

ما قبلا مردمان جاهلی بودیم که بتها پرستش نموده مرده هارا می خوردیم، مرتکب بی حیایی ها می شدیم، حقوق همسایه را مراعات نموده صله رحمی نداشتیم، قوی ضعیف را می خورد تا اینکه خداوند (ج) در میان ما مردی را بحیث پیغمبر فرستاد که همه ما نسب ، راستی و امانت او را می دانیم، او ما را به توحید خدا دعوت نمود که باید بخدا کسی را شریک نیآورده بت پرستی را ترک کنیم. ما را به راستی گفتار، انا و امانت ، صله رحم حسن همسایگی ، منع از بی حیایی ها، ریختن خون دعوت نموده از زنا گفتار دروغ، خوردن مال یتیم منع کرده به نماز و روزه ... امر کرده است. بنا عا مابه وی ایمان آورده تصدیق

شب خوش در کافی هوز سپین زر



شب جمعه ۱۲ ثور کنسرت احمد ظاهر خواننده نسل جوان را از ساعت ۸ تا ۱۲ شب در کافی هوز سپین زر فراموش نکنید . قیمت تکت ۲۰۰ افغانی . شماره ۵

آدمها قربانی میدهند...

تصمیم قطعی نداشتند . و جوانها نمیتوانستند آنها را تحریک و تشویق به ادامه سفر نمایند . تا اینکه بر حسب تصادف یک هوا پیمای باربری به میدان فرود آمد . فراداس از بیملوت آن طیاره باربری از چگونگی وضع هوای آنسب طالب معلومات شد . بیملوت از سانتیاگو آمده بود . او در گردباد ها و هوای متقلب گیر آمده بود و اظهار نظر کرد که عبور از کونل برای طیاره فایزچایند بسیار مشکل خواهد بود .

اکنون موقع آن رسیده بود که فراداس تصمیم بگیرد و اهم اینکار را کرده اظهار داشت :

«ما پرواز می کنیم» مسافران و ورزشکارهای جوان باخوشحالی بخاطر این فیصله فراداس کف زدند . و آنگاه پرواز مجدد طیاره باربری را تماشا کردند که در میان دود آذروی خط رفتی اوج گرفت .

دو تن از بازیکنان رگبی رویشانرا به طرف دودختری که همراه شب را باهم گذرانده و اکنون برای وداع آنها تا بمیدان طیاره آمده بودند، برگردانده بالبخند به آندو گفتند : حال مای فیمیم که شما چگونه طیاراتی در ارژانتین دارید ؟

یکی از دودختر پاسخ داد: «بسیر مسورت ماشین همین طیاره بای سری خودتوناستد از فرزانندن به سلامت عبور کند، اما طیاره شما مسورتکنم که ...»

معجزه بود که ۲۲ تن از جمله ۴۵ تن مسافر هنگام سقوط طیاره جان سلامت بردند . یک نتیجه گیری کوتاه و فوری . اما

همانطوریکه گفته آمد : در وسط یخبسای جاویدان و صحرای برف گیرانندن طیاره فایز چایله از بین رفت .

و اگر این را بحساب معجزه بگیریم کنه تمام سرتشینان طیاره تلف نشدند، در آن صورت معجزه بزرگتر این بود که آنها همدگر را پیدا کرده، و برای ادامه زندگی شان موفقانه مبارزه نموده اند .

بای فرانسیس، یکی از جمله کسانی که بدون برداشتن جراحی ازین حادثه جان به سلامت برده بود، بالای یک بکس بر آمده، سکرتی برای خود روشن کرد و اظهار داشت: «مانام هستیم»

در اطراف آنها، دشت های برف، دیوار های خاکی رنگ متشکل از صخره های بزرگ وجود داشت . طیاره در سرانجیبی یک دامنه کوه افتیده، پوزش به سوی شیب دره قرار داشت .

هوا به شدت سرد بود و بسیاری از ورزشکاران در لای یک پیراهن آستین کوتاه در وسط برفها ایستاده بودند . هیچکس برای سردمستان را پیشبینی نکرده و لباس گرم با خود نبرداشته بود . چند بکس لباس که اینجا پراکنده به نظر میخورد ، کمتر لباس اضافی درین آنها وجود داشت .

دفعتا آنها قیافه ای را کشف کردند که از بلندی بسوی شیب دورداشته بود . وقتی او نزدیک آمده شناخته شد که کارلوس والیناز دوستان بود . او طوری وانمود کرد که نه آنها را دیده و نه صدای ایشان را می شنود . با هر قسمی که می برداشت، تا به قد کشک در برف فرو میرفت . بگسانه دلیلی که اومی توانست قدم بردارد، سر نشیبی دره بود .

هست که یک طیاره مانند برگ درختی که در جریان باد پائیزی اینسو و آنسو غلتد تکان میخورد .

درین روز دوازدهم اکتوبر در انای پرواز هوا منقلب میشد و بابر و توفان سر راه بر آنها می گریه . از همین سبب کپتان طیاره تصمیم می گیرد در شسپر کوچک مندوزا در نیم راه سانتیاگو فرود آید و منتظر بپتر شدن هوا بماند .

جوان ها ازین رفتار محافظه کارانه بیملوت حیرت کرده باخنده و شوخی خطاب به کپتان گفتند: «شما مگر از چیزی ترس دارید؟»

کپتان فراداس بای میلی به قیافه های آنان خیره شده جواب داد: «می خواهید ، والدین تان در جراید بخوانند که ۴۵ جوان یوروگوایی در سطوح مرتفع یخ بسته اند ؟» ساربینو در پاسخ او گفت: «نه، ما می خواهیم آنها در جراید بخوانند که ۴۵ یوروگوایی از کونل آنسب عبور کردند»

صبح فردای آن روز هوا نسبتا بهتر شد . اما پرواز و عبور از فراز کونل چونکال بازم خالی از مخاطره نبود . برای آن یک شانس خوب وجود داشت و آن اینکه هوای خدمت کونل بلاخون صاف شد و بتدریج بهتر گردید .

بسر صورت کارکنان طیاره به مسافرین اطلاع دادند که در ساعت ۱۲ بمیدان طیاره حاضر باشند . مسافران در ساعت معین حاضر بودند . آنها از همدگر عکسبرداری ها کرده و از نزدیک شدن تاریخ شروع مسابقات یکسدیگر را تخویف مینمودند .

آن روز جمعه سیزدهم ماه بود . فراداس و لاگسورا را هنوز برای پرواز

کردیم ، آنچه را که حرام گفته است حرام و چیز را که حلال دانسته است حلال دانستیم، همان بود که اقوام ما بما تجاوز کرده مارا شکنجه نمودند و خواستند مارا از دین مستقیم باز داشته به عبادت بت ها باز گردانند، چون ظلم و شکنجه زیاد را روا دیدند میان ما و این ها حائل واقع شدیم مجبور شدیم سرزمین ابایی خود را ترک و به زیار شما رو آوریم و نظر به عدل و احسان شما، شمارا انتخاب کرده اراده نمودیم تا نزد شما مظلوم واقع نشویم .

نجاشی گفت: آیا نزد تو دلیل و نشانه ای باین گفتهات وجود دارد؟

جعفر «رض» در جواب گفت: بلی! نجاشی گفت: پس آنرا بر من بخوان!

جعفر «رض» چند آیه ای از آغاز سوره مريم که در آن از میلاد حضرت مسیح علیه السلام تذکری رفته است قرائت کرد. نجاشی از شنیدن آیات قرآنی بگریه شده حتی اینکه از اشک چشمانش ریش وی ترشد .

در باریان واسف هائیکه نزد آن حاضر بودند نیز بگریه شده اوراق دست داشته شان از فرط اشک چشم و شنیدن آیات قرآنی ترشد .

سپس نجاشی گفت: آنچه که شنیدیم در حقیقت همانست که حضرت عیسی علیه السلام آنرا آورده و آن دوازیک منبع سر چشمه می گورد شما دو تن نمایندگان از نژدم بروید ، قسم بخدا که این گروه پناهندگان را بشما تسلیم نمیکنیم.

بعدا بمهاجرین رو آورده گفت: بروید آسوده حال باشید شما در تصرفات من در امن هستید نمیخواهم که صاحب گوهی از طلا باشم واحدی بر شما غرض ندارد. بد ینو سیله مسلمانان مهاجر چندی در حبشه بخاطر آرام زندگی کردند. باقیدارد

د (۱۳) مخ پاتی

دزبهدناروغیو...

هیوادونه ددغو نوو آلاسو خخه د کارگرانو او نورو کار کوو نکو او بشری قواوو دروغتیا دحالاتو دچک کولو او ازمویلو په دگر کبسی دیری نیی او په زپه پوری استفادی تر لاسه کری .

د نړی دروغتیا دپولنی د ماهرانو وروستیو خیر نو او را پورونو وینودل چه د ۱۹۷۰ کال د شروع خخه د ۱۹۷۳ کال تر وروستیو ورخو پوری په نړی کبسی دزپه دکاردیو گرافیکی فعالیتونو په دگر کبسی داستوونکو کمپیترونو خخه په سلو کبسی دولس استفا دی شویدی او تا کل شویده چه د ۱۹۸۰ تر پایه پوری دغه معیار په سلو کبسی پنخه و یشتو ته ورسپیری .

دیوی استوونکی تیلفونی دستگاه په مرسته دزپه دناروغیو دتشخیص او تدای کولو دجریا یوه غځنه

لکه چه په دغه برخه کبسی معلومات لرو همدا اوس دزپه دناروغیو د تشخیص او تدای کولو د ذکر شوو دریو پولو استوونکو دستگاؤ له جمای خخه دوه پوله پی په روغتونو او طبی کلینیکونو کبسی تر استفادی لاندی نیول شویدی. دساراتوف دکترانو تر اوسه پوری دزپه دناروغیو خه دیاسه پنخوس زره تنه ناروغان د کاردیو گراف داستوونکو آلاتو په واسته تدای او معالجه کپیدی اود کوم وخت نه چه دغه آلی په کار لویدی دی دزپه دناروغیو او په تیره دزپه د عمومی سکتو دپینسو په شمیر او معیار کبسی لږ تر لږه په سلوکی دیارلس لږوالی راغلی دی .

خرنگه چه دکار دیو گراف نوی آلی او استوونکی وسیلی په فابریکو او صنعتی تصدیو کبسی په زپه پوری نتیجی ور کپیدی شک نشته چه زیاتره بر مختیایی او وروسته پاتی

میزمدورژوندن در...

پیشنهاد های ارایه شده در زمینه جلوگیری از مصارف بیجا از دو جنبه است: در کابل و احیا تا چند ولایت بزرگ کشور و آنهم مشروط به همکاری نام و سیمانه والی ها و حکام محلی عملی گردد ولی باید بگویم که در میان دهات و شهرهای کوچک تر که بیشتر جمعیت ما هم در همانجا ها متراکم است اصلاً جنبه تطبیقی ندارد در حالیکه همین مردمند که در زیر فشار های اختناق آور سا بسطه های خرافاتی بر اجتماع خود فشرده میشوند و کیفیت فجایع را بیشتر می سازند. در مورد کمک به قشر آگاه و تهیه مدل های لباس عروسی که بان اشاره شده است بسوان در هر دو مورد فعالیت های داشته است ماهمین اکنون هم دفتر ازدواج داریم و هم چند نمونه مدل لباس برای عروسی ها تهیه نموده ایم.

مقدمه مخفی: شما از فعالیت های بنیادی موسسه نسوان در زمینه ازدواج بسویه سر تاسری نام گرفتید و طرح های پیشنهاد شده این مجلس را در دهات کشور غیر قابل تطبیق خواندید، ممکن است بگویید طرح موسسه نسوان که میتواند در رفع پسرانم های موجود در تمام کشور و بادر نظر داشت سنتن خرافاتی موجوده موثر باشد و قابل تطبیق چیست؟

میر من مبارز: ماخانه های ازدواج را پیشنهاد نموده ایم خانه های که پایبند به ولایات، شهر ها و روستا های ما فعال گردد و بادر نظر داشت شرایط خاص هر منطقه فعالیت نتواند داشته باشد و عملاً نیز به تطبیق اساسات خود بپردازد. این میتواند راه حل انسانی و منطقی باشد.

مقدمه مخفی: به تأیید نظر شما مسی الزامی که این مجله در همین زمینه دفاتر تعاونی از دوام را پیشنهاد نمود و چند هفته متواتر در همین سلسله بحث هایی پیرامون هر طرف عملی آن توسط حقو قدانان و روانشناسان صحبت گردید که جریان آن در مجله تر شد. من هم مانند شما فکر میکنم این خانه ها میتواند به پیمانهای وسیع در رفع پسرانم های ازدواج مفید باشند.

روستا باختری: و به همین دلیل مجله زوندون برای اینکه باز هم نقش مطبوعاتی خود را در این بخش ایفا نموده باشد در یک هفته های آینده موضوع میزمدور خود را به بحث دربار این خانه ها اختصاص میدهد.

دکتر آتش: خارج از نوبت صحبت میکنم می بخشید. اشار های کوچکی میکنم به شرایط خاص روستاها و مردم آن من خود بارها مشاهده کرده ام که دختری ده دوازده ساله در ریل چند راس گاو و یا گوساله فروخته شده این یک واقعیت تلخ است و واقعاً باید بصورت جدی با آن مجادله گردد.

شغلی مد فقی: در این مجلس اشاره هایی شده لزوم تدوین مقررات و لوایحی خاص برای جلوگیری از ازدواج بیجا قبل از و متو با مانع شدن از جبر طالعانه مرد در زهدگی زن باید بگویم همه این مشکلات و پسرانم ها برای این است که اساسات اسلام مسی خوب مراعات نمیگردد و خوب تقسیم نمی شود و گروه حقوق سلام هیچ وقت شرایطی را اجازه نداده و نمیدهد که در فرجام خود فجایعی را بار آورد هیچ دختر صغیر از نظر شریعت اسلامی بدون ولی ازدواج نموده نمیتواند و برای دختران کسیر اصل آزادی در انتخابات همسر شرط گذاشته شده است.

به عقیده من در موضوع مورد بحث در اصل زباید در نظر داشت اول اینکه تطبیق قوانین پیش از تدوین آن ارزش دارد باید توجه به ضابط ها و فرار داد های قبول شده اجتماع جنبه های عملی لوایح ارز یابی و مطالعه گردد و دیگری اینکه در این قوانین مهر دختران معین گردد چنین ماده قانونی میتواند از پسا اضافه روی ها جلوگیری کند همچنین تعیین حد اقل و حد اکثر مصارف ازدواج عملی است مفید و قابل قبول در مسورد پیشنهادات دیگر ارایه شده تر دیدی ندارم.

میر من تری عزیز: پراهم ازدواج هما نظور یکه شما بان اشاره نمودید نسبت تاریک مانع شرایط فکری ما کمیت سنتن خرافاتی بیسوادی عمو می فقر اقتصادی و ده ها عامل دیگر به مشکلی اجتماعی بدل گشته است من فکر میکنم برای رفع واز میان برداشتن این مشکل موضوع را از یک جهت و پهلوی خاص آن مورد مطالعه قرار دادن و برای آن چاره جستن نه مفید است و نه هم موثر و دلایلش هم اینکه این عوامل در مجموع باهم ارتباط زنجیری دارند فقر باجهل، جهل با خرافات و به همین ترتیب یک عامل با عامل دیگر برای خاتمه بخشیدن به همه این ناپسا مانعها دفاتر تعاونی ازدواج پیشنهادی زوندون خانه های ازدواج موسسه نسوان لوایح پیشنهاد شده برای شما روا لی همه در بخش از این مشکلات و بیشتر برای پراهم های شهری و قشر آگاه مملکت میتواند نقش داشته باشد و لسی مجادله با خرافات عمومی لازمه اش مبارزه پیگیر، دوامدار و گسترده است در همه کشور در هر ولایت هر شهر و هر روستا این ریاست مبارزه با بیسوادی است که میتواند با طرحی علمی و تطبیقی در این زمینه کار نماید رادیو و پهلوی فعالیت های این سازمان میتواند مکمل این پروگرام باشد.

برای پراهم نسل جوان و قشر آگاه شهر نشین همانطور یکه گفته شد باید لباس های عروسی زنکه های وطنی و ارزانی - قیمت تهیه گردد، صرف نان در محافل عروسی منع گردد و برای تربیه نسل بعدی از همین اکنون مسایل خانوادگی در مکاتب ایسه ها و حتی پوهنتون تدریس گردد.

میرمن عزیزه: اگر موضوع این باشد که چرا خانواده های متور هم نتوانسته اند تسهیلات ضروری و متوازن با شرایط اقتصادی را جایگزین مصارف گمر شکن از دوامجا نمایند یک علت آن عدم انطباق فکری میان اعضای این خانواده هاست یعنی اینکه خانواده های متور ماهم در مجموع خود نتوانستند، پدران و مادران هنوز هم مسلط ها و ضابطه های فکری ای را احترام و پیروی میکنند که خاص این دوره نباشد ما دران خانواده آرمانهای داریم که بر آور دن آن مستلزم قبول این مصارف گز اف است چشم و هم

جشمی ها و رقابت ها هنوز از میان نرفته است. وجود بودن چنین وضعی در شهر ها و یا بازم دختران را صدمه میزند و موجب میگردد که پسران یا ازدواج نمایند و یا آنها ی که نمیتوانند با دختران خارجی ازدواج کنند.

بنظر من از میان برداشتن عوامل سوء خانوادگی مستلزم پلانی است که باید معارف، مطبوعات، شهروالی، شعب موسسه نسوان آنها دوش بدوش پیش برنده مواد ابتدایی باید تعمیم

گردد رادیو های ارزان قیمت برای تمام خانواده ها تهیه گردد و با قسط فر و ش گردد پروگرام های رادیویی در این زمینه افزایش یابد مبارزه با بیسوادی در سطح ملی باشد و برای پراهم های موجود نیز لوایح موثقی اما قابل تطبیقی تصویب گردد و با اجرا گشته شود و مخصوصاً این لوایح در هر ولایت و منطقه با در نظر داشت شرایط خاص همان منطقه تدوین گردد. حکام والی ها، نمایندگان معارف و مطبوعات هم با چنین پلانی ها همکار واقعی و صمیمی باشند.

واضع: من فکر میکنم در این زمینه جمع آوری احصایه هایی از چگونگی سنتن خرافاتی، شیوه های اجتماعی در مسایل خانوادگی، رسم و رواج های محلی در محافل عروسی و نکاح و میزان نکاح و طلاقها در هر منطقه میتواند برای موسسه خانوادگی شناخت بهتری از واقعیت ها بدهد و در عینی تر و مستند تر و در این بخش اداره مرکزی احصایه نقش عظیم دارد اگر در زمینه های خانوادگی احصایه های لازم گردآوری گردد هم کار تدوین لوایح مفید و آسان میگردد و هم تطبیق آن.

دکتر آتش: کاری است تسو بخش ویر اعدیت که بدون شک مفید یتنی دارد بزرگ من جدا طرفدار مطالعه در ریسرچ در زمینه های شناخت عوامل واقعی فجا بیع خانوادگی میباشم.

روستا باختری: نظرات و انتقادات شما در این دور بحث برای مجله زوندون مفید وارزنده بود با تشکر از قبول دعوت ما اینک لطفاً نظرات مشخص خود را پیرامون مساله اصلی مورد بحث یعنی جلوگیری از مصارف و مخارج اضافی ازدواجها و مجادله با رسم و رواج های که خانواده ها را از نظرسر اقتصادی متضرر میسازد فشرده و کوتاه ارائه نمایید.

شغلی وجدان: در شهر ها تطبیق لوایح که باید توسط شار والی ها تدوین گردد، ساختن مقررات جداگانه برای کلب ها تهیه مدل های افغانی و ارزانی قیمت لباس برای عروسان و جلوگیری قانونی از تمام مصارف اضافی و بسویه سرتاسری تاسیس انجمن ها و خانه های ازدواج و تعاون خانوادگی، مبارزه بی گیر با بیسوادی و ترویج افکار از راه مطبوعات و رادیو.

میرمن مبارز: تاسیس خانه های ازدواج در تمام کشور و تطبیق لوایح و قوانین مربوط از طریق آن.

دکتر آتش: ریسرچ و تحقیق برای تهیه احصایه های خانوادگی تعیین مقرراتی که گفته شد برای کلب ها و موسسه استفاده از وسایل ارتباط جمعی بصورت گسترده مبارزه با بیسوادی عمومی.

میر من تری عزیز: تهیه مدل های لباس افغانی برای عروسان تاسیس خانه های ازدواج و دفاتر تعاونی خانواده تدوین یک قانون برای ازدواج توجه بنار وال به تطبیق لوایح مخصوص صرف تدریس موضوعات خانوادگی در ایسه ها و پوهنتون های کشور.

میرمن عزیزه: استفاده از مطبوعات به منظور تدوین خانواده ها مبارزه با بیسوادی بصورت سرتاسری و داشتن لوایح مخصوص در زمینه ازدواج و مقرراتی برای هوشیاری به تری تهیه در باره آن صحبت گردید شغلی مد فقی: تعیین سن قانونی ازدواج، تعیین میزان مهر، تغییر حد اکثر مصارف ازدواج و توجه بیشتر رادیو و مطبوعات کشور در جهت ترویج خانواده ها.

واضع: از جانب زوندون از همه شما تشکریم که دعوت مرا برای صحبت در زمینه مورد بحث پذیرفتید مجلس امروزی را با اجازه تان در همین جا خاتمه میدهم.

قصه غصه ها

تا شما بگوید که کی باید محسوم گردد، کجا حکاره ها ویا کجا حکاره سازان به؟

خانم ها و آقایان: من حالا بیست بهار عمر را دیده ام اما به جای برخوردار بودن از کانون گرم و با صفای خانواده در گوشه تاریک زندان یکی از ولایات میوشم و از میان میروم. چرا؟ ساده است. بخاطر اینکه در ده سالگی مرا با مردی نامزد نمودند.

کده سال از پدر من بزرگتر بود و سه زن دیگر نیز در خانه داشت. زن ها مانند من در مقابل چند هزار افغانی ویا چند راس گاو و اسب به عنوان زن نکاحی تسلیم این مرد شده بودند.

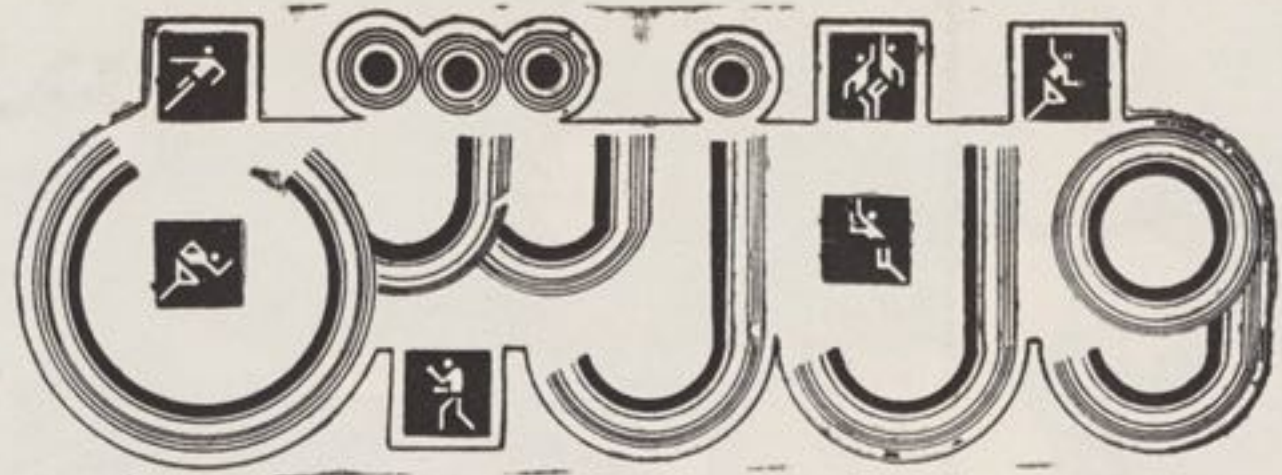
بخاطر اینکه این مرد یعنی شوهر من عقیده داشت که زن نباید در زندگی خود وای بدهد حکم برده را داشت و پدر من فکر میکرد که زن باید با چادر سیاه بخانه شوهر رود و با کفن سفید از آن خانه خارج گردد، و بخاطر اینکه هیچ قانونی هیچ مرجعی هیچ اداره در آن روستای دور افتاده نمی توانست در مقابل موهومات حاکم بر آن اجتماع کوچک حافظ منافع من و امثال من باشد. من شش سال درس خوانده بودم و کم و بیش مسایل زندگی را میدانستم با آن هم در خانه آن مرد، در آن زندان کوچک و بی امید چه دیدم و بار چه مصایبی را بدوش کشیدم؟ بیانه، مگر چه فایده ای دارد این گفتن ها و نوشتن ها؟

سه سال رنج بردم سه سال زجر کشیدم یک خوردم، تحقیر شدم، از زندگی به سیر اندم و بالاخره با پسری که برایم گفته بود دوستم دارم و بر او زندگی شادی را میباشم سازد زان خانه خارج شدم و فرار نمودم. بعد از آن معلوم است، آن پسر دروغ گفته بود و این راه زندگی مرا تعیین می کرد، بی پناهی و آوارگی، آشنایی با هر کسی و افتادن بهر آشوب بار مریض ها را بدوش کشیدن، گرسنه ماندن و نان نداشتن ترس و بیم از قانون و پولیس و در آخرین گرفتار شدن در یک خانه بدنام و تسلیم گشتن و بعد هم زندان و بی امیدگی مطلق این است زندگی من و سرنوشت من! گروه محترم مشورتی زوندون!

این نامه، این درد دل و این قصه غصه ها برای جلب کمک از شما نیست فقط خواستم به شما که ادعای کمک با خانواده ها را دارید بگویم که نمایندگان خود را در دهات بفرستید و در آنجا فجایع خانوادگی را از نزدیک ببیند و بعد اگر توانستید قانونی وضع کنید که شرایطی خویش را برای زن ها بهتر بسپا گردد. وگرنه همین آتش است و همین گناه همین گناه و زاری هاست و همین زندان. با عرض حرمت

زنا - از زندان ... ولایت ...

دولتی مطبعه



مرگ یک ورزشکار خوب و با استعداد

محترم شان صمیمانه تسلیت گفته
و انسا فه می کند که مرگ
آصف از میان ورزشکاران یک
ورزشکار خوب و از قطار جوانان یک
جوان معقول را از دست داده است .
فرا ر یک خبر فاش
فاتحه مرحوم آصف که روز
دو شنبه از طرف آمریت و ر زشی
پو هنتون در مسجد شاه دو شمشیره
(ع) گرفته شده بود، یکعده کثیری
از علاقمندان ورزش در مسجد
شریف رفته بودند .

خبر نگار ما علاوه می کند:

عده کسا نیکه در مسجد پر ای
فاتحه دادن آمده بودند، آنقدر زیاد
بود که در مسجد جای نشستن اشخاص
به ندرت یافت میشد.

و نیز می نویسد:

تمام کسا نیکه در مسجد آمده بودند
با افسردگی زیادی از زندگی بناغلی
مرحوم آصف نظام با یکدیگر صحبت
می کردند.

بازر زش سرو کار داشت، با افتخارات
بس ارزنده همراه بود، کپ های
و مدالهای نصیب شد. اما متاسفانه
که خبر مرگ آن جوان نمرت (اصف
مرحوم) را شنیدیم، خبر مرئی که
ناروالم را پو جود آورد، در حلقه
های ورزشی از وی یاد کردید، کپ
های در پاره اش زدند کپ های خوب
کپ های نه در صول عمرش او آنها
را برای خود ساخته بود، کپ های
نه همه اش برای دوستان او به قسم
خاطرات ترا موش نا شدنی تاهنوز
باقی است، نار های او، شهادتی
هائی او در فوتبال و دیگر ورزشها
از یادها نمیرود از یادهای کسا نیکه
به ورزش علاقمند بودند چه مرحوم
اصف بود نه با شظارت بسیار زیاد
در کول حرف چنان توپ را پرناب
می کرد که، نو لکیپر مقابل با نرس
ولوز فراوان از خود و از نول خود
دفاع می کرد.

مرحوم بناغلی محمد آصف
«نظام» جوانی بود که بیست و پنج
بهار زندگی را پشت سر گذاشته
بود و لی افسوس مرگ مجالش
نداد خبر مرگ اصف نه تنها فامیل
او را متاثر ساخت بلکه همه حلقه
های ورزشی و حلقه های دوستان
از مرگ او پاتأثر زیاد یاد می کنند.
مرحوم بناغلی نظام که معاون
ورزشی پو هنتون کابل بود، و سفر
های به خارج از کشور نموده است و تا
حال درین تیم ها عضویت داشته
است.

نخست در تیم فوتبال لیسه
استقلال بعداً در تیم منتخبه معارف
و نیز به تیم جوانان کابل شمولیت
داشت.

نوت:

زوندون مرگ نابهنگام بناغلی
محمد آصف نظام را به عموم ورزش
دوستان و ورزشکاران بخصوص
آمریت و ورزشی پو هنتون و فامیل

دولتی مطبعه

تحرك زیاد در خط معین میدان جای
عوض مینمود و موقف دو ستا نشرا
بایک چشم انداز و سیع سپورتی درك
میکرد. او اندامی داشت ورزیده
وقوی با پوست سبزه تیز و موهای
صاف سیاه .

دوستان آصف او را دو ست
میداشتند برای اینکه مرحوم آصف
پسر خوش پر خورد، متواضع و با
معاشرتی بود. و وقتی حلقه های
سپورتی و بخصوص دو ستا نش از
مرگ آصف آگاهی یافتند به تلخی
برایش گریستند. و لی اشکها و پاره
بر رخساره ها خشکیده و چشمها پر
تابوت آصف خیره ما ند. دیگر دل
در سینه پر تحرك ترین فوتبال با زما
نمی تپد!

بعد همه خاموش ما ندند حتی
فامیلش برای اینکه همه میدانستند
که ناله و فریاد جای را نمیگیرد و
انسان با همه توانایش در برابر
مرگ موجودیست حقیر و بیچاره.
جسد آصف قهرمان فوتبال و چهره
درخشان ورزش روز یکشنبه اول نور
از بند قرغه بدست پولیس افتاد.
مرحوم آصف که یکی از درخشان
ترین چهره های ورزش کشور
محسوب میشد، در طول مدت که

آنروز ما ندند همیشه همه چیز
با حرکت یکنواخت و با گام های
کند در مسیر زمان به پیش میخیزند
و مردم مصروف کارهای روزانه
شان بودند و لی در جایی، در زیر
آب قلب انسانی که همیشه برای
یک هدف می تپد از حرکت میایستد
و از تپیدن باز میماند. گویی برای
او زمان از حرکت باز می ایستد.
این جوان که دیگر یکجا با ما در جاده
مکان نمی راند آصف نظام است .
جوان نیکه در مدت کوتاهی در میدان
های فوتبال در خشید و شهرت
فراوان بهم زد .

خبر مرگ آصف به سرعت برق
در شهر کابل پخش شد و به تندی
به سر زبا نها افتاد ولی کسا نیکه
او را میشناختند و از نزدیک او را
دیده بودند «مرگ» او فقط یک آوازه
بود نه یک واقعیت. برای اینکه
آصف خیلی جوان و نمیشد مرگ
او را قبول کرد و لی ساعت بعد
منابع سپورتی خبر مرگ او را تأیید
کردند.

آصف نظام، فوتبال باز خوب
و هاد هر بود که همیشه توپ را در
مسابقات زیر فرمان خود داشت .
خوب بازی میکرد و با حرارت و

بگذرد در جنوب منطقه البروج واقع
شود .

هروقت که ماه به یکی ازین دو
نقطه میرسد هم در مدار خود میباشد
و هم در منطقه البروج است، ماه در
هر ماه یکبار از عقده راس و یکبار
از عقده ذنب میگذرد، در چنین موقعی
اگر آفتاب در نقطه دیگری که مقابل
جای ماه است باشد یعنی قمر در
راس و آفتاب در ذنب یا قمر در ذنب
و آفتاب در راس باشد، خسوف واقع
میشود و اگر هر دو با هم در یکی از
دو نقطه راس یا ذنب باشند خسوف
واقع میشود. برای درك بهتر این
موضوع به کلیشه های که با این
مقاله چاپ شده است رجوع بفرمایید

بقیه صفحه ۲۹

نجوم و احکام نجوم

اول بهار دیگر در روز اول پاییز
که اولی را رسیدن آفتاب به نقطه
اعتدال ربیعی و دومی را رسیدن به
نقطه اعتدال خریفی یا خزانگی می
گویند .

منظر ماه نیز منطقه البروج را در
دو نقطه قطع میکند که یکی راعقده
راس و دیگری را عقده ذنب می
گویند، نقطه راس جایی است که ماه
راس و دیگر را عقده ذنب منی
منطقه البروج حرکت میکند و نقطه
ذنب جایی است که چون ماه از آن



مرحوم محمد آصف در حالیکه کپ
قهرمانی تیمش را در یافت میکند.



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**